



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلت علیهم الصلوات

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم از منظر امام رضا علیه السلام

نویسنده:

آیت الله العظمی جوادى آملى (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

اسراء

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
قرآن کریم از منظر امام رضا علیه‌السلام	۱۳
مشخصات کتاب	۱۳
سخن ناشر	۱۳
پیش گفتار	۱۴
بوستان : آشنایی با حقیقت قرآن	۱۵
آشنایی با حقیقت قرآن	۱۵
همراهی حق با قرآن	۱۵
راز جاودانگی قرآن	۱۶
دلیل مصونیت قرآن از تحریف	۱۷
شکوفای شدن قرآن در هر عصر و زمان	۱۸
فضیلت زمان ها و مکان های تحقق قرآن	۱۸
یاد سپاری : قرآن مجمع علوم فراوان	۱۹
انسان کامل ، قرآن ناطق تجسم یافته	۱۹
دیدگاه حکیمان و فیلسوفان درباره ی حقیقت انسان	۲۰
میزان حقایق	۲۱
همراهی قرآن و عترت	۲۱
هدایت الاهی	۲۲
شفا بخشی و بیماری زایی قرآن حکیم	۲۲
آثار مشترک قرآن علمی و عینی	۲۳
جهالت و انکار قرآن	۲۴
تناسب مرگ و حیات انسان	۲۴
عدم انفکاک قرآن عینی از قرآن علمی	۲۵

۲۵	مظهریت تامه ی اسم مهیم
۲۵	احاطه ی بعضی از اسمای حسنا بر بعض دیگر
۲۶	شیوه های دعوت قرآن عینی و علمی
۲۷	تفسیر امانت عرضه شده بر آسمان ها و زمین و کوه ها
۲۷	محکم و متشابه در قرآن علمی و عینی
۲۷	قرآن علمی و عینی نور الاهی
۲۸	استفاضه ی هر امامی از امام پیشین
۲۹	چگونگی آگاهی امام از غیب
۳۰	قداست چشمان حق بین
۳۰	ناتوانی دنیا از فریب دادن امام علیه السلام
۳۱	بی نیازی امام از ذکر سند در نقل گفتار
۳۱	یکسان بودن خواب و بیداری امام معصوم
۳۲	فقدان عصمت و آسیب دیدگی اسلام
۳۳	عدم افتراق امامیه میان قرآن و عترت
۳۳	ائمه علیهم السلام مجاری فیض خداوند
۳۳	یک حقیقت نورانی
۳۴	تفاوت ائمه در مقام ظهور
۳۵	نخستین بهشت : راه شناخت قرآن
۳۵	بهشت یکم . راه شناخت قرآن
۳۵	راه شناخت قرآن
۳۵	هم سنخ بودن معرفت و معروف
۳۵	همسانی پیامبر و جانشینانش در ولایت
۳۶	بخش یکم : شرایط شناخت قرآن
۳۶	شرایط شناخت قرآن

۳۶	شرط یکم : آگاهی کامل بر قواعد عربی
۳۷	فرمان و تشویق خداوند به تلاوت قرآن
۳۷	آداب تلاوت قرآن
۳۷	فرمان خداوند به تدبر در قرآن
۳۷	حقیقت معارف قرآنی
۳۸	شرایط شناخت قرآن
۳۸	آگاهی عترت از باطن قرآن
۳۹	تشویق الهی به تحصیل طهارت
۳۹	راه های تحصیل طهارت
۳۹	طهارت بنیادین
۴۰	پیراستگی از پستی طبیعت
۴۱	کرامت و ارجمندی
۴۱	راه ارشاد به تحصیل صفتی برتر
۴۱	تقوا، مدار کرامت
۴۱	آشنایی با غیب و باور کردن آن
۴۲	مراتب شناخت غیب و ایمان به آن
۴۲	اعتراف به وجود غیب ؛ پایه ی شناخت
۴۳	نمونه هایی از معارف غیبی انکار شده
۴۳	معارف غیبی از امور مشترک میان پیامبران
۴۴	بخش دوم . موانع شناخت قرآن
۴۴	موانع شناخت قرآن
۴۴	مادی گرایی ، مهم ترین مانع شناخت قرآن
۴۵	گناه ، مانع شناخت قرآن
۴۶	تدبر قلب مجرد در قرآن

۴۷	گناه ، حجاب شهود
۴۷	تفاوت جهل و گناه در منع از شناخت قرآن
۴۸	چگونگی استناد مهر خوردن قلب ها به خداوند
۴۹	عینیت اراده ی خداوند با حکمت و صواب
۴۹	اختیار دار گشادگی سینه و بسته شدن آن
۵۰	کیفر دهی با گرفتگی سینه
۵۰	ویژگی جهل مقابل علم
۵۱	پلیدی مانع تدبر و تفقه
۵۱	بهشت دوم : تفاوت تدبر در قرآن و به سخن در آوردن آن
۵۱	تفاوت تدبر در قرآن و به سخن در آوردن آن
۵۲	توانمندی معصوم بر استنطاق قرآن
۵۳	مانع استنطاق
۵۴	انسان کامل ، مترجم قرآن
۵۴	ضرورت رجوع مردم به امام
۵۵	جایگاه معصومان همراه با نیکوترین جایگاه قرآن
۵۵	عترت ، وارثان قرآن
۵۶	در امان بودن قرآن از راهیابی باطل به آن
۵۷	همانندی سنت با قرآن در داشتن تشابهات
۵۸	همراهی همیشگی انسان کامل با قرآن
۵۸	بهشت سوم تشویق قرآن به تحقیق و دور انداختن آرزو
۵۸	تشویق قرآن به تحقیق و دور انداختن آرزو
۵۹	بنیاد زندگی انسان
۵۹	دشمنی پیشوا و پیرو در روز قیامت
۶۰	محور تفکر و تصدیق و تکذیب

۶۱	ملاک اجر الاهی
۶۱	بنیان فکری یهود و نصاری
۶۲	شرط دستیابی به بهشت
۶۳	نبود پیوند خویشاوندی میان خداوند و بندگان
۶۵	عبادت بودن نگاه به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۶۶	امیون یا فریب خوردگان دنیا
۶۶	نتیجه ی بحث
۶۷	بهشت چهارم : تشویق قرآن به تحصیل برهان عقلی و دریافت شهود قلبی
۶۷	تشویق قرآن به تحصیل برهان عقلی و دریافت شهود قلبی
۶۷	مقدمه
۶۷	قرآن کتاب تعلیم و هدایت
۶۷	راه رسیدن به حق
۶۷	تمایز تفکر عقلی و شهود قلبی
۶۸	بخش یکم . جایگاه تفکر عقلی در برابر قرآن حکیم
۶۸	جایگاه تفکر عقلی در برابر قرآن حکیم
۶۸	دستیابی به دین از طریق عقل و وحی
۶۹	یادآوری های قرآن درباره ی جایگاه تفکر عقلی
۶۹	دلیل فرو فرستادن قرآن
۷۰	احتجاجات مشرکان در برابر انبیا
۷۱	بطلان سخن مشرکان
۷۳	اختیار حد فاصل و میان جبر و تفویض
۷۴	قرآن و نقل و نقد سخنان دیگران
۷۴	دعوت و دعوای پیامبر و مقابله ی بت پرستان با آن دو
۷۶	بطلان منشاء استکبار بت پرستان متفکر

۷۷	حقیقت مرگ
۷۷	اثبات امکان رسالت برای بشر
۷۸	لزوم تناسب میان رسول و مخاطبان
۷۹	عدم همانندی پیامبر با سایر مردم
۸۰	نیازمندی موجود ممکن به واجب
۸۱	نیازمندی فرشتگان
۸۱	اعتقاد بت پرستان درباره ی فرشتگان
۸۲	تفاوت تقلید کورکورانه و میراث ارزشمند
۸۲	محور تقلید، گوینده ی سخن
۸۳	نتیجه ی مباحث بخش نخست چنین است
۸۵	بخش دوم . جایگاه شهود قلبی در قرآن
۸۵	جایگاه شهود قلبی در قرآن
۸۶	توجه وافر قرآن به علم حضوری
۸۶	حجاب بودن علم حصولی
۸۷	امکان علم شهودی و تحقیق آن در خارج
۸۷	توافق برهان و وجدان در علم نفس به ذات خود
۸۸	آثار علم شهودی
۸۹	مهم ترین ثمره ی شناخت نفس
۸۹	عدم تلازم علم حصولی و ایمان و عمل صالح
۹۰	مانعیت پیروی از هوای نفس از شهود
۹۱	استواری شناخت غیب و شهادت بر محور شناخت خداوند
۹۱	عرضه ی اعمال به پیشگاه رسول خدا ص و امامان علیهم السلام
۹۳	آثار مترتب بر علم شهودی به نفس
۹۳	تفاوت مراتب حجت بر اساس مراتب توجه به نفس

۹۴	حجاب مستور یا سقوط قلب
۹۴	سهولت عزیمت به سوی خداوند
۹۴	مراد از هدایت
۹۵	لزوم فهم اسرار برای مؤمن
۹۵	شرح صدر وسیله ی تحقق هدایت
۹۶	جایگاه زبان عاقل و منافق
۹۶	سرآمد حکمت
۹۷	یاد خدا و آثار آن
۹۷	مؤمن در دژ مستحکم خداوند
۹۸	تأثیر انذار در اصلاح انسان
۹۸	شهود فعلی قیامت
۹۹	زنجیر بودن اعمال انسان
۹۹	ظهور ملکات و اخلاق در روز قیامت
۱۰۰	خیال پردازی بعضی از مردم
۱۰۰	حقیقت آخرت
۱۰۱	تفاوت رسالت و ولایت
۱۰۱	دوستی دنیا مانعی در برابر یاد خداوند
۱۰۲	حقیقت فراموشی
۱۰۲	تقابل ذکر و فراموشی
۱۰۲	منشاء فراموشی
۱۰۳	بندگی موجودات آسمان ها و زمین
۱۰۴	توجه قرآن به شناخت نفس
۱۰۴	تنها راه دستیابی به جنۃ اللقاء
۱۰۴	الگو بودن انسان کامل

۱۰۹	تجرد ذاتی نفس انسان
۱۰۹	طلاق دنیا مهریه ی بهشت
۱۱۰	عبادت وسیله ی دستیابی به آزادی
۱۱۰	تنها معیار سنجش صحیح
۱۱۱	مقایسه رؤیای معصوم و افراد غیر معصوم
۱۱۱	یقین و تقوا، توشه معاد
۱۱۱	عدم اختصاص مشاهده ی معارف الهی به پیامبران
۱۱۲	توحد سخن و تعدد فهم ها
۱۱۲	تفاوت حقایق انسان ها
۱۱۳	اولویت ثقلین در وفا کردن به وعده هایشان
۱۱۳	معنای دیدن خداوند از دیدگان روایات
۱۱۴	چگونگی سخن گفتن امامان با مردم
۱۱۵	گناهان ، اسباب نابینایی
۱۱۵	حجاب از رؤیت خدا یا پاداش عمل
۱۱۶	نفی تعادل شهود خداوند با آمد و رفت او
۱۱۶	صفات برگرفته از فعل خدا
۱۱۶	پی نوشتها
۱۱۶	۱ تا ۱۵۰
۱۱۸	۱۵۱ تا ۳۰۰
۱۲۰	۳۰۱ تا ۴۵۰
۱۲۱	۴۵۱ تا ۶۰۰
۱۲۳	۶۰۱ تا ۷۳۵
۱۲۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

قرآن کریم از منظر امام رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۱۲ - عنوان و نام پدیدآور: قرآن کریم از منظر امام رضا علیه السلام / مولف جوادی آملی؛ مترجم زینب کربلائی. مشخصات نشر: قم: اسراء، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ۳۷۴ ص. شابک: ۱۸۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۵۹۸۴-۷۹-۳؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۳۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛ ۴۵۰۰۰ ریال (چاپ ششم) یادداشت: فارسی - عربی. یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: (Javadi Amoli. The Holy Quran in the eyeys of Imam Reza (AS). یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۶. یادداشت: چاپ ششم: پاییز ۱۳۸۷. یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۷۳] - ۳۷۴؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ ق. -- احادیث موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ ق. -- نظریه درباره قرآن شناسه افزوده: کربلائی، زینب، ۱۳۴۹ - ، مترجم رده بندی کنگره: BP۴۸/۳۵ ج ۹ ع ۴۱ ۸۲۰۴۱ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۲۰۱۶

سخن ناشر

ثقلین قرآن و عترت به جهت عظمت و والایی مقام و به لحاظ نقش حساس و خطیر آنان همواره مورد توجه و اهتمام امت اسلامی بوده و می باشد. هشدارهای تکاندنده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در مورد امانت های الهی بعد از جریان رسالت، یعنی قرآن و عترت و اتحاد و هماهنگی بین آن دو ایجاب می کرد که کسانی که ایمان راستین و معاهده صادقانه با خداوند دارند، همواره به فکر این دو یادگار مهم رسالت باشند و وجود مطهر رسول الله صلی الله علیه و آله را در دو جلوه قرآن و عترت ببینند و از وحدت این دو به نقش اساسی آن ها پی ببرند. در بین چهار گروه متصور تنها یک گروه اهل سعادت و نجاتند و سه گروه باقیمانده به سوء اختیار خود وادی هلاکت را بهشت سعادت پنداشتند و دو اسبه تاختند و به گودال خسر دنیا و الآخرة (۱) افتادند؛ گروه اول کسانی که پس از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همه چیز را تمام شده تلقی کرده و اءنقلبتم علی اءعقابکم (۲) حیاتی ارتجاعی پیدا کرده و به جهالت جهلا پیوستند. البته سقوط و عذاب این دسته شکننده تر است؛ زیرا جزء کسانی هستند که خداوند متعال درباره آن ها فرمود: بعد ما تبین الهدی. (۳) گروه دوم افرادی هستند که با شعار باطل و انحرافی حسبنا کتاب الله، خود را به مظاهر با قرآن همراه کرده و با بی اعتنایی به کفه دیگر میزان الهی یعنی عترت، به دنبال عدالت و سعادت بودند؛ آنان دانسته یا ندانسته از کتاب هم باز ماندند و نه تنها از حقایق و معارف بلند قرآن باز ماندند؛ بلکه قرآن در آنان را به زمین زده و از باب و لا یزید الظالمین الا خسارا (۴) در مرداب عصیان و گرداب خسران سوق داده است. گروه سوم کسانی هستند که می پندارند بدون توجه و اهتمام به کلام الهی و کتاب پروردگاری، یعنی قرآن مجید و با بی اعتنایی به حقایق و توصیه های قرآنی می توان دوست دار عترت بود و از آنان بهره های علمی و ولایی داشت، در حالی که این قرآن است که اهل بیت علیهم السلام و عترت را معنی می کند و جایگاه رفیع و منبع آنان را معرفی می نماید و اطاعت و تبعیت و محبت به آن ها را فرض و لازم می شمارد و همگان را برای شناخت و ایمان به معارف بلند قرآنی به عترت طاهره علیهم السلام ارجاع می دهد، و در واقع به توسط اراده الهی و کلام ربانی است که عترت علیهم السلام می توانند طریق الی الله و ابواب جنان الهی باشند. بنابراین بدون استناد به قرآن، حتی تبعیت و محبت هم بی معنی و باطل است و اطاعت نیز مجوزی نخواهد داشت؛ به عبارت دیگر تنها آهنگ برین اءطیعوا الله و اءطیعوا الرسول و اولو الاءمر منکم (۵) است که امت اسلام را به درگاه رفیع و بارگاه منبع آنان رهنمون می شود. اما گروه چهارم که رهنمون به طریق کمال و جنت و جمال هستند و از خطرات گذشته و مصون، افرادی هستند که با تمسک به هر دو معنی، هم

قرآن و هم عترت، به موازات هم و بدون تفاوت هم قرآن حکیم را در جایگاه اصلی و موفقیت حیاتی آن قرار داده و هم عترت عزیز را در ارایه نقش مهم و خطیرشان مؤثر و فاتحند. یکی از بهترین زمینه‌هایی که می‌توان به این هماهنگی و وحدت ثقل اکبر، یعنی قرآن و ثقل اکبر، یعنی عترت که این تفاوت هم به لحاظ اظهار و اثبات است و در باطن و ثبوت هر دو امر یک ترازند و با تساوی دو کفه قرآن و ولایت میزان بودن هر دو آشکار می‌شود که تحقیق این مطلب نیز در این کتاب آمده، راه یافت، این است که قرآن را از زبان عترت و عترت را از زبان قرآن بیابیم، گرچه هر یک برای معرفی خود منبع مستقلی هستند. این کتاب ارزشمند در راستای هدف مذکور تالیف شده است؛ همان طوری که مؤلف حکیم آن در مدخل کتاب بیان فرمودند، در سال ۱۴۰۶ هـ ق که حدود ۱۸ سال قبل می‌باشد، به پیشگاه سلطان دین و دنیا و آخرت، یعنی حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا المرتضی علیه آلاف التحية و الثناء تقدیم شده و در روضه رضوی علیه السلام ثبت گردید که امید است آن حضرت به بهترین درجه بر مبنای کرامت خاص خود پذیرا باشد و مؤلف فرزانه و همه کسانی که در جهت تعریف و تولی آن حضرت در کنگره بین المللی امام رضا علیه السلام گام نهادند، از شفاعت آن حضرت برخوردار شوند. متن اصلی این کتاب به صورت عربی تدوین شد که با عنوان علی ابن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم، هم به صورت مستقل و هم به صورت مجموعه مقالات در کنگره محترم مذکور چاپ شده، لیکن در مرکز نشر اسراء این کتاب با تحقیقات لازم و شایسته در سال ۱۳۷۴ به صورت مستقل چاپ و نشر یافت. تاکنون به کرات از طرف دوستان و علاقمندان توصیه به ترجمه فارسی آن شده که به لحاظ حساسیت موضوع و به جهت قلم وزین و متنی بودن استاد اقدام به ترجمه فارسی آن نگردید. پس از مدتی توسط خانم زینب کربلایی ترجمه این کتاب تهیه شده و با موافقت حضرت استاد، به دست تحقیق و تصحیح سپرده شد که پس از تطبیق ترجمه با متن و اعمال موارد لازم، و همچنین ویرایش و جهات لازم دیگر به این صورت در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد که در همین جا از خانم کربلایی و همه محققین مؤسسه تحقیقاتی اسراء که در تصحیح و ویرایش آن کمک شایانی نمودند، تقدیر و سپاس می‌شود. این کتاب در یک مقدمه که درباره موضوع کتاب و سرنگارش آن گفت و گو می‌کند و در یک روضه که در آن از قرآن علمی و قرآن عینی و اشتراک آن‌ها و امتناع فرق و افتراق آن‌ها بحث می‌کند و در چهار جنت فراهم آمده که در جنت اولی از راه معرفت، شرایط معرفت و موانع معرفت قرآن بحث می‌کند، و در جنت ثانی از فرق بین تدبر در قرآن و استنتاج قرآن و مباحث مربوط گفت و گو می‌کند و در جنت ثالثه به بحث تشویق و ترغیب قرآن به تحقیق و طرد پندار و آرزو می‌پردازد و در جنت رابعه به طرد قرآن در جهت تحصیل معرفت صحیح و نجات از گمراهی توجه می‌دهد؛ مثل تشویق به برهان عقلی و همچنین شهود قلبی و اجتناب از قیاس و همی و تمثیل شیطانی. در پایان لازم است که توجه همه علاقه‌مندان به قرآن و عترت و چاره جویان وحدت و هماهنگی بین ثقلین را به این نکته معطوف داریم که گرچه تمام تلاش در جهت مطابقت ترجمه با متن اصلی و عربی آن انجام شده، لیکن دقائق و لطائف به راحتی قابل انتقال نیست و ظرفیت زبان‌ها و لغات یکسان نیست و لذا محققین از مراجعه به متن عربی آن مستغنی نخواهند بود. مرکز نشر اسراء به نام خداوند بخشنده ی مهربان حمد و ستایش خدایی را که خود را در قرآن ستود و قرآن را با ستایش خود آغازید و حمد را پایان سخن اهل بهشت قرار داد. درود خداوند بر کسی که پرچم ستایش الهی در دستان اوست، کسی که خداوند او را به مقامی محمود و ستوده برانگیخت و درود بر خاندان او باد، مفسران قرآن که بر خلاف مردم، هدایت را بر هوای نفس برتری بخشیده‌اند؛ تا روز قیامت نفرین بر همه دشمنان ایشان باد.

پیش‌گفتار

بنده ی نیازمندی به مولای بخشنده اش؛ عبدالله جوادی طبری آملی چنین می‌گوید: این کتاب خلاصه ای است درباره ی قرآن حکیم در پیشگاه امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام تا بدین وسیله مقام منیع حضرت در پرتو نور قرآن کریم

آشکار گردد و از طرفی معارف عالی قرآن حکیم با بیان این قرآن ناطق روشن گردد. چون سرچشمه و مسیر و مقصد آن دو یکی است؛ همان گونه که آن دو همواره با حق همراهند و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند. این کتاب را برای دومین کنگره ی بین المللی امام رضا علیه السلام نگاشته ام که در ماه ذی القعدة سال ۱۴۰۶ ه ق در جوار ملکوتی آن حضرت در مشهد مقدس برگزار گردید. مرقداشان بهشتی است که در آن درختان طوبای معرفت غرس گردیده است، درختانی با شاخه هایی که لحظه به لحظه به اذن پروردگار خویش ثمر می دهند. ساختار این کتاب در یک بوستان و چند بهشت سامان یافته است. مباحث مربوط به خود قرآن در بوستان مطرح می شود. شرایط و موانع شناخت قرآن نیز در بهشت ها بیان می شود؛ افزون بر آن که در این بهشت ها، معارف به دست آمده از قرآن نیز طرح می شود، همه ی این معارف، جز بعضی از موارد خاص، با توجه به سخنان نورانی حضرت رضا علیه السلام بررسی می گردد. اکنون با اعتماد بر خداوند سبحان، در این دریای ژرف به غواصی می پردازم و سراپا تسلیم اویم؛ امیدوارم در قلب اندیشه گر و زبان سخن گو و دیدگان بینا و گوش شنوا و دست نویسایم، فیض خداوند جریان یابد و در همه ی این امور، نائب حضرت بقیة الله ارواح من سواه فداه باشم و ثواب این نیابت را به اهل بیت وحی و عصمت علیهم السلام هدیه می کنم؛ خاندانی که به حسنات اعمال ما از خود سزاوارترند. زیرا به واسطه ی ولایت ایشان نصاب دین ما کامل و نعمت پروردگارمان تمام و اسلام برای ما دین پسندیده ی خداوند می شود. پس، این اولیای الهی به ما از خود ما سزاوارترند، چه رسد به اعمال نیک ما. زیرا نیکوکار برتر از کار نیک است. چون کار نیک اثری از فاعل آن است و همواره وجود مؤثر برتر و با فضیلت از وجود اثر است. امام صادق علیه السلام می فرمایند: خیر من الخیر فاعله. (۶)

بوستان: آشنایی با حقیقت قرآن

آشنایی با حقیقت قرآن

اساسا قرآن وجودی علمی دارد و وجودی عینی موجود در خارج که هیچ گاه، در گذشته و آینده، از یکدیگر جدا نمی شوند. هر دو نور واحدی هستند که از سوی او صادر گردیده اند، به گونه ای که وجود عینی را ارسال، و همراه با آن، وجود علمی را فرو فرستاده است. این ارسال و نزول، تنها با هدف قیام مردم به قسط و عدالت نبوده است؛ ليقوم الناس بالقسط، بلکه از جهت ذات و صفت و فعل نیز سبب خروج مردم از ظلمت ها به سوی نور است؛ لیخرجکم من الظلمات الی النور. (۷) از این رو، قرآن را از دو دیدگاه می توان بررسی کرد: قرآن علمی و قرآن عینی خارجی. یکم. قرآن علمی قرآن، کلام خداوند و کتاب اوست و بدون آن که مشهود بندگانش باشد، در آن جلوه کرده است؛ ریسمانی الاهی است که مردم را به چنگ زدن به آن امر فرموده است. بنابراین، یک طرف ریسمان به دست خداوند و طرف دیگر آن به دست مردم است؛ ریسمانی با مراتب متفاوت که بعضی از مراتب آن بر بعضی دیگر برتری دارد، به گونه ای که از مرتبه ی عالی به مرتبه ی دانی سیر نزولی داشته، بر عکس آن نیز از مرتبه ی پایین به مرتبه ی بالاتر سیر صعودی را می پیماید؛ انا جعلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون * و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم. (۸) همچنین از مراتب میانی عالم طبیعت و قالب الفاظ و عالم عقل و تجرد تام به ام الکتاب و فی صحف مکرمة * مرفوعة مطهرة * بآیدی سفره * کرام برره (۹) یاد شده است.

همراهی حق با قرآن

از آنجا که قرآن از ابتدای ظهور و صدورش تا انتهای نزول و فرودش همراه حق است، از هیچ جهت، پیش رو و پشت سر، چپ و راست، گمراهی و نابودی در آن راه ندارد؛ عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد * الا من ارتضى من رسول فانه یسلک من بین

یدیه و نم خلفه رسدا * لیعلم ان قد اءبلغوا رسالات ربهم و اءحاط بما لدیهم و اءحصی کل شیء عدا . (۱۰) بنابراین ، قرآن در پدید آمدنش از جهل و خطا معصوم ، و در بقا از گمراهی و بطلان مصون است . زیرا پس از حق ، چیزی جز ضلالت و نابودی نیست . آری ، پیشی گرفتن بر قرآن چون باز پس ماندن از آن ، گمراهی است و انحراف از آن به سوی چپ و راست ، سرگردانی است . زیرا شاهراه همان مسیر میانی است ، نه راه های جانبی و انحرافی ، و آن راه مستقیمی است که سالک را به مقصد می رساند . ریان بن صلت به حضرت رضا علیه السلام گفت : درباره ی قرآن چه می فرمایید ؟ حضرت فرمودند : کلام خداوند است ، از آن تجاوز نکنید ، و هدایت را در غیر آن نجوید که گمراه می شوید؛ کلام الله تتجاوزوه و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا . (۱۱) قرآن کلام خدا و ظهور فعل اوست و در مرتبه ای پایین تر از گوینده ی آن خداوند سبحان قرآن دارد و نشانه ی اوست . پس تجاوز نکنید از حد وجودی آن ، صحیح نیست . چون هدایتی برای مردم و روشنایی و چراغی از سوی خداوند است . از این رو ، تجاوز از آن ، و نیز در خواست هدایت و بصیرت از غیر قرآن جایز نیست . بدین سبب حضرت رضا علیه السلام در شائن قرآن می فرمایند : قرآن ریسمان و دستگیره ی محکم الاهی است ؛ قرآن راه برتری است که انسان ها را به سوی بهشت ره می نماید و از آتش دوزخ می رهند؛ گذشت زمان آن را فرسوده نمی کند و گفتار آدمیان آن را تبه نمی سازد . زیرا ویژه ی زمانی نیست و دلیل روشنی برای همه ی انسان هاست . از پیش رو و پشت سر ، خط بطلان بر آن کشیده نمی شود ، کتابی است فرود آمده از سوی خداوند حکیم حمید؛ هو جبل الله المتین و عروته الوثقی و طریقته المثلی المؤدی الی الجنة و المنجی من النار ، لا یخلق علی الاءزمنه و لا یغث علی الاءلسنه ؛ لاءنه لم یجعل لزمان دون زمان ، بل جعل دلیل البرهان و الحجته علی کل انسان ، لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه ، تنزیل من حکیم حمید . (۱۲) بنابراین ، قرآن کتاب زنده ای است که نمی میرد و کلام حق است که باطل نمی گردد . زیرا مظهر تام خداوند حی است و مرگ و نیستی در او ندارد ، خداوندی که حق است و هرگز بطلان به گرد او نمی چرخد . زیرا خدای متعالی آن را برای زمان و مردمان خاص نازل نفرموده است . از این جهت در هر زمانی جدید است و تا روز قیامت نزد هر قومی تازه و شکوفاست ؛ لاءن الله تعالی لم ینزلہ لزمان دون زمان و لناس دون ناس ، فهو فی کل زمان جدید ، و عند کل قوم غض الی یوم القیامه . (۱۳)

راز جاودانگی قرآن

راز جاودانگی حیات قرآن در این نکته نهفته است که قرآن تجلی مبدء فاعلی خود یعنی ذات حی خداوندی است ، از جهت مبدء قابلی نیز با فطرت انسانی موافق ، هدایت گر و پاک کننده ی آن است ؛ به گونه ای که همواره فطرت سالم ، بدون هیچ تغییر و دگرگونی ، طالب و مشتاق قرآن است . پدیده آورنده ی فطرت می فرماید : فاءقم و جهلک للذین حنیفا فطره الله الی فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلک الدین القیم . (۱۴) همچنین فرستادن پیامبر برای همه ی انسان ها ، در تمامی عصرها ، ضرورتی ناگزیر است ؛ و ما کنا معذین حتی نبعث رسولا (۱۵) و رسلا مبشرین و منذرین لئلا یكون للناس علی الله حجه بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیم (۱۶) و انما اءنت منذر و لكل قوم هاد (۱۷) و و لو اءنا اءهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا اءرسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی (۱۸) و لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاءتیهم البینه * رسول من الله یتلوا صحفا مطهره * فیها کتب قیمه . (۱۹) نیز آیات دیگری که نشانه ی ضرورت نبوت و دوام آن است . زیرا نبوت سنت تغییر ناپذیر الاهی است و هر گونه استکبار و مسخره کردن و کشتن و شکنجه دادن پیامبران سبب نمی شود که خداوند فیضش را نگه دارد و پیامبری نفرستد و مردم را بدون حجت به حال خود رها کند؛ اءفضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین * و کم اءرسلنا من نبی فی الاءولین * و ما یاءتیهم من نبی الا کانوا به یستهزءون . (۲۰) از این رو ، با وجود آن که مردم ، غالب پیامبران را استهزا و شکنجه می کردند و آنان را می کشتند ، باز هم از فرستادن پیامبر بعدی خودداری نمی کرد .

دلیل مصونیت قرآن از تحریف

بر پایه ی نص قطعی ، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن ، پیامبر و کتابی نیست . وجود عنصری آن حضرت مانند دیگر انسان ها از دنیا رخت بر می بندد و خداوند برای هیچ بشری از ایشان عمر جاودانه قرار نداده است . آری ، هر انسانی طعم مرگ را می چشد، پس اگر راهیابی بطلان به آخرین کتاب آسمانی روا باشد و محتوای آن دستخوش تغییر گردد و معارفش دچار تحریف شود، باید اساس نبوت منقرض و ریشه ی رسالت بریده شود . چون پس از قرآن کتابی و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبر دیگری نیست ؛ لیکن پیش از این ثابت کردیم که تحقق نبوت همواره ضروری است . پس ، تحقیق نبوت از طریق حقانیت قرآن قطعی است . این ، دلیل عقلی بر مصونیت قرآن کریم از تحریف است . می شود این دلیل را از کلام حضرت رضا علیه السلام نیز استنباط کرد : ... قرآن برای زمان خاص نیست ، بلکه دلیلی روشن و حجتی بر همه ی انسان هاست . کتابی که از پیش رو و پشت سر بطلان در آن راه نمی یابد ... ؛ لانه لم يجعل لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان و الحجة علی کل انسان ، لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه (۲۱) پس ، اگر به سبب عدم مقتضی جاودانگی ، زوال قرآن شدنی باشد؛ یعنی مشکلات زندگی انسان را نتواند برطرف کند و نیز پاسخگوی شبهات علمی نبوده ، از هدایت انسان به مقاصد الهی ناتوان باشد یا به جهت وجود مانع از دوم و پایداری ، دچار دسیسه و تحریف و تغییر گردد؛ قرآن ریسمانی است و دستگیره ای ناپایدار، و تمسک به آن ناروا و ناممکن . آری ، چنین قرآنی نوری ندارد تا بر دیگر ادیان بدرخشد و بطلان آن ها را آشکار سازد و بر آن ها چیره گردد؛ هر چند برخلاف میل مشرکان باشد و قهرا بر اثر طوفان های شرک و کفر، نور ضعیفش خاموش ، و در نتیجه نابود می شود؛ هر چند بر خلاف خواسته ی مؤمنان باشد . در حقیقت ، این قیاسی استثنایی است و تلازم میان آن دو - عدم جاودانگی قرآن و نابودی آن بر اثر ضعف و هجوم افکار شرک آلود - چون استحاله ی مقدم ، نابودی قرآن ، بسیار روشن است . زیرا گوینده ی این آیات نورانی در مواردی از قرآن می فرماید : یریدون اءن یطفئوا نور الله بءافواههم و یاءبی الله الاءن یتم نوره و لو کره الکافرون (۲۲) و هو الذی اءرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون . (۲۳) آن نور الهی که یکی از بارزترین مصادیقش قرآن کریم است ؛ یا اءیها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و اءنزلنا الیکم نورا مبینا (۲۴) به جهت مقتضی خلود، نوری است که همگام با جاودانگی خداوند ابدی است . چون فرو فرستنده اش آن را می گستراند و بدان دوام می بخشد، از آن نگهداری کرده ، از فیض وجودش بر آن می رساند . همچنین به سبب نبود مانعی برای جاودانگی اش . زیرا افکار شرک و نفاق و کفر و عناد، قدرت خاموش کردن کامل آن را ندارند، نه با شبهه افکنی ، نه با آوردن کتابی مانند . چون آنان از چنین کاری عاجزند؛ قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی اءن یاءتوا بمثل هذا القران لا یاءتوا بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا . (۲۵) پس ، همه ی شبهه ها و همانند سازی مشرکان و کافران انس و جن را قرآن نابود می کند و به تنهایی بدون هیچ شریکی باقی می ماند . چون علت تامه ی جاودانگی قرآن وجود دارد . پس ، جاودانگی آن بایسته ، و زوال آن محال است و انه لکتاب عزیز * لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید . (۲۶) از سوی دیگر، قرآن ممکن الوجود و حقیقتش ربط محض است و به قیوم مستقل محض و بی نیاز مطلق ، نیازمند است . در درگاه قیوم مستقل محض و غنی ، هیچ شاعنی از شئون قرآنی ذاتی او نبوده ، بلکه از شئون تبعی خداست . بنابراین ، دوام قرآن در گرو دوام متکلم آن است که برای مردم در کتابش رخ نموده است و بقای آن در اختیار فرو فرستنده ی آن است انا نحن نزلنا الذکر و انا له لءافظون (۲۷)؛ یعنی حفظ قرآن در عالم طبیعت به داستان آدمیان ، در حقیقت با دست خداوند سبحان است و مردم در حراست از آن استقلال ندارند؛ همان گونه که حفظ آن از تغییرات طبیعی در موطن لوح محفوظ، در گرو نگهداری خداوندی است که خود حفیظ بالذات است . راز مطلب در این نهفته است که بر پایه ی حقیقت توحید، وجود و ظهور هر چیزی به هویت خالص و محض و مطلق هستند است ، به گونه ای که از قید اطلاق در

مقابل تقیید نیز آزاد است. بدین جهت در پاسخ به سؤال پسر صلت که درباره ی قرآن چه می فرمایید، حضرت رضا علیه السلام فرمودند: کلام الله لا تتجاوزوه؛ یعنی از حد وجودی آن نگذرید. زیرا ماندگاری و پایداری کلام به سبب متکلم آن است و قوام و دوام قرآن نیز به گوینده ی آن است، ذاتا و به خودی خود باقی و جاوید نیست.

شکوفاتر شدن قرآن در هر عصر و زمان

مطالب پیش گفته بیش از ضرورت جاودانگی قرآن، چیزی را ثابت نمی کند، همچنین لطیف تر و شکوفا تر و تازه تر شدن قرآن با نشر و بررسی در هر زمان و برای هر نسلی را بیان نمی کند. آری، پیشرفت علم و نیاز انسان به معارف عمیق سبب می شود، استعداد ویژه برتری برای طرح مسائل نو پدید آید، مسائلی که در زمان های پیش مطرح نبوده است و به مقتضای دوام فضل و احسان مبداء جواد، اگر سؤال با زبان حال و آمادگی باشد، باید به آن پاسخ داده شود؛ و اتیکم من کل ما ساءلتموه. (۲۸) پس ناچار قرآن که تنها مرجع همیشگی برای مردم است، باید بر آورده کننده ی همه ی نیازها و مشکلات بشر باشد و به هر پرسش جدیدی، پاسخی نو بدهد. تشبیه قرآن در بعضی از احادیث به خورشید و ماه بدین جهت است که قرآن چون چشمه ای جوشان و جویباری پر آب است که هر روز آب تازه از آن می جوشد و معارف ناپیدایش آشکار می گردد. پس همه ی موجودات جهان هستی هر لحظه از خداوند چیزی می طلبند و او با فیض همیشگی خود نیاز آن ها را بر طرف می سازد. جمع میان سؤال مستمر و پاسخ متصل در این آیه ی کریمه آمده است: بسئله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شأن. (۲۹) جامعه ی بشری نیز در محضر قرآن کریم چنین است که با ارائه ی هر پرسش جدیدی، پاسخ نو می طلبد و در این صورت، از چشمه سار کوثر قرآن، مطلب تازه ای می جوشد که پیش از آن مطرح نبوده است. این امر یک اصل عقلی است که در موارد متعددی، نقل نیز به کمک آن می شتابد. بخشش بسیار الهی چیزی جز جود و کرم به خداوند نمی افزاید؛ لا تزیده كثرة العطاء الا جودا و کرما. (۳۰) به یقین فضل تو کم نمی شود و خزینه هایت کاستی نمی یابد، بلکه سرشارتر می شود؛ فان فضلک لا یغیض و ان خزائنک لاتنقص بل تفیض. (۳۱) با هر سخا و عطیه ای، نه تنها بخشش نابود نمی شود، بلکه بیش تر نیز می گردد. میان تمام نشدن چیزی به سبب بخشش و زیاد شدن جود و کرم به واسطه ای هر بخشیدن و فیض رساندن تفاوت بسیار است. مؤید این مطلب معقول، روایتی از حضرت امام رضا علیه السلام است. حضرت از پدرشان موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می فرمایند: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید: چگونه است که هر چه قرآن بیش تر مورد بررسی قرار می گیرد، بر تازگی آن افزوده می شود؟ حضرت پاسخ دادند: زیرا خداوند قرآن را برای زمان خاصی و مردم بخصوصی نازل نفرموده است. بنابراین، قرآن در هر زمان جدید، و تا روز قیامت برای هر قوم و گروهی از مردم، تازه است؛ ان رجلا ساءل ابا عبد الله علیه السلام ما بال القرآن لا یزداد عند النشر و الدراسة؟ فقال: لاءن الله لم ینزله لزمان دون ناس، فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غرض الی یوم القیامة. (۳۲) بر پایه این حدیث، قرآن در هر زمان تازه است، نه این که فقط مثل سنگ راکد باشد، بلکه مانند چشمه ی جوشان همواره روان است. پس، هر روز در منزلت جدیدی است و شأنی از آن با شأن دیگرش تراحم ندارد. زیرا مظهر تام گوینده ی خود است که او نیز خودش است. پس، از این جهت مثال و نشانه ای کامل بر خداوند متعالی است.

فضیلت زمان ها و مکان های تحقق قرآن

بی تردید فضیلت این کلام بلند مرتبه سبب برتری زمان و مکانی است که قرآن در آن تحقق یافته است. از این رو در شب مبارکی فرود آمده است، خیر من اءلف شهر (۳۳) و در کنار مکانی اءول بیت وضع للناس (۳۴)؛ در شرافت این خانه همین بس که به خدای پیراسته از هر زمان و مکان نسبت دارد؛ طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود. (۳۵) همچنین فضیلت قرآن سبب

می شود، قلبی که او بر آن فرود آمده است، بهترین قلب ها باشد. زیرا قلبی صادق و امین است، در دیده هایش دروغ نمی گوید و در داده ها و امانت هایش خیانت نمی ورزد؛ ما کذب الفؤاد ما راءى (۳۶) این امر، دروغ نگفتن و خیانت نکردن در امانت، فقط درباره ی معراج نیست، همان گونه که بیش تر پیامبران با همین زبان با مردم سخن می گفتند؛ انی لکم رسول ءمین * فاتقوا الله و اءطیعون. (۳۷) بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن چه جبرئیل بر قلب ایشان نازل کرد، ابتدا دروغ نمی گفت، چنان که تو هم خیانت نیز در ساحت قدسش راه ندارد. پس، هر چه بر قلب مقدسش نازل می شد، از خزانه ی غیب الاهی بود که خداوند او را آگاه ساخته بود و آن بزرگوار - درود و سلام خدا بر او و آتش باد - بر هیچ چیز از اخبار غیب بخل نمی ورزید. تا پیام های وحیانی را بپوشاند، چنان که همه ی سخنان دینی او از سرچشمه ی وحی است. پس آن حضرت - درود خدا بر او و آل او باد - از اموری که مأموریت ابلاغ آن را دارد، چیزی را نمی پوشاند، همان گونه که آن چه را به او وحی نشده بود، بر زبان نمی آورد. در نتیجه قرآن وحی محض است و هیچ شکی بر گرد آن نمی چرخد. پس در آن با قلبش مشاهده کرده، به زبان آورده است، مجادله روا نیست؛ اءفتمارونه علی ما یری. (۳۸) چون آن چه را انسان غایب نمی بیند، فرد شاهد می نگرد و آن چه را دیگران نمی شنوند، رسول آن را می شنود، پس در آن چه پیامبر آشکارا دیده، آن را به مردم خبر داده است، مراء و جدل از جانب کسی که چیزی ندیده و نشنیده، جایز نیست. این مطلب از سخن حضرت رضا علیه السلام استفاده می شود: جدل درباره ی کتاب خداوند کفر است؛ المراء فی کتاب الله کفر. (۳۹) زیرا پس از آن که هدایت و صلاحیت حق نسبت به گمراهی مقابل آن باطل آشکار گشت، جدال در خصوص آن کفر و الحاد است. چون بعد از حق جز ضلالت چیزی نیست. از این جهت حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هدایت را از غیر قرآن طلب نکنید که گمراه خواهید شد؛ و لاتطلبوا الهدی فی غیره ففضلوا. (۴۰)

یاد سپاری: قرآن مجمع علوم فراوان

با نگاهی به قرآن در می یابیم که علوم فراوانی در آن نهفته است که این جا مجال بحث از آن ها نیست. چون هدف این نوشته، بررسی روایات رضوی است که هزاران سلام و درود بر گوینده اش باد. افزون بر آن که پیش از این، با توانمندی اندک و ناچیز خود، رساله ی دیگری در خصوص این علوم قرآنی نوشته ایم. (۴۱) بدین جهت، مسیر بحث را از قرآن علمی به قرآن عینی می بریم. دوم: قرآن عینی هر چیزی وجودی اعتباری دارد و وجودی حقیقی؛ وجود اعتباری مانند وجود لفظی و کتبی است که با اختلاف زبان ها و اقوام دگرگون می شود؛ اما وجود حقیقی چون وجود خارجی است که وجود طبیعی و مثالی و عقلی را در بر می گیرد و در زبان ها و رنگ ها و اقوام مختلف یکسان است. هر یک از دو وجود اعتباری و حقیقی، نیز انواع هر یک از آن دو، احکام و آثار خاص خود را دارند. قرآن نیز وجودی لفظی دارد که با زبان خوانده می شود و وجودی کتبی دارد که در مصحف ها نگاشته شده است، برای هر یک از این دو نوع وجود نیز حکم فقهی و غیر فقهی ویژه ای هست. همچنین قرآن وجود خارجی ویژه ای دارد که گستره اش از خیمه گاه عالم طبیعت تا جولانگاه عالم عقل است؛ هر یک از این وجودها، در جایگاه خود تحقق می یابد و حکم خاص خود را دارد. مراد از وجود خارجی، آن وجود حقیقی است که آثاری بر آن بار می شود، جایگاه آن وجود خارجی نفس انسانی، مانند علوم و اوصاف نفسانی یا مکان دیگری می تواند باشد. پس ناگزیر باید وجود خارجی دارند، با این تفاوت که علم امر خارجی است که در نفس انسان یافت می شود و در ضمن نوعی وجودی ذهنی است که در مقابل وجود خارجی هیچ اثر عینی و خارجی ندارد، ولی درخت امر خارجی است که در بیرون از نفس انسان پایدار می گردد.

انسان کامل، قرآن ناطق تجسم یافته

از آنجا که مجموع محتوای قرآن عقاید و اخلاق و اعمال است و همه ی این امور مربوط به انسان است، به گونه ای که اگر انسان

نباشد، نه عقیده ای هست و نه اخلاقیاتی، و نه عمل به قرآن پدید می آید، پس جایگاه وجود خارجی مضامین قرآن، نفس انسانی است که با وجود وحدت، همه ی قوای اندیشنده و انگیزاننده را در بر می گیرد؛ یعنی یک نفس است که قوای گوناگونی دارد. پس، اگر کسی ظاهر و باطن قرآن را بداند و به تفسیر و تاءویل آن آشنا باشد و متشابه و محکم آن و نیز شیوه ی ارجاع متشابهات به محکمت را بشناسد و به خواسته ها، واجبات و مستحبات و مباحات آن عمل کند و همه ی حکمت ها و احکام آن را باور داشته باشد و آن ها را از سوی خداوند بداند، چنین کسی قرآن ناطق است؛ یعنی قرآن تکوینی که در خارج تجسم یافته است، مانند عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. زیرا علوم و معارف قرآن در نفوس شریف ایشان جا دارد. چون ایمان با سراسر وجودشان آمیخته است. پس، انسان کامل و امام معصوم علیه السلام قرآن مجسم است، چنان که صراط مستقیم و ترازوی عدالت است. گفتنی است که اسناد همه ی این خصوصیات به معصوم علیه السلام حقیقت است و مجاز گویی در کار نیست. شاهد این مدعا روایتی است از حضرت رضا علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام از امام حسین علیه السلام که می فرماید: در زمان حیات حضرت علی علیه السلام در بعضی از سال ها روز جمعه و روز غدیر با هم یکی شد. امیر المؤمنین علیه السلام در چنین روزی به منبر رفتند و حمد و ثنای خداوند گفتند، چنان حمدی که مانند آن را کسی نگفته بود و ثنایی که کسی غیر از ایشان به آن رو نکرده بود. بعضی از گفته های ایشان که حفظ شده، چنین است: ستایش از آن خدایی است که بدون نیازمندی به ستایش کنندگانش، حمد خود را راهی از راه های اعتراف به لاهوتیت خود و صمدانیت و ربوبیت خود قرار داد... امروز روز سخن شفاف است برای افراد خاص، روز شیت است و روز ادريس و روز یوشع، روز آسایش مورد اعتماد، روز اظهار مصون از مکنون و روز امتحان و آزمایش ضمائر است...؛ اتفاق فی بعض سنی امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - الجمعة و الغدير فصعد المنبر، فحمد الله و اثنی علیه حمدا لم یسمع بمثله و اثنی علیه ثناء لم یتوجه الیه غیره، فکان مما حفظ من ذلک قوله: الحمد لله الذی جعل الحمد من غیر حاجه منه الی حامدیه طریقا من طرق الاعتراف بلاهوتیه و صمدانیه و ربانیه... هذا یوم النصوص علی اهل الخصوص، هذا یوم شیت، هذا یوم ادريس، هذا یوم یوشع، هذا یوم الاءمن المأمون، هذا یوم اظهار المصون من المکنون، هذا یوم ابلء السرائر... آیا می دانید استکبار چیست؟ استکبار پیروی نکردن از کسی است که به طاعت او امر شده، سر باز زدن از کسی است که به پیروی از او دعوت شده اید. اگر کسی در قرآن بیندیشد، موارد بسیاری از استکبار را در آن می یابد. ای مؤمنان، بدانید که خدای والا فرموده است: ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کاءنهم بنیان مرصوص. (۴۲) آیا می دانید سبیل الله چیست و چه کسی سبیل و صراط و طریق خداوند است؟ من صراط الله هستم؛ کسی که با طاعت خداوند در آن راه نییماید، در آتش دوزخ سرازیر گردد، من سبیل خدایم که خداوند برای پیروی پس از پیامبرش مرا نصب کرد، من قسمت کننده ی بهشت و دوزخم، من حجت خداوند بزرگ بر بدکاران و نیکوکارانم، من نور الاءنوار هستم. پس، از خواب غفلت بیدار شوید و پیش از آن که مرگ فرا رسد، به عمل کردن بشتابید؛ افتدرون الاستکبار ما هو؟ هو ترک الطاعة لمن اءمروا بطاعته، و الترفع علی من ندبوا الی متابعته، و القرآن ینطق من هذا عن کثیر ان تدبره متدبر، و اعلموا - اءیها المؤمنون - ان الله عز و جل قال: ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کاءنهم بنیان مرصوص (۴۳)، اءتدرون ما سبیل الله و من سبیلہ و من صراط الله و من طریقه؟ اءنا صراط الله الذی من لم یسلکه بطاعة الله فیه هوی به الی النار، و اءنا سبیلہ الذی نصبنی للاتباع بعد نبیه، اءنا قسیم الجنة و النار، و اءنا حجة الله عز و جل علی الفجار و الاءبرار، و اءنا نور الاءنوار فانتبهوا من رقدہ الغفلة و بادروا بالعمل قبل حلول الاءجل. (۴۴) آری، حضرت علی علیه السلام جان نفیس خویش را صراط و سبیل خدا می نامد؛ یعنی صراط علمی همان دین خداست و صراط عینی حقیقی همان امام معصوم علیه السلام است، همچنین است عناوین دیگر مانند ترازوی عدل و قسط که در سایر روایات آمده است.

فیلسوفان انسان را نوع اخیر و حکیمان او را نوع متوسط می دانند. زیرا در حرکت جوهری، حرکت و مسافت و متحرک در خارج یکی است، گرچه از جهت تحلیل ذهنی، هر یک از دیگری جداست و انسان نیز نزد عموم فلاسفه نوع اخیر است، لیکن از نظر حکمت متعالیه انسان نوع متوسطی است که در زیر مجموعه ی آن، انواع حقیقی بسیاری یافت می شود. بنابراین، نفس چون ماده ای برای کمالات وجودی انسان است. سپس، این کمالات در نفس رسوخ کرده، ملکه می شود، به گونه ای که نفس توسط آن کمالات، صورت خاصی می گیرد و حقیقتاً خود آن می گردد؛ هر چند پیش از این، کمالات به شکل قوه و استعداد در آن وجود داشته است. انسان به تمام ذات و وجودش به سمت خداوند در حرکت است و سرانجام به دیدار او بار می یابد؛ یا ائیه‌ها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه. (۴۵) اگر بر صراط مستقیم سیر کند و اصلاً خودش صراط مستقیم شود، جمال رحمت پروردگارش را می بیند؛ وجوه یومئذ ناضرة * الی ربها ناظره. (۴۶) اگر از صراط مستقیم دور گردد و به کژی گراید، خودش راه ضلالت و گمراهی می شود و هیزم آتش می گردد و جلال قهر و خشم پروردگارش را می نگرد؛ خداوند سبحان سخن آنان را بیان می کند که از مکانی دور فریاد می زنند: ربنا اءبصرنا و سمعنا؛ (۴۷) یعنی خدایا دیدیم و شنیدیم، در حالی که آنان نابینا به محشر می آیند؛ و نحشره یوم القيمة اعمی. (۴۸) چون از مشاهده ی جمال و رحمت الاهی ناتوان و نابینايند، هر چند جلال و قهر او را می بینند جای تدبر است.

میزان حقایق

امام ترازوی عدلی است که عقاید و اخلاق و اعمال مردم را با آن می سنجند. از آنجا که قرآن صراط مستقیمی است که سالک در آن طی مسیر می کند، پس هنگامی که آن را شایسته بخواند و همه ی آیاتش را بشناسد و آن ها را باور و به آن ها عمل کند و از حق آن چیزی نکاهد، چنین سالکی خود صراط مستقیم و ترازوی عدل و قسط می گردد، که عقاید و اخلاق و اعمال مردم را با ترازوی عقیده ی صحیح و خلق نیکو و اعمال شایسته ی او می سنجند. بنابراین، او نمونه ی کاملی از قرآن و معارف آن می گردد. او قرآن عینی است در برابر قرآن علمی و از او جدایی ناپذیر، همان گونه که قرآن علمی هرگز از او جدا نیست.

همراهی قرآن و عترت

معیت قرآن و عترت که بر آن اتفاق نظر هست، حقیقتی است که طبق مراتب وجود خارجی درجاتی دارد. پس وجود طبیعی آن با کثرت و تعدد همراه است. قرآن وجودی دارد و عترت نیز وجود دیگری همچین است در عالم مثال؛ با این تفاوت که در عالم مثال تراحم مادی و تطارد عینی نیست و مرتبه ی سوم وجود آن دو در عالم عقل و تجرد محض است که با وحدت همراه است قرآن و عترت بیش از یک وجود ندارد، هر چند بر پایه ی تجزیه و تحلیل مفهومی یا ماهوی تغایر همچنان هست در ذهن دو وجود جداگانه برای آن ها می توان تصور کرد. شاید در سخن حضرت صادق علیه السلام نشانی از همین مطلب باشد که در پاسخ پرسش مفضل بن عمر درباره ی صراط فرمود: صراط راهی است به سوی شناخت خداوند بزرگ، و آن دوتاست: راهی در دنیا و راهی در آخرت؛ صراط دنیا همان امامی است که طاعت او واجب است، هر کس در دنیا او را بشناسد و از هدایت او سود برد، از راهی گذشته است که گذرگاه جهنم در آخرت است و کسی در دنیا او را نشناسد، گام هایش در صراط آخرت می لغزد و در دوزخ جا می گیرد؛ هو الطريق الی معرفه الله عز و جل، و هما صراطان فی الدنیا و صراط فی الآخرة، و اءما الصراط الذی فی الدنیا فهو الامام المفترض الطاعة، من عرفه فی الدنیا و اقتدی بهده مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخرة، و من یعرفه فی الدنیا زلت قدمه عن الصراط فی الآخرة، فتردی فی نار جهنم. (۴۹) بر پایه ی مباحث پیش گفته قرآن، کلام مصون الاهی است و شیطان از هر گونه دست درازی، زیاد یا کم کردن، تحریف و برگرداندن آن ناتوان است؛ پس هر گاه سالک الی الله به وسیله ی کلمات

قرآن سخن بگوید و روح و جسم و قلب و قالب خود را با آن همدم سازد و از هدایتش جدا نگردد، و هدایت قرآن را تابع هوای نفس خود نگرداند، بلکه خواسته هایش را با هدایت قرآن همگام کند، چنین انسانی مجسمه ای از قرآن می شود که از وسوسه ی شیطان در امان است، به گونه ای که ابلیس از جهت گمراهی و پیروی هوای نفس و جدایی و نافرمانی از حق، در او طمعی نمی ورزد. چنانکه از این کلام حضرت رضا علیه السلام از پدران معصومشان علیهم السلام به دست می آید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام فرمود: ای علی، هیچ راهی را نپیمودی، جز آن که شیطان در غیر مسیر تو قدم گذاشت؛ ما سلکت طریقاً و لا فجاً الا سلک الشیطان غیر طریقک و فجک. (۵۰)

هدایت الاهی

اوصاف خداوند دارای دو نوع ذات و فعل است و هدایت یافتگی، ذاتی اوست؛ یعنی به هدایت کننده نیازی ندارد و صفت ذات اوست، ولی هدایت گری او نسبت به دیگران از صفات فعل اوست و هر صفت فعلی برگرفته از مقام فعل مستند به ذات است، نه از خود ذات فعل خدا به سان واسطه ای میان آن صفت و ذات اوست. پس هدایت باید مظهری بیرونی داشته باشد که همان فعل خداوند است و همان گونه که قرآن کریم در دو اسم متهدی بنفسه و هادیا لغیره مظهر خداست، انسان کامل معصوم و عالم به قرآن به محتوای آن نیز در دو اسم پیش گفته مظهر خداوند است. شاهدش این حدیث حضرت رضا علیه السلام در باب امامت است: خداوند پیامبران و ائمه علیهم السلام را توفیق داد و آنچه را به دیگران نداده بود، از خزانه ی علم و حکمت خود به آنان عطا کرد. پس علم ایشان برتر از علم اهل زمانشان هست. چنان که در قرآن آمده است؛ آیا کسی که به حق ره می نماید، شایسته ی پیروی است یا آن که راه نمی یابد، جز آن که به وسیله ی دیگری هدایت شود؟ شما را چه شده است چگونه داوری می کنید؟ ان الاءنباء و الاءئمة صلوات الله علیهم یوفقههم الله و یؤتیهم من مخزون علمه و حکمه ما لا یؤتیه غیرهم، فیکون علمهم فوق علم اهل الزمان فی قوله تعالی: اءفمن یمهدی الی الحق اءحق اءن یتبع اءمن لا یمهدی الا اءن فمالکم کیف تحکمون. (۵۱) آری، انسان کامل معصوم علیه السلام هدایت یافته ی ذاتی است و به هدایت دیگر موجودات امکانی نیاز ندارد. چون او مظهر تام و آینه ی تمام نمای خداوند و خودش صراط مستقیم است؛ ان ربی علی صراط مستقیم. (۵۲) پس، بدون نیاز به هدایت دیگران، هدایت برگرفته از فعل خارجی معصوم علیه السلام است و او حقیقتاً شایسته است که هادی دیگران باشد. بنابراین، غیر معصوم به هدایت معصوم نیازمند است، چنانکه همه ی کتاب هایی که انسان ها برای هدایت مردم به سوی حق و حقیقت نگاشته اند، به کتاب خداوند سبحان نیاز دارد. چون قرآن مظهر خداوند هدایت یافته ی بالذات و هدایت گر دیگران است. پس قرآن عینی مانند علمی، در این دو اسم مظهر خداوند متعالی است.

شفا بخشی و بیماری زایی قرآن حکیم

قرآن مایه ی شفا و مرض است. رازش همان است که گذشت. زیرا انسان کامل قرآن مجسم است، چنان که قرآن، انسان کامل بدون است و شفا و مرض از صفات فعلی و برگرفته از مقام فعل خداوند سبحان است، نه از مقام ذات. چون ذات او برتر از آن است که منشاء صدور شفا و مرض باشد. پس شدنی است که یک فعل خارجی، برای گروهی نور و روشنایی و برای گروه دیگری گمراهی و نابینایی باشد یا برای عده ای شفا و برای عده ی دیگری سبب بیماری و مرض باشد و هیچ مانعی از جمع میان آن دو روشنایی و گمراهی، شفا و مرض، دو امر متضاد در یک شیء نیست. زیرا نسبت ها گوناگون است؛ نسبت به بعضی شفا بخش و نسبت به بعض دیگر بیماری زاست؛ چنان که درباره ی قرآن علمی آمده است که نسبت به برخی نور و هدایت، و برای برخی دیگر کوری و ضلالت است، همچنین نسبت به قومی شفا بخش و برای قوم دیگر بیماری زا و هلاکت آور است؛ و نازل من

القران ما هو شفاء و رحمه للمؤمنين و لا يزيد الظالمين الا خسارا (۵۳) ؛ و قل هو للذين امنوا هدى و شفاء و الذين لا يؤمنون فى اذانهم وقر و هو عليهم عمى اءولئك ينادون من مكان بعيد . (۵۴) قرآن عینی نیز چنین است ؛ یعنی انسان کامل معصوم برای عده ای از مردم ، مظهر جمال خداوند و برای عده ای دیگر مظهر جلال اوست . چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرماید : امام ، از گناهان پاک و از عیوب پیراسته است ، دارای علم ویژه و حلم مخصوص است ، نظام و قوام دین و عزت مسلمانان و مایه ی خشم منافقان و نابودی کافران است ؛ الامام المطهر من الذنوب و المبراء عن العيوب ، المخصوص بالعلم ، الموسوم بالحلم ، نظام الدین و عز المسلمین و غیظ المنافقین و بوار الکافرین . (۵۵)

آثار مشترک قرآن علمی و عینی

برهان اشتراک قرآن علمی و قرآن عینی در آثار - چنان که گذشت - این است که انسان کامل در حقیقت ، وجود بیرونی قرآن است . پس قرآن عینی همه ی آثار قرآن علمی را دارد و پیش از این توضیح مختصری گذشت و در آینده نیز قسمت دیگری از آن خواهد آمد . ۱ . مظهر خدای بی همتا یکی از آثار مشترک قرآن علمی و عینی آن است که قرآن علمی مظهري علمی برای خداوند بی همتاست ؛ لیس کمثله شیء . (۵۶) بنابراین ، چیزی همتای قرآن نیست و همانند سازی آن شدنی نیست ؛ حتی اگر همه ی آدمیان و جنیان جمع گردیده ، همدیگر را در این کار یاری کنند ، باز هم از چنین علمی ناتوانند . افزون بر آن ، عقل های انسان ها را به کنه قرآن راهی نیست . این مطلب را نیز بارها قرآن حکیم در شءان خود بیان کرده است . همچنین است قرآن عینی و انسان کامل معصوم که مظهر عینی خداوند بی مانند است و در ملک خود شریکی و در خلق خود شبیهی ندارد . بدین جهت کسی در این امر مهم با معصوم شریک نیست و در حوزه ی موجودات امکانی هیچ یک از آدمیان ، همتای او نیست . حضرت رضا علیه السلام در این زمینه می فرماید : امام یگانه ی روزگار خویش است ، کسی با او نزدیک و هیچ دانشمندی همسان او نیست ، بدیل و مانندی ندارد ، کانون همه ی فضائل است ، بدون آن که وی در صدد کسب آن ها باشد ، بلکه این مهم تفضلی از سوی خداوند فضیلت بخش و وهاب است . اگر کسی همتای امام نیست ، پس چه کسی به شناخت امام می رسد یا اختیار گزینش او را دارد ؟ هرگز چنین چیزی شدنی نیست ، در حالی که از بیان وصفی از اوصاف امام یا فضیلتی از فضائل او عقل ها به بیراهه می روند ، حلم ها گم گشته ، مغزها حیران و چشم ها خسته و وا مانده می شوند و بزرگان اظهار کوچکی می کنند و حکیمان سرگردان می شوند و حس کوتاهی به بردباران دست می دهد و خطیبان در بند می آیند و هوشمندان ، نادان و شاعران به لکنت زبان گرفتار می شوند و ادیبان عاجز و بلیغان ناتوان می گردند ، در حالی که به عجز و ناتوانی خود اعتراف می کنند . چگونه تمام حقیقت امام وصف یا کنه او ستوده شود یا چیزی از امر او فهمیده شود یا کسی در جایگاه او قرار گیرد و چون او جامعه را از هدایت سرشار سازد ؟ هرگز ، امام مانند ستاره ، دور از دسترس افراد و وصف ستایش گران است . پس چگونه انتخاب او در دست مردم می تواند باشد ؟ عقل ها چگونه به حقیقت او راه دارند ؟ کجا مانند این حقیقت یافت می شود ؟ الامام واحد دهره ، لا یدانیه اءحد ، و لا یعادله عالم ، و لا- یوجد منه بدل و لا- له مثل و لا- نظیر ، مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له و لا اکتساب ، بل اختصاص من المفضل الوهاب . فمن ذا الذی یبلغ معرفه الامام اءو یمکنه اختیاره ، هیهات هیهات ، ضلت العقول و تاهت الحلوم و حارت الالالباب و خست العیون و تصاغرت العظماء و تحیرت الحکماء و حصرت الخطباء و جهلت الالالباء و کلت الشعراء و عجزت الاءدباء و عییت البلغاء عن وصف شءانه اءو فضائله و اءفرت بالعجز و التقصیر ؛ و کیف یوصف بکله اءو ینعت بکنهه اءو یفهم شیء من اءمره ، اءو یوجد من یقوم مقامه و یغنی غناه ، لا- کیف و اءنی ؟ و هو بحیث النجم من اءیدی المتناولین و وصف الواصفین ، فاءین الاختیار من هذا ؟ و اءین العقول عن هذا ؟ و اءین یوجد مثل هذا ؟ . (۵۷) پیوند امامت و ولایت بر پایه ی این بیان جامع و کامل حضرت ، همه ی انسان ها از شناخت کنه انسان کامل معصوم علیه السلام عاجزند و در نتیجه از گزینش و انتصاب و انتخاب

و توکل او - به گونه ای که امامت از طریق وکالت باشد، نه ولایت - ناتوانند، بلکه امام معصوم علیه السلام چونان ستاره ای بلند مرتبه است که دست ها را به آن راهی نیست، چه رسد به این که او را برگزینند و مانند چراغی فروزان پیش روی مردم قرار دهند؛ بلکه این خداوند سبحان است که شخصا امام معصوم را چون مشعلی نورانی پیش روی مردم می نهد. گفتنی است: این مشخصات و اوصاف میان دو قرآن، علمی و عینی، به عبارت دیگر، میان ثقلین، مشترک است.

جهالت و انکار قرآن

یکی دیگر از آثار مشترک قرآن علمی و عینی این است که منشاء انکار قرآن علمی و رویگردانی از آن و مقابله ی با آن، جاهلیت محض و از ساحت عقل و عدل دور بودن است؛ اءفحکم الجاهلیة بیغون و من اءحسن من الله حکما لقوم یوقنون (۵۸) و اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة الحمیة الجاهلیة فاءنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و اءلزمهم کلمة التقوی و کانوا اءحق بها و اءهلها و کان الله بکل شیء علیم. (۵۹) زیرا عقل آن نیرویی است که به او، خداوند رحمان عبادت شود و بهشت به چنگ آید. پس آن چه وسیله ی پرستش خداوند نشود، هرگز عقل نیست، بلکه سفاهت و نادانی است؛ و من یرغب عن ملء ابراهیم الا من سفه نفسه. (۶۰) بنابراین، حیات بی رشد عقلانی، جهالت و پستی است؛ هر چند صاحبان این حیات دارای صنعت پیشرفته باشند، چنان که این عیب بزرگ، در ملت های پیشرفته ی صنعتی و دارای حکومت های ستمگر و طغیانگر یا دیگر مردمان پیرو ممالک پیشرفته به چشم می خورد و آنان روز قیامت چنین می گویند: انا اءطعنا سادتنا و کبراءنا فاءضلونا السیلا. (۶۱) پس، منکر قرآن و رویگردان از آن و پرخاشگران، نادان و بی خرد، و زندگانی او جاهلیت، و قلبش کانون تعصب باطل جاهلی است و مجالسی برای نزول آرامش و طمأنینه در آن نیست، چنان که با وجود طغیان جایی برای تقوا نمی ماند. چون تقوا عبودیت کامل و فروتنی در پیشگاه خداوند سبحان است، در حالی که طغیان همان ربوبیت باطل، سرکشی و استکبار در برابر خداوند متعالی است. در روایت پیشین از حضرت رضا علیه السلام از جدشان حضرت علی علیه السلام این معنا گذشت: ... آیا معنای استکبار را می دانید؟ استکبار ترک طاعت کسی است که به اطاعتش امر، و تکبر ورزیدن نسبت به کسی است که به پیروی از او دعوت شده اند؛ اءفتدرون الاستکبار ما هو؟ هو ترک الطاعة لمن اءمروا بطاعته و الترفع علی من ندبوا الی متابعته. (۶۲) بنابراین، زندگی منکر قرآن علمی و عینی و روی گردان از آن دو، جاهلیت محض است. محمد بن اسماعیل از حضرت رضا علیه السلام چنین نقل می کند: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است؛ من مات و لیس به امام، مات میتة جاهلیة. به ایشان گفتیم: آیا هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است؟ حضرت فرمودند: آری، واقفی ها یعنی کسانی که اعتقاد به امامان دوازده گانه ندارند کافرنند و ناصبی ها کسانی که به امامان معصوم علیه السلام ناسزا می گویند مشرک؛ نعم و الواقف کافر و الناصب مشرک. (۶۳)

تناسب مرگ و حیات انسان

با استفاده از این بیان رضوی در می یابیم که چنین مرگی جاهلی است؛ از آنجا که مرگ هر کسی با زندگی او تناسب دارد و مردن مردم چون زندگی آنان است. پس هنگامی که مرگ کسی جاهلی باشد، زندگی اش نیز جاهلانه خواهد بود که با مرگ جاهلی پایان پذیرفته است. چون زندگی عقلانی، مرگ عقلانی را در پی دارد و هر که از دنیا به باغی از باغ های بهشت برود، قطعا عاقل است. زیرا پروردگارش را عبادت و بهشت را کسب کرده است و هر کس چنین باشد، عاقل است. چون عقل آن نیروی درونی است که به واسطه اش خداوند رحمان عبادت شود و بهشت به چنگ آید. آری، سبب مرگ جاهلی همان ظهور زندگی جاهلی است، باید زندگی او نیز حیات جاهلی باشد. سرش آن است که وجود قرآن علمی و عینی سبب پیدایش حیات پاکیزه ی

عقلانی است ؛ یا اءیها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم (۶۴) و لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین . (۶۵) .

عدم انفکاک قرآن عینی از قرآن علمی

قرآن عینی در هیچ صفتی از صفات کمال از قرآن علمی جدا نمی شود . زیرا خواسته و دعوت قرآن عینی و علمی یکی است . از این جهت ضمیر فعل دعا در آیه ی : . . . لله و للرسول اذا دعاکم (۶۶) به صورت مفرد آمده است ، نه تشبیه . با آن که فعل برای الله و رسول باید مثنی باشد . زیرا رسول که از بارزترین مصادیق قرآن عینی است ، مردم را به همان چیزی دعوت می کند که خداوند به آن فرا می خواند . از آنجا که قرآن علمی و عینی نمایاننده ی حیات طیبیه ی عقلانی است ، پس هر کس یکی از این دو را از دست دهد، در حقیقت آن حیات را از دست داده است و چون مردگان جاهلیت می گردد؛ به گونه ای که به سبب اعمال زمان جاهلیت و اسلام کیفر می بیند و چیزی از گناهان گذشته و آینده اش بخشوده نمی شود . این مطلب از کلام حضرت امام رضا علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام استفاده می شود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : کسی که بمیرد و امامی از فرزندان من نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است و به رفتارهای عصر جاهلیت و اسلام کیفر داده می شود؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : من مات و لیس له امام من ولدی ، مات میتة الجاهلیة ، یؤخذ بما عمل فی الجاهلیة و الاسلام . (۶۷) زیرا چنین کسی نیندیشیده ، توبه نکرده ، اسلام نیاورده است تا اعمال پیشین او را ببوشاند و خداوند نیز از گناهان گذشته ی او در گذرد؛ بلکه هنگامی که از قبرها بیرون آیند، این جاهلان از گناهان آینده ی و گذشته ی خود آگاه می شوند و یکی از بزرگ ترین گناهانش انکار امام علیه السلام است .

مظهریت نامه ی اسم مهیم

یکی از آثار مشترک قرآن علمی و عینی آن است که هر دو مظهر تام اسم مهیم خداوند هستند . زیرا مهیم یکی از اوصاف کمالی قرآن کریم است ؛ الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن (۶۸) و واءزلنا الیک الكتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الكتاب و مهیمنا علیه . (۶۹) هیمنه ی وجودی آن است که مهیم همه ی کمالاتی را که در حوزه ی هیمنه و سیطره و نفوذ او است ، دارا باشد . چنان که خداوند سبحان ذاتا نسبت به همه ی موجودات چنین است ؛ به گونه ای که همه ی آن ها تحت سیطره و نفوذ اویند و قرآن کریم نیز بر همه ی کتاب های آسمانی هیمنه و سیطره دارد . قرآن ، افزون بر تصدیق و تاءکید دیگر کتاب های آسمانی ، مهیم بر آن ها و محیط بر معارف بلندی است که در کتاب های دیگر نیامده است ، به گونه ای که انسان متکامل ، به وسیله ی علم به مرتبه ای وجودی نمی رسد، مگر این که قرآن آن مرتبه را در بر دارد و اگر قرآن از جهت آن مرتبه ی وجودی ناقص باشد، پایان بخش کتب آسمانی و هرگز جاودانه نخواهد شد . چون طبق این فرض ، یک مقام وجودی می ماند که قرآن از آن مقام تهی است و بدین جهت قدرت به آن را ندارد . پس ناچار باید کتاب دیگری بیاید که حاوی آن مرتبه باشد، ولی با فرض پایان یافتن کتاب های آسمانی با قرآن ، آمدن کتاب دیگری شدنی نیست .

احاطه ی بعضی از اسمای حسنا بر بعض دیگر

از آن جهت که قرآن بر کتب دیگر مهیم است ، پس قرآن علمی مظهر تام خداوند سبحان است ، چنانکه اسم مهیم نیز بر سایر اسامی جزئی احاطه دارد . زیرا بعضی از اسمای حسنا بر بعضی دیگر محیط است ، تا آنجا که به مادر اسما که به همه ی اسما احاطه دارد ام الاءسماء، یعنی اسم الله برسد؛ هر چند بر پایه ی احتمال بعضی از اصحاب معرفت اسم الرحمن هم ام الاءسماء می تواند

باشد؛ قل ادعوا الله اءو الرحمن اءیا ما تدعوا فله الاءسماء الحسنی . (۷۰) هر یک از این دو اسم - الله و الرحمن - بر سایر اسمای جزئی احاطه دارند، گر چه در میان سایر اسمای نیز بعضی نسبت به بعض دیگر کلیت و احاطه دارند . شاید بدین جهت فاضل هندی رحمه الله در مقدمه ی کشف اللثام گفته است : محققان بر آنند که الرحمن نیز مانند الله اسم ذات خداوند است و لفظ الرحمن در بسم الله الرحمن الرحیم ، بدل از الله است . از این رو الرحمن پیش از الرحیم آمده است . زیرا الرحیم صفت است و چون در موصوف و صفت ، اسم بر صفت تقدم دارد پس بدین سان روشن شد که سبب تقدیم الرحمن که از نظر مفهومی رساتر از الرحیم است ، بر چه اصلی استوار است . (۷۱) بعضی از محققان پس از اسم جامع خواندن الرحمن مانند الله ، چنین می گوید : درست است که از جهتی اسم الرحمن مانند الله جامع است ، اما چون اسم الرحمن در حیطه ی اسم الله است ، باید میان آن دو، نوعی دوگانگی رتبه ای باشد، و گر نه الرحمن در بسم الله الرحمن الرحیم پیرو اسم الله نیست . (۷۲) در هر صورت ، اسم المهیمن نسبت به چند اسم تحت سیطره اش احاطه ی وجودی دارد و قرآن علمی نیز که مظهر این اسم است ، نسبت به سایر کتاب های آسمانی و بدون تردید غیر آسمانی احاطه ی علمی دارد . قرآن عینی نیز از جهت هیمنه بر سایر کتب عینی ، معادل قرآن علمی است ؛ مانند سیطره ی پیامبر خاتم و امامان معصوم علیهم السلام بر پیامبران گذشته و اوصیای آنان . از این رو حضرت رضا علیه السلام فرمودند : ای نوفلی ، دوست داری بدانی مأمون چه وقت پشیمان می شود ؟ یا نوفلی ، تحب اءن تعلم متی یندم المءمون ؟ گفتم : آری . برای اهل انجیل از انجیلشان و برای اهل زبور از زبورشان و برای صائبان با زبان عبرانی و برای هرابذه دانشمندان هند یا مجوسیان با زبان فارسی و برای رومیان با زبان رومی و با هر کسی با زبان خود او گفت و گو می کنم ؛ هنگامی که هر یک از آن ها ساکت و برهانشان باطل شد و سخن خود را رها کرد و به گفته ی من گروید، به حول و قوه ی خدای بزرگ ، مأمون در می یابد مقامی که در آن جای گرفته است ، برازنده ی او نیست ، آنگاه پشیمان می شود؛ اذا سمع احتجاجی علی اءهل التوراء بتوراتهم و علی اءهل الانجیل بانجیلهم و علی اءهل الزبور بزبورهم و علی الصائبین بعبرانیتهم و علی الهرابذه بفارسیتهم و علی اءهل الروم برومیتهم و علی اءصحاب المقالات بلغاتهم ؛ فاذا قطعت کل صنف و دحضت حجتة و ترك مقالته و رجع الی قولی ، علم المءمون اءن الموضع الذی بسیله ، لیس هو بمستحق له ، فعند ذلک تكون الندامة منه ، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم . (۷۳)

شیوه های دعوت قرآن عینی و علمی

یکی از مؤیدهای هیمنه و سیطره ی پیامبر خاتم و امامان معصوم علیهم السلام نسبت به پیامبران و اوصیای پیشین ، اقتدای انبیا در شب معراج در مسجد الاقصی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز اقتدای سایر اولیا به حضرت بقیه الله - ارواحنا فداء - هنگام ظهور ایشان است . مطلب گواه بر آن است که رتبه ی قرآن و کتاب عینی همطراز رتبه ی قرآن و کتاب علمی است ، پس همان گونه که قرآن علمی و عینی در اصل وجود همتای یکدیگرند و از هم جدا نمی شوند، در مراتب گوناگون وجودی خود نیز همتای یکدیگر و تفکیک ناپذیرند . بنابراین ، اگر از طریق دلالت مطابقه یکی از انواع سه گانه ی دلالت است که در منطق از آن بحث می شود صفت کمالی برای یکی از آن دو ثابت شد، از طریق التزام ، به ثبوت آن صفت برای دیگری باید حکم کرد؛ مثلاً هنگامی که ثابت شد قرآن علمی به اشکال گوناگونی چون حکمت و موعظه ی نیکو و جدال احسن مردم را به سوی خداوند فرا می خواند، ثابت می شود که قرآن عینی نیز از چنین شیوه هایی بهره می گیرد و همان گونه که قرآن علمی درست ترین راه را به انسان می نمایاند، قرآن عینی و امام معصوم علیه السلام نیز انسان را به طریقه ی برتر که پایدارترین راه ها و دستگیره ی با دوام که محکم ترین دستگیره هاست ، هدایت می کند . این مطلب از کلام حضرت رضا علیه السلام استفاده می شود : به یقین امامت ، زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است . امامت ، اساس اسلام بالنده و شاخه ی بلند آن است امام حلال

خدا را حلال و حرام او را حرام می داند و حدود الاهی را عملی می سازد و از دین خدا دفاع می کند و مردم را با حکمت و موعظه ی نیکو و حجت رسا، سوی خداوند فرا می خواند؛ ان الامامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المؤمنین ، ان الامامة اءس الاسلام النامی و فرعه السامی الامام يحل حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذب عن دين الله يدعو الى سبيل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنة و الحجۃ البالغة . (۷۴)

تفسیر امانت عرضه شده بر آسمان ها و زمین و کوه ها

از آنجا که حقیقت قرآن عینی و انسان کامل معصوم علیه السلام همان حقیقت قرآن علمی است ، بدون آن که میان آن دو جدایی و انفکاک باشد، امانتی که بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه گردید، (۷۵) و آنان از تحمل آن خودداری کرده ، هراسناک شدند، این امانت گاهی به ولایت و گاهی به قرآن تفسیر می شود . در شائن قرآن علمی آمده است لو اءزلنا هذا القرآن علی جبل لراءيته خاشعا متصدعا من خشية الله . (۷۶) همچنین امام علی علیه السلام هنگامی دریافت خبر ارتحال سهل بن حنیف انصاری فرمود: اگر کوهی مرا دوست بدارد، آشفته و پریشان می گردد؛ لو اءحبني جبل لتهافت ؛ (۷۷) یعنی کوه توانایی حمل قرآن علمی را ندارد، چنان که قدرت تحمل ولایت قرآن عینی را نیز ندارد . روایاتی از این دست بسیار است که انسان کامل معصوم علیه السلام و قرآن عینی است ، همان گونه که قرآن ، امام علمی است . از این رو هر یک ، مردم را به همتای خود فرا می خواند؛ یعنی قرآن به پذیرش امامت و امام و پیروی از او دعوت می کند؛ اءطیعوا الله و اءطیعوا الرسول و اءولی الاءمر منكم (۷۸) و و ما اتيكم الرسول فخذو و ما نهیکم عنه فانتھو (۷۹) و انما ولیکم الله ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون . (۸۰) امام نیز مردم را به سوی قرآن فرا می خواند . حضرت رضا علیه السلام می فرماید : هدایت را در غیر قرآن جست و جو نکنید که در این صورت گمراه خواهید شد؛ لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا . (۸۱)

محکم و متشابه در قرآن علمی و عینی

از آنجا که امام علیه السلام قرآن مجسم ممثل است . در کلمات ایشان محکم و متشابه یافت می شود . حضرت رضا علیه السلام می فرماید : کسی که متشابه قرآن را به محکم آن باز گرداند، به راه مستقیم هدایت گشته است ؛ من رد متشابه القرآن الی المحکمه ، هدی الی صراط مستقیم . سپس می افزاید : در خبرهای ما نیز متشابهات و محکماتی هست ، مانند متشابهات و محکومات قرآن ؛ پس شما متشابهات آن را به محکومات آن اخبار برگردانید و بدون توجه به محکومات ، از متشابهات پیروی نکنید . زیرا در این صورت گمراه خواهید شد؛ ان فی اءخبارنا متشابهات کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن ، فردوا متشابهها الی محکما و لا تتبعوا متشابهها دون محکما فتضلوا . (۸۲) همچنین محکومات همان ام الکتاب هستند و متشابهات از آنان تغذیه می شوند و رشد می کنند و از حد تشابه بیرون می روند و سرانجام در حوزه ی محکومات در می آیند . با توجه به این دو حیثیت ، بر کسی که در قرآن و حدیث می اندیشد، واجب است که محکومات و متشابهات قرآن و حدیث را بشناسد تا در پرتو محکومات به چگونگی رفع تشابه آشنا گردد .

قرآن علمی و عینی نور الاهی

یکی از آثار مشترک قرآن علمی و عینی آن است که هر یک از آن ها نوری است که از سوی خداوند به عالم طبیعت نازل گردیده است ؛ هیچ تاریکی در پدید آمدن آن نور و نیز در دوام آن راه ندارد و در هیچ مرتبه ای از مراتب نزولش تاریک نشده است . از این رو جهل و ابهام و گمراهی و غفلت و نسیان و . . . که با نورانیت قرآن علمی و عینی ناسازگار است ، در هیچ درجه

ای از درجات این دو، راه ندارد. قرآن علمی نور الاهی است یا ائیه‌ها الناس قد جاء کم برهان من ربکم و اءزلنا الیکم نورا مبینا. (۸۳) پس آن چه از جانب خداوند نازل گردیده است، برهان و دلیل روشنی است که ابهام و پوشیدگی ندارد، نوری است که به هیچ وجه تاریکی در آن راه ندارد و در هیچ مرتبه‌ای از مراتب نزولش مجالی برای خفا و ظلمت نیست. فی صحف مکرمة* مرفوعة مطهرة* بآیدی سفره* کرام برره. (۸۴) پس قرآن علمی در کلیه‌ی مراتب نزولش از هر گونه کاستی برتر و کریم تر و از هر رجس و پلیدی پاک، و از هر رجز و آلودگی پیراسته است. . . . قرآن عینی و انسان کامل معصوم علیه السلام نیز چنین است؛ به استناد فرموده‌ی حضرت رضا علیه السلام در مجلس فقها و متکلمان فرقه‌های مختلف، در پاسخ به پرسش بعضی که پرسیدند: چگونه سخن مدعی امامت را می‌توان صحیح دانست از کجا بفهمیم که مدعی امامت صادق است؟ حضرت فرمودند: از طریق نص و نشانه؛ بالنص و الدلیل. آنان پرسیدند: پس نشانه‌ی امام چیست؟ حضرت فرمود: در علم و استجابت دعا؛ فی العلم و استجابة الدعوة. آنان پرسیدند: شما چگونه از وقایع خبر می‌دهید؟ حضرت فرمود: به واسطه‌ی عهدی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما سپرده شده است؛ ذلک بعهد معهود الینا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. آنان پرسیدند: چگونه از آن چه در سینه‌های مردم است، خبر می‌دهید؟ حضرت فرمودند: آیا این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نشنیده‌اید: از فراست مؤمن بپرهیزید چون بینایی او در پرتو نور خداوندی است؛ اءما بلغک قول الرسول صلی الله علیه و آله و سلم: اتقوا فراسه المؤمن من فانه ينظر بنور الله؟ گفتند: آری شنیده‌ایم. حضرت فرمودند: هیچ مؤمنی نیست مگر این که به اندازه‌ی ایمان و بصیرت و علمش، به سبب نور خداوند، دارای فراست و هشیاری است و خداوند آن چه را همه‌ی مؤمنان دارند، در امامان جمع کرده است. خدای بزرگ در کتاب محکم خویش می‌فرماید: ان فی ذلک لآیات للمتوسمین. (۸۵) نخستین انسان دارای فراست، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پس از ایشان امیر المؤمنین علیه السلام سپس حسن و حسین و امامانی از فرزندان حین علیه السلام تا روز قیامت؛ و ما من مؤمن الا وله فراسة بنور الله علی قدر ایمانه و مبلغ استبصاره و علمه، و قد جمع الله للائمة منا، ما فرقه فی جمیع المؤمنین و قال عز و جل فی محکم کتابه: ان فی ذلک . . . فاءول المتوسمین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ثم اءمیر المؤمنین علیه السلام من بعده، ثم الحسن و الحسین و الائمة من ولد الحسین علیه السلام الی یوم القیامة. در این هنگام مأمون به ایشان نگاه کرد و گفت: ای ابا الحسن! از آن چه خداوند برای شما اهل بیت قرار داده است، بیش تر برای ما سخن بگو. حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند والا بر روح مقدس و پاکش که از نوع فرشتگان نبوده، تا کنون با کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همراه نبوده است، به ما توانایی و نیرو می‌بخشد والا چون ستونی از نور است؛ ان الله عز و جل قد اءیدنا بروح منه مقدسة مطهرة لیست بملک لم تکن مع اءحد ممن مضی الا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هی مع الائمة منا تسددهم و توفقهم و هو عمود من نور بیننا و بین الله عز و جل. (۸۶) امامت در پرتو ستونی استوار از نور فروزنده‌ای قرار دارد که از سوی خداوند سبحان به عالم طبیعی فرود می‌آید که امام علیه السلام با وجود عنصری طبیعی خود در آن زندگی می‌کند. بنابراین، آن چه از سوی خداوند ظهور یافته از او صادر می‌شود و در قوس نزولی به عالم طبیعت فرود می‌آید، امام علیه السلام از آن آگاه است و نیز هر اعتقاد صائب و کلمه‌ی طیب و عمل صالح که سوی خداوند فرا می‌رود، مشهود امام علیه السلام است. ستون نوری همان وصف کمالی وجودی است که از شائبه‌ی ماده و از حجاب و ناپیدایی پیراسته است. امام علیه السلام دارای این صفت وجودی است که از بارگاه خداوند سبحان تا عالم طبیعت در سیر نزولی و از عالم طبیعت تا پیشگاه خدای متعالی در سیر صعودی، امتداد دارد. از این جهت چیزی در آسمان و زمین بر امام پوشیده نیست و همه‌ی این‌ها در حوزه‌ی عالم امکانی و به اذن خداوندی است که لیس کمثله شیء. (۸۷)

با نگاه در سلسله ی نظام فاعلی و نظام غایی در می یابیم که حلقه های نظام فاعلی در قوس نزول و نیز حلقه های نظام غایی در قوس صعود، پشت سر یکدیگر هستند؛ به گونه ای که بعضی بالای دیگری است. حلقه ی پسین از حلقه ی پیشین خود فیض می گیرد و حلقه ی پیشین بر حلقه ی پسین فیض می رساند. بنابراین، جای شگفتی نیست که بعضی از مراتب وجود امام علیه السلام به بعضی دیگر نیازمند باشد، چنان که ستون نوری نیز چنین است. پس، اگر امام علیه السلام با وجود عنصری خویش از امری آگاهی نداشته باشد، از باطن وجود خود در خصوص آن امر بهره می برد، همان گونه که در غیر امام علیه السلام از مجردات نیز چنین است. امام علیه السلام در وجود عنصری خلاصه نمی شود تا جهل در این مرتبه سبب جهل مطلق ایشان گردد. زیرا ستون نوری نیز چنین است و گر چه امام در تمامی مراتب وجودی خویش نور است، اما از شائبه ی جهل نیز خالی نیست. چون مراتب نازله ی امام نسبت به مراتب عالیه جاهل است؛ هر چند این حقیقت نورانی معصوم، از خطا و جهل و غیبت و... در امان است. آن تسدید و توفیق و مصونیت به گونه ی حال نیست که گاهی نابود شود و گاهی باز گردد، بلکه چونان ملکه و همیشه برای او حاضر است. از این رو میان امام علیه السلام و خداوند سبحان حجابی نیست. زیرا میان آن ستون نوری منور آن، خداوند سبحان، پرده ای نیست. بنابراین، میان امام علیه السلام و عالم بیرون نیز حجابی نیست. چون هر چیزی برای آن ستون نوری آشکار است و به اذن خداوند هر چیزی به سبب آن ستون نوری برای ایشان روشن می شود و بدین سان غیب برای امام علیه السلام شهود می گردد. گواه این مدعا سخن حضرت رضا علیه السلام به ابن هذاب است؛ اگر تو را آگاه سازم که در این چند روزه، یکی از بستگان تو می میرد، آیا سخن مرا می پذیری؟ ان اءنا اءخبرتك اءنك سبتلی فی هذه بذی رحم لك لكنت مصدقا لی؟ ابن هذاب گفت: نه! زیرا تنها خداوند است که از غیب خبر دارد. حضرت فرمودند: آیا خداوند متعالی نفرموده است: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه اءحدا* الا- من ارتضى من رسول. (۸۸) بنابراین، رسول خدا کسی است که خداوند آگاهی او از غیب را پسندیده است و ما نیز وارثان آنا پیامبریم که خداوند او را بر افعال غیبی گذشته و آینده، تا روز قیامت، آگاه کرده است؛ اءولیس انه تعالی یقول: عالم الغیب...، فرسول الله عند الله مرتضى و نحن ورثة ذلك الرسول الذی اءخلفه الله ما یشاء من غیبه؛ فعل ما كان و ما یكون الی یوم القیامة. (۸۹)

چگونگی آگاهی امام از غیب

تقسیم موجودات به غیب و شهادت یک تقسیم بندی نسبی است، نه نفسی. زیرا موجودی که مجرد و از عالم طبیعت پنهان است، برای خود و علت های عالی خودش مشهود است و معنای عالم به غیب و شهادت بودن خدا، ارشاد به نفی هر گونه غیب برای اوست. چون علم همان شهود است و شهود با غیب جمع نمی شود. پس بدین معنا نیست که غیبی هست و با وجود غیب بودنش برای خداوند سبحان معلوم است. هر آن چه برای ما غیب است، در پیشگاه خداوند شهود و علم است. بنابراین، اگر آن ستون نوری که با خداوند عالم غیب و شهادت پیوند خورده است، همراه امام معصوم و سبب سداد و توفیق ایشان است، پس امام نیز از غیب آگاه است؛ اما نه به شکل ذاتی و اصیل، بلکه به گونه ی عرضی و تبعی، و این آگاهی هم فقط در خصوص آن چیزی است که از سوی خداوند در جهان آشکار می گردد، نه آن غیب محضی که تاکنون ظهور نیافته است و هرگز ظاهر نخواهد شد و خداوند آن را فقط برای خود برگزیده است. زیرا این امر غیب محض از عالم است، چنان که از مورد بحث نیز بیرون است. حضرت رضا علیه السلام با اشاره به این ستون نوری، می فرماید: امامان دانشمندان، بردباران و راستگویان و نیکو دریافت کنندگان حقایق و سخن گفته شدگان هستند؛ الاءئمة علماء حلماء صادقون مفهمون محدثون. (۹۰) نیز می فرماید: ما ائمه دیدگانی داریم که شبیه چشمان مردم نیست و نوری که آنان است که شیطان را در آن بهره ای نیست؛ لنا اءین لا تشبه اءین الناس، و فیها نور لیس للشیطان فیها نصیب. (۹۱) مراد از چشم در این جا چشم هایی نیست که اجسام و رنگ ها را می بیند، بلکه

چشمانی است که در سینه ها جای دارد و آیات الاهی و برتر از آن ها را می نگرد . امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید : دیدگان ، خداوند را هرگز را فراموش نمی بینند، اما قلب ها با نیروی حقیقت ایمان او را درک می کنند؛ لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ، و لكن تدرکه القلوب بحقائق الایمان . (۹۲) تنها مؤمنان به حسب درجات خود دارای چنین چشمانی هستند . زیرا دیگران نابینایانی هستند که چیزی را نمی بینند؛ فانها با تعمی الالبصار و لكن تعمی القلوب التی فی الصدور . (۹۳)

قد است چشمان حق بین

راز پاکی این دیدگان از پلیدی شیطان ، اخلاص آن هاست . زیرا این چشمان ، همان قلوب شیفته و خاضع و خالص شده برای خداوند است و بر پایه ی اعتراف شیطان ، او از اغوای مخلصان و گمراه کردن آنان و نیز چیره شدن بر ایشان ناتوان است ؛ به گونه ای که شرور و وسوسه ها و دسیسه ها و ریسمان ها و شریکان او توان دسترسی به مقام آن ها را ندارند . چون برترین جایگاه شیطان ، مجرد خیالی و وهمی است و در مجرد عقلی تام هیچ پایگاهی ندارد . او از مراد مخلص آگاهی ندارد تا بتواند وی را بفریبد و در کار او دسیسه کند . بنده ای که خداوند او را برای خود خالص گردانیده است ، همه ی سرمایه ها و زینت های شیطانی را رها می کند و در نتیجه ، شیطان را در علم و عمل او بهره ای نیست . به کمک این ستون نوری سداد آور و توفیق بخش است که امام معصوم علیه السلام از ایمان و نفاق پنهان در سینه ها آگاه می شود . زیرا به واسطه ی آن نور، باطن چون ظاهر برای او آشکار می گردد، بدون آن که حجابی در کار باشد . از این رو حضرت رضا علیه السلام در نامه ای برای بعضی از یارانش چنین نوشت : هنگامی که مردم را می بینیم ، آن ها را با حقیقت ایمان یا حقیقت نفاق می شناسیم ؛ انا لنعرف الرجل اذا راءیناه بحقیقه الایمان و حقیقه النفاق . (۹۴) زیرا برای کسی که از ستون نوری بر گرفته از خیمه گاه عالم طبیعت و پر کشیده تا عنان عالم غیب برخوردار است ، قلب های بندگان مانند قلب هایشان هویدا است ، بی آن که حجابی باشد . شاهد گویای مدعا، این روایت حمزه بن عبدالمطلب بن عبدالله جعفری است : نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم در حالی که کتاب یا کاغذی همراه داشتم و در آن از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده بود : دنیا برای صاحب این امر امامت همچون گردویی دو نیم شده تمثل یافته است ؛ اءن الدنیا مثل لصاحب هذا الامر فی مثل فلقه الجوزة . حضرت رضا علیه السلام فرمود : ای حمزه ، به خدا سوگند! این سخن حق است ، آن را بر روی پوستی بنویس ؛ یا حمزه ، ذا والله حق فانقلوه الی اءدیم . (۹۵)

ناتوانی دنیا از فریب دادن امام علیه السلام

بر پایه ی این حدیث شریف دنیا نسبت به غیر امام مانند گردوی ناشکافته است و غیر امام به باطن آن آگاه نیست ؛ در حالی که نسبت به امام علیه السلام چون گردوی شکافته شده است که شکافنده ی دانه ها و هسته ها آن را دو نیم کرده است ، بدین سان از درون آن آگاه است ؛ چنان که از پوست و خطوط و نقش های ظاهر آن با خبر است . بنابراین ، دنیایی که مردم را گول می زند، امام علیه السلام را نمی تواند فریب دهد . افزون بر این ، نکات زیر از کلام نورانی حضرت استفاده می شود : ۱ . همت و تلاش در جهت یاد گیری . ۲ . نگاشتن علم . ۳ . نگهداری و ضبط مطالبی که به امامت و علم امام علیه السلام و احاطه ی علمی ایشان به کل دنیا و مخفی نبودن چیزی از دنیا از علم ایشان ، بر می گردد . این حدیث یکی از احادیث نورانی و ممتاز در زمینه ی تشویق به علم آموزی و نوشتن حدیث و شناخت شائن امام علیه السلام است . زیرا رویت ظهور دارد در اهتمام حضرت رضا علیه السلام به نگهداری حدیث بر پوست ، تا از پارگی و کهنگی در امان باشد . زیرا چرم محفوظ تر است نسبت به کاغذ، که زودتر فاسد می شود و کهنگی به سراغ آن می آید و خاک آلود می گردد و اثر مکتوب بر آن ، زودتر پاک می شود .

بی نیازی امام از ذکر سند در نقل گفتار

هنگامی که روشن شد میان امام معصوم علیه السلام و خداوند سبحان ستونی از نور است، پیام این روایت امام باقر علیه السلام نیز آشکار می شود: کسی که ما اهل بیت را دروغگو بخواند و بر ما دروغ ببندد، دروغگوترین افراد نسبت به خداوند و رسول اوست. زیرا هنگام تکذیب ما یا دروغ بستن بر ما، در حقیقت خدا و رسولش را دروغگو می شمارد. چون ما از سوی خداوند بزرگ و رسول او سخن می گوئیم؛ ما اءحداء کذب علی الله و علی رسوله ممن کذبنا اهل البیت و کذب علینا؛ لانه اذا کذبنا ءو کذب علینا فقد کذب الله و رسوله؛ لانه انما نحدث عن الله تبارک و تعالی و عن رسوله. (۹۶) بنابراین، امام علیه السلام در نقل خبری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به راوی و ناقل نیاز ندارد، بلکه خبر مرسل ایشان برتر از مسندات دیگران است. زیرا میان امام و پیامبر ارتباط نوری هست، همچنین در نقل چیزی از خدای سبحان که به تشریع و بیان احکام عملی مربوط نمی شود، به روایت راوی یا نقل حکایت کننده نیازمند نیست. شاهد این مدعا روایت شیخ مفید رحمه الله از سالم بن ابی حفصه است: هنگامی که امام باقر علیه السلام وفات کرد، من به دوستانم گفتم: منتظر من باشید تا به نزد جعفر بن محمد علیه السلام روم و به ایشان تسلیت بگویم. آنگاه خدمت ایشان رفته، در گذشت پدرش را تسلیت گفتم و عرض کردم: انا لله و انا الیه راجعون؛ به خدا سوگند! کسی از دست رفته است که وقتی می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، از واسطه ی میان ایشان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده نمی شد، به خدا سوگند! مانند او هرگز دیده نخواهد شد. سالم می گوید: ابا عبدالله علیه السلام لحظه ای ساکت ماند. سپس فرمود: خداوند والا می فرماید: بعضی از بندگان من به اندازه ی نصف خرما صدقه می دهد و من آن را برای او فزونی می دهم، همان گونه که یکی از شما بچه اسب خود را می پروراند، تا آن جا که به اندازه ی کوه احد قرار می دهم؛ قال الله عز و جل: ان من عبادی من یتصدق بشق تمره، فاءربیها له فیها، کما یربی اءحدکم فلو، حتی اءجعلها له مثل اءحد. (۹۷) راز مطلب در آن است که امام معصوم می بیند و می شنود آن چه را رسول خدا می شنود و می بیند، جز این که او پیامبر نیست. حضرت علی علیه السلام می فرماید: در آن هنگامی که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید، صدای ناله ی شیطان را شنیدم. به پیامبر گفتم: ای رسول خدا! این صدای ناله چیست؟ حضرت پاسخ دادند: این شیطان است که از عبادت بندگان برای خودش ناامید شده است. ای علی، آن چه را من می شنوم، تو نیز می شنوی و آنچه را من می بینم، تو نیز می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، اما وزیر و یاورم هستی و بی تردید تو بر خیر و نیکی استواری...؛ و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی علیه. فقلت: یا رسول الله ما هذه الرنة؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: هذا الشیطان قد ائیس من عبادته، انک تسمع ما اسمع وترى ما اری، الا انک لست بنبی و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر... (۹۸)

یکسان بودن خواب و بیداری امام معصوم

قرآن عینی و انسان کامل معصوم علیه السلام مانند قرآن علمی با ستون نوری میان خود و خداوند سبحان نورانی شده، آن چه را دیگران نمی بینند، با چشمی می بیند که شبیه چشم دیگران نیست، در حالی که شیطان را نیز بهره ای در آن نیست. چنین چشمی غافل و جاهل نمی گردد و چرت و خواب او را فرا نمی گیرد؛ نه ذاتا و اصالتا، و نه عرضی و تبعی. چون این چشم نورانی مظهر خداوندی است که خواب و چرت ذاتا در او راه ندارد. از این رو، خواب و بیداری امام معصوم علیه السلام یکسان است، چنانکه حضرت رضا علیه السلام به حسن بن علی بن بنت الیاس ابتداء بدون مقدمه می فرماید: شب گذشته پدرم نزد من بود؛ ان اءبی کان عندی البارحة. حسن بن علی پرسید: پدرتان! حضرت فرمود: آری، پدرم. دوباره پرسید: پدرتان! حضرت پاسخ دادند: آری، پدرم. برای بار سوم سؤال کرد: پدرتان! حضرت فرمودند: امام صادق علیه السلام در خواب نزد پدرم می آمد و می فرمود:

پسرم چنین و چنان کن؛ فی المنام، ان جعفر علیه السلام کان یجیء الی اءبی فبقول: یا بنی افعَل کذا، یا بنی افعَل کذا. حسن بن علی می گوید: پس از این ماجرا، خدمت رضا علیه السلام شرفیاب شدم و ایشان فرمودند: ای حسن، به درستی که خواب و بیداری ما یکسان است؛ یا حسن ان منامنا و یقظتنا واحده. (۹۹) سر مطلب در این است که آن ستون نوری، به واسطه ی کسی استوار گردیده که خود نور آسمان ها و زمین است و نیز آن ستون با کسی ارتباط دارد که به اندازه ی مثقال ذره ای در آسمان و زمین از علمش پوشیده نیست و به کسی متصل است که فراموش کار نیست، آن ستون به کسی نسبت دارد که چرت و خواب او را فرا نمی گیرد؛ چنان که قرآن علمی نیز چنین است، با آن که موجودی ممکن و افاضه ای است از سوی خدای بزرگ. پس اگر این ستون نوری پیراسته از پلیدی جهل و چرک غفلت و امثال آن، پشتیبان و یاور امام معصوم علیه السلام باشد، نباید میان خواب و بیداری انسان کامل معصوم تفاوتی باشد. چشم ظاهری او می خوابد، ولی چشم باطنی ایشان که شبیه چشمان مردم نیست، به خواب نمی رود و این همان اصلی است که بسیاری از فروع بحث پیشین بر آن استوار است. برخی از این فروع، فرموده ی حضرت رضا علیه السلام به دانشمندان و متکلمان کوفه است که نزد ایشان حاضر بودند؛ می خواهم از نفس خود بهره ای به شما برسانم چنان که برای اهل بصره چنین کردم، به درستی که خداوند مرا به هر کتابی که فرو فرستاده، آگاه ساخته است؛ انی اءرید اءن اءجعل لکم حظا من نفسی، کما جعلت لاءهل البصره و ان الله قد اءعلمنی بکل کتاب اءنزله... (۱۰۰) عدم تفاوت میان قرآن علمی و قرآن عینی اکنون که روشن گردید امام علیه السلام همان قرآن علمی جدا نیست، چنان که قرآن علمی نیز از ایشان جدا نیست، چون هر یک از آن دو انسان ها را به سوی دیگری دعوت می کند؛ جدا سازی آن دو و تمسک به یکی بدون اعتصام به دیگری جایز نیست. زیرا اتخاذ یکی بدون دیگری مانند رها کردن هر دوی آن هاست و بسنده کردن به یکی از آن ها همراه با افراط و تفریط نیز روا نیست. پس نباید درباره ی قرآن علمی غلو کرده، در خصوص قرآن عینی با تفریط و قصور گفته شود: کتاب خدا برای ما بس است؛ چنان که غلو در قرآن عینی با تفریط درباره ی قرآن علمی نیز پذیرفتنی نیست و نباید گفته شود: هر چه از عترت پاک رسیده است، برای ما بس است. زیرا هر دو طرف افراط و تفریط علامت جاهلیت کور است و چنان که گذشت انکار قرآن علمی، و اعراض از امام معصوم علیه السلام نیز نشان جاهلیت است. پس، حیات عقلانی همان پیروی کردن از این روایاتی است که شیعه و سنی از عقل نخست و خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند: من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم؛ یکی از دیگری بزرگ تر است، کتاب خدا ریسمان متصل از آسمان به زمین و دیگری عترت و اهل بیتم. پس مراقب باشید که درباره ی این دو چگونه جانشینی مرا به می آورید؛ انی تارک فیکم الثقلین، اءحدهما اءکبر من الآخر، کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اءهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما. (۱۰۱)

فقدان عصمت و آسیب دیدگی اسلام

بسند کردن به یکی از دو قرآن علمی و عینی بدون احساس نیاز به دیگری، از توهم مصون نبودن ثقل متروک ناشی می شود؛ مثلاً- منشاء اعتقاد به کفایت قرآن علمی توهم معصوم نبودن عترت از خطا در علم و گناه در عمل است و نیز ریشه ی اعتقاد به کفایت قرآن عینی و عترت نیز پندار معصوم نبودن قرآن علمی از آلودگی تحریف و پلیدی تغییر است. همان گونه که اعتقاد به معصوم نبودن عترت طاهره علیهم السلام شکافی جبران ناپذیر در اسلام پدید می آورد، اعتقاد به معصوم نبودن قرآن علمی از تحریف نیز چنین است و خسارتی جبران ناپذیر به بار می آورد. محققان امامیه از این امر بیزارند. زیرا خداوندی که در حق قرآن علمی می فرماید: انا نحن نزلنا الذکر و انا له لءحافظون (۱۰۲) و درباره ی قرآن عینی می فرماید: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اءهل البیت و یطهرکم تطهیرا (۱۰۳)، از این اعتقاد به عدم عصمت قرآن علمی و عینی بیزار است و همچنین است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق هر دو قرآن علمی و عینی می فرماید: انی تارک فیکم الثقلین. (۱۰۴)

عدم افتراق امامیه میان قرآن و عترت

امامیه - تنها فرقه‌ی ناجیه - بر این اعتقادند که قرآن و عترت از سوی پروردگار ماست، به هر دو ایمان می‌آوریم و میان این دو جدایی نمی‌اندازیم. چون هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که دوباره در کنار حوض نزد پیامبر خدا باز گردند که آن دو را در امت خود وا گذاشته است. افراط در حق عترت عین تفریط در حق قرآن است و سبب محرومیت جوامع بشری، حتی حوزه‌های علمیه از علوم قرآن می‌شود. زیرا اعتقاد به حجیت نداشتن ظاهر قرآن به دلیل تحریف، سبب می‌گردد که قرآن محو درس و بحث مدارس معتبر نبوده، از حوزه‌ی تحلیل و تفسیر بیرون شود. چنان که افراط در حق قرآن نیز عین تفریط در حق عترت طاهره علیهم السلام است و سبب محرومیت امت اسلامی از زعامت و هدایت و حکومت و ارشاد و راهنمایی ایشان می‌گردد. زیرا اعتقاد به معصوم نبودن ایشان سبب می‌شود سیرت و سنت آنان که همان سیرت و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، الگو و اسوه‌ی امت اسلامی نباشد و بدین جا می‌انجامد که عترت طاهره و سایر مردم با یکدیگر مساوی اند؛ در حالی که حضرت رضا علیه السلام فرمود: ما بزرگان دنیا و والیان زمین هستیم؛ نحن ساده فی الدنيا و ملوک فی الاءرض. (۱۰۵) امیر المؤمنین نیز به معاویه نوشت: ... اگر نبود نهی خداوند از ستایش خویشتن، فضائل فراوانی را بر می‌شمردم... ما فرآورده و پرورش یافته‌ی پروردگارمان هستیم و مردم پرورش یافتگان ما...؛ و لولا ما نهی الله عنه من ترکیه المرء نفسه، لذكر ذاكر فضائل جمه... فانا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا... (۱۰۶) پس خاک کجا و افلاک کجا؟

ائمه علیهم السلام مجاری فیض خداوند

ائمه علیهم السلام مجاری فیض خداوند و واسطه‌های لطف اویند؛ همه‌ی موجودات آفریده‌ی خداوند هستی بخش هستند، جز این که قبول فیض از ناحیه‌ی بعضی از موجودات در گرو سبقت فیض دیگری است، بدون آن که به افاضه‌ی خداوند ارتباطی داشته باشد. چون پذیرش و دریافت فیض بر خلاف رسانی مقید است به حالات و اوصاف گیرنده‌ی فیض بستگی دارد. از این رو ائمه علیهم السلام دست پرورده‌ی بدون واسطه‌ی خداوندند و مردم پرورش یافته‌ی با واسطه‌ی او. پس شدنی نیست مردم از خداوند سبحان فیضی دریافت کنند، مگر به واسطه‌ی ائمه علیهم السلام؛ نه بدین معنا که خداوند بدون وساطت ایشان قدرت بر افاضه ندارد و بدون ایشان، قدرت بر فیض رسانی از ناحیه‌ی خداوند محدود می‌شود. میان این دو امر فیض رسانی خداوند با وساطت ائمه علیهم السلام و قدرت نداشتن خداوند بر فیض رسانی بدون وساطت ایشان بسیار تفاوت است. از آنجا که ائمه علیهم السلام واسطه‌ی فیض مردم هستند، اطاعت ایشان بر مردم واجب است. حضرت رضا علیه السلام در پاسخ کسی که از ایشان پرسید: آیا اطاعت شما واجب است؟ فرمود: آری. آیا مانند اطاعت علی بن ابی طالب علیه السلام واجب است؟ حضرت فرمود: آری. (۱۰۷) همچنین حضرت رضا علیه السلام در تطبیق فرمایش خداوند؛ ... و الی الجبال کیف نصبت (۱۰۸) به ائمه علیهم السلام چنین فرمودند: مراد از جبال و عاملان ثبات، اوصیا هستند؛ الاءوصیاء. (۱۰۹) ایشان کوه‌های قالب‌های دین خدا و قله‌های بلندی هستند که مانع نوسان و اضطراب در دین می‌شوند. امیر المؤمنین درباره‌ی ائمه علیهم السلام می‌فرماید: ائمه جایگاه سر خداوندند... ایشان، پناهگاه‌های کتاب‌های او و کوه‌های دین اویند، به واسطه‌ی ایشان، خمیدگی پشت دین راست می‌گردد و ارزش ارکان آن نابود می‌شود؛ هم علیهم السلام موضع سره... و کهوف کتب و جبال دینه، بهم اءقام انحاء ظهره، و اءذهب ارتعاد فرائضه. (۱۱۰) اگر ائمه علیهم السلام از خطا معصوم و از گناه مصون نبودند، هیچ گاه کوه استوار نبوده، قدرت بر راست کردن کثری پشت دین و نابود کردن لرزش ارکان آن را نداشتند. چون همه‌ی این امور در گرو داشتن عصمت است.

اگر امام یک مسأله‌ی علمی را نداند یا در امری علمی دچار لغزش شود یا در یک حکم الهی دچار سهو شده یا وحی آسمانی را فراموش کند یا از طریق وساوس نفسانی آن وحی را تفسیر کند - معاذ الله - قطعا در این موارد از قرآنی که مصون از این امور است، جدا خواهد شد. در صورتی که پیامبر صادق مصدق و امین بر وحی خداوند، آشکارا خبر داده است که هرگز این دو عترت و قرآن از یکدیگر جدا نمی‌شوند. . . . چنان که نظریه‌ی مردود و ساختگی درباره‌ی تحریف قرآن، به جدایی قرآن از عترتی حکم می‌کند که از هر جهت مصون و معصوم است. خداوند تمسک تام به هر دو را به ما روزی فرماید و هیچ گاه میان ما و آن دو جدایی نیفتد و به ما توفیق دهد که میان هیچ یک از این بزرگان و سروران دین جدایی نیندازیم. چون ایشان از یک حقیقت نورانی هستند. حضرت رضا علیه السلام به ابن ابی سعید مکاری می‌فرماید: گزارش رسیده که تو نیز ادعای پدرت را در سر می‌پرورانی! تو را چه می‌شود؟ خداوند نور تو را خاموش کند و فقر را در خانه ات آورد! آیا نمی‌دانی که خداوند به عمران وحی کرد که من پسری به تو عطا می‌کنم و مریم را به او بخشید و به مریم عیسی را عطا فرمود؛ پس عیسی از مریم است و مریم از عیسی و مریم و عیسی یک چیزند. من نیز از پدرم و پدرم از من است و من و پدرم یک چیز هستیم؛ ابلغ من قدرک اءن تدعی ما ادعی اءبوک؟ ما لک اءطفاء الله نورک اءدخل الفقر بیتک، اءما علمت اءن الله اءوحی الی عمران علیه السلام: اءنی واهب لک ذکرا، فوهب له مریم و وهب لمریم عیسی فعیسی من مریم و مریم من عیسی و عیسی شیء واحد، و اءنا من اءبی و اءبی منی و اءنا و اءبی شیء واحد. (۱۱۱)

تفاوت ائمه در مقام ظهور

راز مطلب در آن است که حقیقت ولایت و امامت و خلافت و دیگر حقایق انسانی یک امر نورانی تعدد ناپذیر است؛ اگر چه در جایگاه کثرت به صورت های متعددی تجلی دارد. از این رو اولیای کامل، بعضی از بعض دیگرند و در اصل پیدایش با یکدیگر تفاوتی ندارند، اما در مقام ظهور و بروز متفاوتند. از بارزترین مصادیقش این روایت مشهور نبوی است؛ حسین منی و انا من حسین از من است و من از اویم. (۱۱۲) از آن جا که ملاک اتحاد، خلوص ایشان برای خدای یگانه‌ی قهار و نیز فنای ایشان در پیشگاه خداوند سبحان است، بعضی از ایشان از بعض دیگر است و کلام هر یک از ایشان همان کلام دیگری است و سخن همه‌ی آن ها سخن آفریننده و معلم ایشان یعنی خدای متعالی است. هشام و حماد و غیر آن ها از ابا عبدالله علیه السلام چنین نقل کرده اند: حدیث من حدیث پدرم و حدیث او حدیث جدم و حدیث او حدیث حسین و حدیث او حدیث حسن و حدیث او حدیث امیر المؤمنین علیه السلام و حدیث او حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث او سخن خدای بزرگ است؛ حدیثی حدیث اءبی و حدیث اءبی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین علیه السلام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول الله عز و جل. (۱۱۳) بنابراین، اولیا بسان انبیا علیهم السلام هستند. کسی که حکم وحدت بر او چیره گردد و آن ها را در یک قالب نوری ببیند، وی می‌گوید: لا نفرق بین اءحد منهم (۱۱۴) و کسی که حکم کثرت بر او غلبه کند و ایشان چون انوار متعدد بنگرد، او می‌گوید: تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض. (۱۱۵) پس، از جهتی وحدت و از جهت دیگری کثرت است، بدون آن که میان این وحدت و کثرت منافاتی باشد. این تفاوت، حقیقتی است که در سلوک سالک الی الله هست. چون شهود سالکی که بر صراط مستقیم سیر می‌کند، از جهتی با بیرون مطابق است و از جهت دیگر از دایره‌ی نفس و درجات سیر او خارج نمی‌شود؛ این، تفاوتی اعتباری نیست، مانند آن چه در علوم اعتباری است. بهشت های کتاب شرایط شناخت قرآن و موانع آن را در بر دارد و معارفی برگرفته از قرآن را در پرتو نور سخنان حضرت رضا علیه السلام بیان می‌کند.

نخستین بهشت: راه شناخت قرآن

بهشت یکم: راه شناخت قرآن

راه شناخت قرآن

در بوستان پیشین گذشت که قرآن نور و کلام روشن الاهی است و از آن جا که در نور، تاریکی و در کلام روشن، ابهامی نیست، قرآن از هر گونه ظلمت پاک و از هر نوع ابهامی پیراسته است. پس قرآن در روشن ساختن هر چه به آن رجوع شود، به سان نور روشنگر است و شدنی نیست که در شناساندن راه نیل به آن، ساکت و بدون پاسخ باشد. چون از بارزترین خاصیت نور، روشن کردن راهی است که به خود آن نور می انجامد و نیز شناساندن موانع دست یابی به آن است. پس قرآن شرایط و موانع شناخت خود را به روشنی بیان کرده است. اکنون برخی از این ها را بیان می کنیم؛ ولی پیش از آن، ذکر مقدمه ی کوتاهی لازم است.

هم سنخ بودن معرفت و معروف

در هر شناختی معرفت و معروف از یک سنخند؛ به گونه ای که اگر معروف شناخته شده محسوس باشد، شناخت حسی بس است و اگر معروف از نوع تخیلات یا توهمات باشد، معرفت خیالی و وهمی بس است و اگر معروف از نوع معقول باشد، تنها معرفت عقلی شایسته است؛ هر چند از معرفت حسی و خیالی و وهمی نیز مقدماتی می توان سود برد. اگر معروف برتر از این امور باشد، هیچ یک از این معرفت ها برای آن بس نیست، بلکه گریزی از داشتن شهود قلبی نیست؛ در عین حال که... باید از گرو حس و زندان خیال و قید و بند وهم و حجاب علم حصولی عقلی و دیگر حجاب های ظلمانی و نورانی رها شد، تا دیدگان قلب حجاب های نورانی را پاره کند و به معدن عظمت پیوندد و روح از بندگی مولای باطل درونی هوای نفس و برونی شیطان آزاد گردد و به مقام عزت خدای سبحان چنگ بزند و به نور عزت او دست یابد که آن شکوهمندترین درخشنده هاست. پس از آن با خدای سبحان آشنا می شود و از غیر او و رو بر می گرداند، در عین حال از خدای متعالی ترسان است؛ ترس از آن که مبادا با نظر کردن به غیر او آلوده شود و به پلیدی توجه به دیگران، لکه دار گردد.

همسانی پیامبر و جانشینش در ولایت

شناخت هر چیزی از سنخ همان چیز است و از آن جا که قرآن ریسمان متصلی است از باطن عالم حس تا آسمان عالم عقل، و پس از آن از عرش عقل تا قاب قوسین یا نزدیک تر است، چنگ زدن به هر حدی از آن، فقط با دست معرفتی شدنی است که هم سنخ آن حد باشد و شناخت نزدیک ترین حد آن یعنی حس و نیز بالاترین درجه یعنی شهود محض ایمانی، فقط برای دارای قلبی میسر است که دیده هایش را دروغ نمی پندارد و نیز دیده ای که بینایش کند نمی شود و هرگز طغیان نمی کند و آن همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عترت پاک او هستند؛ کسانی که از یک نورند. در مقام ولایت که باطن هر مقام است اعم از نبوت و رسالت و امامت میان رسول خدا و عترت ایشان تمایزی نیست، بلکه تمایز در نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. چگونگی روابط علوم اعتباری با حالات نفسانی انسان افزون بر همه ی این مطالب، قرآن کریم دارای الفاظی است که از معانی خاص حکایت می کنند و طبیعتاً شمار زیادی از علوم ادبی را در بر می گیرد که همگی از علوم اعتباری هستند، مانند نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و بدیع...؛ هر چند این علوم نیز با بعضی از امور نسبتاً حقیقی، چون حالات نفسانی؛ مانند برانگیختن و باز داشتن و نشاط و گرفتگی و هیجان و سکون و شادی و نگرانی و اشتیاق و کناره گیری و اشتها و گمنامی و...

روابط رقیقی دارند، جز این که اساس این علوم ادبی بر گرفته از اعتبارات عقلایی است که از جهت وجود و عدم، وسعت و ضیق به آن اعتبار وابسته است. درجات این قواعد اعتباری نیز به حسب اختلاف در اعتبار مرتبه‌ی حس و خیال و وهم متفاوت است تا به آن درجه‌ای برسد که از اعتبار منزّه، از قید قرارداد اعتباری تهی باشد، به گونه‌ای که از عالم اعتبار به عالم واقع بالا رود. در هر صورت، تنها از طریق معرفت حقیقی است که به معروف حقیقی می‌توان دست یافت و برای شناخت معروف اعتباری همان معرفت اعتباری بس است هر یک به حسب حال خود. پس از چیش این مقدمه می‌گوییم: قرآن شرایط شناخت خود از پایین‌ترین مرتبه تا بالا-ترین و مهم‌ترین مرتبه را بیان کرده، مردم را به تحصیل آن شرایط تشویق می‌فرماید؛ چنان که موانع شناخت خودش از رقیق‌ترین موانع تا شدیدترین آن‌ها را روشن کرده، مردم را از آن‌ها برحذر داشته است. بنابراین، تمام مبحث در دو بخش خلاصه می‌شود: ۱. شرایط شناخت. ۲. موانع شناخت.

بخش یکم: شرایط شناخت قرآن

شرایط شناخت قرآن

از آن جا که قرآن کلامی است با زبان خاص و کتابی است با لغت مخصوص، و با توجه به این که نخستین ارتباط با هر کتابی از طریق خواندن آن کتاب است، باید شنونده و خواننده‌ی آن از کلمات و حروف و مفردات و ترکیب‌های آن آگاه باشد، تا خواندن و شنیدن و گوش دادن به آن آسان گردد. بنابراین، کسی که زبان عربی نمی‌داند و آن دیگر را از دیگر زبان‌ها تشخیص نمی‌دهد، بر کمترین درجه‌ی ارتباط با قرآن و تلاوت آن توانایی ندارد، با آن که در موارد متعددی خداوند سبحان مردم را به تلاوت قرآن امر فرموده است؛ ... فاقراءوا ما تيسر من القرآن. (۱۱۶) حضرت رضا علیه السلام شب‌ها در بستر خواب، مقدار زیادی قرآن می‌خواند و هنگامی که به آیات یادآور بهشت یا جهنم می‌رسید، بسیار می‌گریست و از خداوند بهشت را مسئلت می‌کرد و از آتش دوزخ به او پناه می‌برد. (۱۱۷)

شرط یکم: آگاهی کامل بر قواعد عربی

نخستین شرط برای تدبر در قرآن، شناخت قواعد و علوم خاص زبان عربی است که خداوند سبحان می‌فرماید: انا انزلناه قرانا عربيا لعلكم تعقلون (۱۱۸) و کتاب فصلت آیات قرانا عربيا لقوم يعلمون (۱۱۹) و قرانا عربيا غير ذی عوج لعلهم يتقون. (۱۲۰) معنای غیر ذی عوج بودن قرآن نبودن کثری در قرآن بدین معناست که قرآن از جهت لفظ و معنا صراط مستقیم است و منحرف کردن آن نیز شدنی نیست. چون تعبیر غیر ذی عوج مانند تعبیر غیر ذی زرع است؛ یعنی با توجه به اقسام زمین که دایر و بایر و موات و غیر ذی زرع است و دایر کشت پذیر است و در آن زراعت می‌شود. دومی نیز چنین است، ولی زراعتی در آن نیست و سومی اصلا قابلیت زراعت را ندارد و باید اصلاح شود و چهارمی نیز چنین است، به گونه‌ای که شدنی نیست آن زمین را تغییر داد و اصلاح صنعتی در آن بی‌اثر است. بنابراین، شباهت قرآن به چنین زمینی از آن جهت است که اساسا تحریف ناپذیر است و هیچ تلاشی در کثر ساختن آن ثمر بخش نیست؛ نه تنها اکنون، بلکه در هیچ زمانی لباس تحریف بر تن نمی‌کند. همچنین از آنجا که قرآن به زبان عربی غیر ذی عوج است، باید بر قواعد آن اطلاع کامل یافت تا نخست لفظ آن را فهمید، سپس به معنایش رسید. گاهی خداوند این زبان را به غیر ذی عوج می‌ستاید و گاهی به عربی مبین. بدین معنا که زبان قرآن همه‌ی زبان‌ها را بیان می‌کند، با آن که زبان‌های دیگر از تفسیر او ناتوانند. زبان قرآن روشنگر هر زبانی است، ولی زبانی برتر از آن نیست که روشنگر قرآن باشد. پس، این زبان خصوصیتی دارد که در غیر آن یافت نمی‌شود؛ لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین. (۱۲۱)

معنای قرآن نیز معارف بلندی است و تنها عقل‌هایی بدان می‌رسند که از سطح حس و خیال و وهم گذشته‌اند. زیرا این معارف دارای شأنی کتب مرفوعه‌اند و از جهت ذات صحف مطهره هستند؛ چنان‌که الفاظ آن نیز به زبان عربی مبین است که تنها ادیبان و فصیحان و بلیغان در قلمرو تخصص خودشان به قواعد آن دست می‌یابند. هنگامی که نخستین شرط، اطلاع از قواعد عربی مبین، فراهم شد، نوبت به شناخت معانی قرآن و سایر شرایط آن می‌رسد.

فرمان و تشویق خداوند به تلاوت قرآن

خداوند سبحان به تلاوت قرآن امر، مردم را به آن تشویق کرده است و آداب تلاوت، مانند استعاذه و پناه بردن به خداوند از شر شیطان رجیم از آغاز تا پایان قرائت قرآن را بیان کرده است؛ فاذا قراءت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم (۱۲۲) به خداوندی پناهنده شو که جز او پناهگاهی نیست؛ و لن اجد من دونه ملتحدا (۱۲۳) تا شیطان بر تو چیره نگردد؛ انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون * انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین همم به مشرکون. (۱۲۴)

آداب تلاوت قرآن

یکی از آداب تلاوت پناه بردن به خداوند است در حال قرائت؛ نه تنها در شروع آن، بلکه از آغاز تا پایان، یکی دیگر از آداب تلاوت ترتیل است؛ و رتل القرآن ترتیلا (۱۲۵) و مانند آن از سنت‌هایی که برای تلاوت ذکر می‌شود.

فرمان خداوند به تدبیر در قرآن

افزون بر ترتیل، خداوند به تدبیر در قرآن امر، و مردم را به آن تشویق کرده است و برای آن آداب و احکامی بیان فرموده است و آن را تکلیف مهم الهی قرار داده است؛ کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکروا اولوا الالباب (۱۲۶) و اءفلم یدبروا القول ام جاءهم ما لم یاءت اباؤهم الاولین (۱۲۷) و اءفلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا (۱۲۸) و اءفلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اءقفالها (۱۲۹) و دیگر آیه‌ای که به تفکر و تعقل و تعلم معارف قرآنی فرا می‌خواند.

حقیقت معارف قرآنی

معارف قرآنی از امور محسوس و متخیل و موهوم نبوده، نیز از امور اعتباری و فرآورده‌ی دست بشری نیست، بلکه از امور وجودی حقیقی است که حواس، آن را درک نکرده، خیالات و اوهام بدان نمی‌رسند. چون یگانگی و دانش و قدرت خداوند به هر چیزی احاطه دارد و حیات مطلقه‌اش که مرگ آن را فرا نمی‌گیرد و نظایر این اوصاف حقیقی که قرآن در الهیات آن را بیان می‌کند، همگی از دسترس وهم و خیال، به ویژه حس، دور است. پس، بدین جهت حکم کلام قرآن و متلکم آن خداوند یکسان است؛ چنان‌که حس ظاهر توان درک حقیقت وحی و نبوت و رسالت و امامت و خلافت و عصمت و ملائکه و روز قیامت - با مواقف آن - را ندارد، ولی شاید بعضی از این امور، تخیل یا توهم شود، لیکن باید توجه شود که شناخت صحیح آن‌ها تنها با عقل محض یا شهود تام شدنی است. نیز علوم قرآنی مانند علوم طبیعی یا تعلیمی یا ادبی نیست که به وسیله‌ی حس و تجربه یا اعتبار دست‌یافتنی باشد، گرچه معیار همه‌ی علوم و ادراکات حتی علوم طبیعی و ادبی در تحلیل نهایی همان عقل است. زیرا مستند همه‌ی علوم است، جز این که این علوم در عرصه‌ی طبیعت و ادبیات دارای مبادی محسوس یا اعتباری هستند. از این رو حس و اعتبار به آن‌ها دست می‌یابد، ولی علوم الهی که بدان‌ها اشاره شد، از حس و اعتبار فراتر است، حتی در مبادی خود از حس و اعتبار بی‌نیاز است. پس، از جهت شیوه با علوم تجربی و غیر آن که در بعد ذهن و خارج یا بعد خارج، فقط با ماده سر و

کار دارد نمی تواند مساوی باشد. زیرا علوم الهی به طور کلی از ماده منزّه است، به گونه ای که تعلق به ماده مانع درک آن ها می شود؛ یعنی ماده نه تنها زمینه ساز نیست، بلکه خود مانعی برای چنین علوم است که در بیان موانع شناخت قرآن کریم به آن پرداخته می شود؛ اکنون شرایط شناخت قرآن را بررسی می کنیم.

شرایط شناخت قرآن

از جمله شرایط شناخت قرآن، طهارت از هر پلیدی و پاکی از هر گونه آلودگی است. خداوند سبحان می فرماید: انه لقران کریم * فی کتاب مکنون * لا- یمسه الا- المطهرون (۱۳۰)؛ آن چه از کتاب مکنون از اجنبی پوشیده است، برای انسان پیراسته از هر آلودگی نیل پذیر است و آن کتاب مکنون نیز ظرف این قرآن کریم و محیط به آن و باطن آن و معنا و مقصد آن است و برای حواس فهم پذیر نیست. اهل بیت علیهم السلام تنها عارفان به کنه قرآن خداوند متعالی پس از بیان این شرط مهم، دارندگان این شرط را نام می برد؛ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (۱۳۱) و چون تطهیر در حقیقت برای نابود ساختن آثار پلیدی است، پس از آن که خود آن رجس از بین رفت، تطهیر را پس از پاک سازی ذکر کرد؛ یعنی هیچ مجالی برای خود رجس و اثر آن در اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد و به طور کلی، این در مقام دفع رجس است از اول رجس وجود ندارد، نه این که رجسی وجود دارد و خداوند آن را رفع می کند. (۱۳۲) مقتضای حصر در: لا یمسه الا المطهرون (۱۳۳) آن است که رسیدن به کنه قرآن که همان کتاب مکنون است، ویژه ی اهل بیت علیهم السلام است و این، همان همراهی حقیقی میان ثقلین است که از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست می آید. پس خود قرآن بیان می کند که کسی جز اهل بیت وحی و عصمت علیهم السلام چنان که شایسته است، آن را درک نمی کند و به کنه آن نمی رسد؛ چنان که آنان نیز به حق اظهار می دارند که کنه قرآن و تاءویل آن را تنها راسخان در علم می دانند و فقط آنان واجد چنین وصفی هستند - برای این موضوع در کتاب های روایی، مانند بصائر الدرجات (۱۳۴) بابی ویژه تنظیم شده است - و بی تردید اهل بیت علیهم السلام به ظاهر و باطن قرآن عالمند و کسی غیر از اوصیاء، همه ی قرآن را جمع نکرده است. بنابراین، کسی که از هر جهت پاک باشد - خالص ترین آن، طهارت از رؤیت اخلاص است - و کسی که از این مرتبه والای طهارت برخوردار شود و جزو بندگان مخلص خداوند باشد به رستگاری رسیده است. پس چنین کسی شایسته است که به کتاب مکنون عالم گردد و نیز کسی که از هر جهت طاهر نگردیده، بلکه صرفا از بعضی جهات پاک است، فقط به اندازه ی طهارت خود به قرآن عالم است. چون رسیدن به کنه قرآن مشروط به طهارت کامل است که از آن به عصمت تعبیر می شود و تنها عترت طاهره اند که به عصمت الهی معصومند. از این رو خداوند سبحان، رسول خود را مبین و مفسر قرآن قرار داد؛ و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه. (۱۳۵)

آگاهی عترت از باطن قرآن

در مباحث پیشین گذشت که ائمه علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نور واحدند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جهت نبوت و رسالت نسبت به ائمه علیهم السلام امتیاز دارد، ولی از جهت ولایت هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند. ایشان به تفسیر و تاءویل و ظاهر و باطن قرآن عالم هستند. چنان که اقتضای همراهی و جدایی ناپذیری ثقلین از یکدیگر در همه ی مراتب وجودی چنین است. پس رسیدن به کلیه ی حدود الهی شدنی نیست، مگر با رجوع به عترت طاهره علیهم السلام چنان که اعتماد بر روایات نقل شده از ایشان شدنی نیست، مگر پس از عرضه ی آن ها به قرآن، آن روایات متعارض باشند یا نه؛ چنان که امر به عرضه ی روایات به قرآن به صورت متواتر از رخ و د ائمه علیهم السلام نقل شده است و این نیز مقتضای اطلاق معیت ثقلین است. کسی که به اسلوب ثقلین آگاه باشد، به خوبی می داند که چگونه فهم هر یک در گرو فهم دیگری است، بدون آن که اشکال

دور پدید آید؛ بدین بیان که برای فهم قرآن باید به کلام معصوم علیه السلام نگریست و برای درک کلام معصوم نیز باید به قرآن رجوع کرد. افزون بر آن که بر اثر و نتیجه‌ی تلازم تقلین و امتناع جدایی آن دو از یکدیگر نیز بر این اسلوب متوقف است. حضرت رضا علیه السلام نیز به این مطلب که علم به باطن قرآن و نیز تاءویل آن نزد دعوت طاهره علیهم السلام است، اشاره کرده است. در پاسخ علی بن محمد بن الجهم که پرسید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا شما به عصمت پیامبران اعتقاد دارید؟ حضرت فرمودند: آری. وی پرسید: پس در مورد آیه ی: و عصی ادم ربه فغوی (۱۳۶) چه می فرمایید؟ حضرت فرمودند: وای بر تو ای علی! تقوا پیشه کن و زشتی ها را به پیامبران نسبت نده و کتاب خداوند بزرگ را با راءى خود تاءویل مکن. خدای والا می فرماید: و ما يعلم تاءویله الا الله و الراسخون فی العلم... (۱۳۷)؛ و یحک یا علی، اتق الله و لا تنسب الی اءنبیاء الله الفواحش، و لا تتاءول کتاب الله عزوجل براءیک، فان الله عزوجل یقول: و ما یعلم تاءویله... (۱۳۸)

تشویق الاهی به تحصیل طهارت

حاصل سخن این که، قرآن از صحف مطهره است؛ فی صحف مکرمه * مرفوعه مطهره * (۱۳۹) و رسول من الله یتلوا صحفا مطهره (۱۴۰) و گذشت که شناخت هر چیز از سنخ همان چیز است، پس شناخت صحیفه ی مطهره قرآن ناگزیر باید از قید وهم و آلودگی خیال و زنگار غفلت پاک باشد. روشن است که اهل توهّم و تخیل و مبتلایان به زنگار غفلت به شناخت پاک دسترسی ندارند و خداوند متعالی پس از معرفی پاکان - عترت و معصوم علیهم السلام - مردم را به تحصیل طهارت تشویق فرموده است؛ ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین (۱۴۱) و والله یحب المتطهرین. (۱۴۲) چون حکم به محبوبیت انسانی که خود را برای خدا سبحان پاک کرده است، در حقیقت تشویق مردم به دست آوردن ملاک محبت است در حقیقت، ملاک محبت چیزی جز طهارت نیست و خداوند سبحان راه های دستیابی به طهارت را بیان فرموده است.

راه های تحصیل طهارت

۱. انفاق در راه خداوند؛ خذ من اءموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها. (۱۴۳) ۲. رعایت حجاب و عفاف؛ و اذا ساءلتموهن متاعا فسلوهن من وراء حجاب ذلکم اءطهر لقلوبکم و قلوبهن. (۱۴۴) ۳. وضو و تیمم برای اعمالی که مشروط به طهارت است و ان کنتم مرضی اءو علی سفر اءو چاء اءحد منکم من الغائط اءو لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعبا طیباً... و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم... (۱۴۵) مراد از طهارت در این آیه، تنها نظافت و پاکیزگی ظاهری نیست. زیرا از سویی در این نوع از طهارت، قصد قربت شرط است و از سوی دیگر، نظافت به وسیله خاک - در تیمم - حاصل نمی شود. چون خاک مالی کردن صورت و دو دست نظافت نیست. پس منظور از آیه، طهارت از آلودگی خواهش های نفسانی و نیز پاکیزگی از پلیدی غرور و مانند آن است؛ گر چه در بعضی از این موارد به نوعی از نظافت ظاهری هم می انجامد.

طهارت بنیادین

یکی از راه های تحصیل طهارت رفت و آمد در مساجدی است که بر اساس تقوا برای برپایی نماز و مانند آن بنیان نهاده شده است؛ فیه رجال یحبون اءن یتطهروا و الله یحب المتطهرین (۱۴۶) و نیز آیات دیگری که اساس طهارت را عبادت و بندگی خداوند سبحان در خصوص اوامر و نواهی او نام می برد. از این رو، هر کس عابدترین و مطیع ترین انسان ها در پیشگاه خداوند باشد، مطهرترین و نیکوترین آنان است و نصیب و بهره ی او نیز از صحف مطهره فراوان تر است. در مقابل، کسی که بر پایه ی استکبار، از عبادت خداوند خودداری کند، در گمراهی مستی طبیعت، آلوده به چرک و طغیان و پلیدی فتنه و سرگردانی است. پس به

سبب نداشتن شرط شناخت و طهارت به هیچ وجه بهره ای از آن صحف مطهره ندارد. چون خداوند می فرماید: ... و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا ءولئک الذین لم یرد الله ءن یطهر قلوبهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم . (۱۴۷) با توجه به این که اراده ی خداوند دو نوع است: تکوینی و تشریعی؛ اولی تخلف ناپذیر است و مراد آن قطعا محقق می شود و دومی به جهت عصیان بندگان امکان تخلف و عدم تحقق دارد منظور از اراده در این آیه، اراده ی تکوینی است، نه تشریعی. زیرا اراده ی تشریعی اطلاق دارد و همه ی مکلفان را در بر می گیرد. چون خداوند متعالی با اراده ی تشریعی عمومی اش خواسته است همه ی بندگان را پاک کند. به همین دلیل بندگان را به طور مساوی در معرض تکالیفی قرار داده که سبب تطهیر آنان می شود؛ ولی بعضی از انسان ها از انجام دادن تکالیف سرپیچی کرده اند و زندگی دنیوی آنان را فریفته است و حیات اخروی را در مقابل دنیا از دست داده اند. اینان کسانی هستند که اراده ی تکوینی خداوند به تطهیر قلب های آنان تعلق نگرفته است؛ معنای اراده در آیه ی تطهیر نیز اراده ی تکوینی است. چون اراده ی تکوینی خداوند به تطهیر عترت طاهره علیهم السلام اختصاص یافته است، ولی اراده ی تطهیر از طریق قوانین تشریعی، عام و شامل غیر عترت نیز هست. بنابراین، خداوند به اراده ی تشریعی اش خواسته است که همه ی بندگان تطهیر شوند، ولی متعلق اراده ی تکوینی او در خصوص طهارت، ویژه ی عترت طاهره علیهم السلام است. شاهد این مدعا که مراد از طهارت در این آیات، طهارت معنوی است، این آیه است: لم یرد الله ءن یطهر قلوبهم ... (۱۴۸) چون متعلق تطهیر، قلب ها و باطن این افراد است، نه بدن ها و ظواهر آنان. همچنین خداوند سبحان از طریق اراده ی تشریعی عمومی خواسته است که همه ی بندگان از حسیض پستی عالم طبیعت بالا-آمده، به فرا طبیعت پرواز کنند. بدین جهت آنان را به امور عبادی مکلف فرموده تا به سوی خداوند که کمال محض است، تقرب جویند و به سوی او بالا روند؛ صعودی که ویژه ی گروه خاصی نیست، بلکه به همه ی بندگان در همه ی زمان ها و مکان ها، از طریق اذن تشریعی عمومی، اجازه ی تکامل داده شده است، جز این که خدای متعالی مساجد و مشاهد مشرفه را خاص نه های خاصی قرار داده است و تکوینا اجازه داده تا این اماکن بدون وجود مانعی، رفعت و بلندی یابد؛ ... فی بیوت ءذن الله ءن ترفع . (۱۴۹) بنابراین، رفتن به مساجد و آمد و شد در مشاهد مشرفه سبب برتری ممدوح می شود؛ یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین ءوتوا العلم درجات . (۱۵۰) از این رو انسانی که نسبت به اوامر ثقلین فرمانبردار باشد، به اذن خدا رفعت یافته، عقلش به صحفی دست می یازد که از مرز حس و خیال و وهم و عالم طبیعت بالاتر است.

پیراستگی از پستی طبیعت

از مطالب گذشته روشن می شود که برای شناخت قرآن شرط دیگری لازم است و آن رفعت و پیراستگی از پستی طبیعت است. بی تردید عترت طاهره علیهم السلام و دوستان و پیروانشان رفعت یافتگان الاهی اند و راه به دست آوردن آن رفعت، رفتن به مساجد و مشاهد شریفه و اطاعت از اوامر کتاب و عترت است و حقا آنان که از این خانه های بلند مرتبه رو گرداندند و اوامر کتاب و سنت را گردن نهادند، کسانی هستند که اراده ی تکوینی خداوند به رفعت ایشان از حسیض طبیعت تعلق نگرفته است، گر چه اراده ی تشریعی او برتری آنان را خواسته است؛ و لو شئنا لرفعنہا بها و لکنه ءخلد الی الاءرض و اتبع هویه . (۱۵۱) این آیه به داستان بلعم باعور اشاره دارد که وی مورد عنایت خداوند واقع شد و نشانه هایی به او عطا شد، ولی با سوء استفاده از این مقام، از زیانکاران گردید چون از جهت اراده ی تشریعی، خواست خداوند رفعت یافتن او بود و نمونه ای از آیات و نشانه هایش را نیز به او بخشید، ولی او از آیات الاهی بریده شد و به زمین میل کرد و شرط اراده ی تکوینی خداوند برای رفعت را به دست نیاورد. از این رو، خداوند تکوینا رفعت او را اراده نکرد. زیرا اگر اراده ی تکوینی خداوند به بزرگی او تعلق گرفته بود، تحقق آن اراده، قطعی و تخلف ناپذیر بود؛ لیکن عدم تحقق رفعت بلعم باعور نشانگر آن است که اراده ی خداوند از نوع تشریعی بود، نه تکوینی. همچنین

روشن شد که استنباط این شرط از روی وصف رفعت است که خداوند برای آن صحف الاهی بیان داشته است و چنان که گذشت شناخت هر چیز از سنخ همان چیز است. پس شناخت صحیفه‌ی عالی رتبه ناگزیر عارف بلند مرتبه می‌طلبد - چنان که در شرط بودن طهارت برای معرفت بیان گردید - زیرا ستودن صحیفه به رفعت، مانند آن است که گفته شود: این صحیفه تنها در معرض دستیابی کسانی است که خداوند آنان را به مرتبه‌ی عالی بالا برده است.

کرامت و ارجمندی

یکی از شرایط شناخت قرآن کرامت و پیراستگی از فرومایگی هاست. زیرا کرامت یکی از اوصاف صحف الاهی است که قرآن اشرف آن هاست. فی صحف مکرمه *... بآیدی سفره * کرام برره. (۱۵۲) چنان که خداوند قرآن را نیز به کرامت ستوده است؛ انه لقرآن کریم. (۱۵۳) پس قرآن، مظهر اسم کریم است و کریم یکی از اسمای حسنی خداوند است؛ قال هذا من فضل ربی لیلونی ءاءشکر اءمء کفر و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم. (۱۵۴)

راه ارشاد به تحصیل صفتی برتر

ستودن کتابی به وصف خاص، انسان را به لزوم تحصیل شرایط مربوط به شناخت آن کتاب و نیز موانع شناخت آن راه می‌نماید. مثلاً توصیف قرآن به عربی مبین (۱۵۵) نشانه‌ی آن است فقط کسی که به دستور زبان عربی آشناست، توان شناخت قرآن را دارد و نیز ستودن قرآن به کرامت نشان آن است که معرفت قرآن برای انسان کریم میسر است. چون رسول کریم و نیز قرآن کریم فقط از روی کرامت سخن می‌گویند. پس کسی که سهمی از کرامت ندارد، چگونه قدرت شناخت کرامت را داراست؟

تقوا، مدار کرامت

خداوند سبحان مدار کرامت را تقوا می‌داند. چون با پیدایش تقوا کرامت نیز پدید می‌آید و با دوام آن نیز کرامت استمرار می‌یابد. چنان که با شدت و قوت تقوا، کرامت نیز تشدید و تقویت می‌شود؛ انء کریمکم عند الله ءتقیکم (۱۵۶) و با نابودی تقوا، کرامت نیز به طور کلی نیست می‌شود. زیرا هنگامی که از طریق طغیان، تقوا از بین رود، از طریق اهانت، کرامت زائل می‌شود؛... و من یهن الله فما له من مکرم. (۱۵۷) خداوند فقط متقیان را کرامت می‌بخشد و اگر کسی به جهت طغیان و سرکشی از تقوا جدا شود، با سوء اختیار خود کرامت را به خواری جایگزین ساخته است و از کتابی که بر گرد کرامت و کرامت نیز بر گرد آن می‌چرخد، هیچ بهره‌ای ندارد. بنابراین، کرامت و پیراستگی از پستی‌های دنیوی، شرط مهم شناخت قرآن کریم است. زیرا ستودن قرآن به کرامت مانند این سخن است که قرآن را تنها کسانی حس می‌کنند که خداوند به آنان نسبت به دنیای پست کرامت بخشیده باشد. پس کسی که دنیا او را فریفته است و بهره‌اش را به فرومایگی و پستی فروخته است و آخرتش را به بهای اندک خریده و سرکشی کرده، در هوای نفس خود فرو رفته است، چیزی از کتاب کریم را به ارث نمی‌برد، گرچه آن را تلاوت کند و بوسد و بعضی اوقات آن را بر سر نهد راز مطلب همان است که به آن اشاره شد.

آشنایی با غیب و باور کردن آن

یکی دیگر از شرایط شناخت قرآن شناخت غیب و ایمان اجمالی به آن است. زیرا قرآن - چنان که گذشت - از غیب و باطن عالم خبر می‌دهد. از این رو کسی که وجود را مساوق با ماده می‌داند و هر موجودی را مادی می‌پندارد و بر آن است که هر چه ماده ندارد، موجود غیر حقیقی، بلکه خرافه‌ای است که وهم آن را دارای دو نوع ساخته و دست خیال آن را بافته است، چنین کسی از

کتابی چون قرآن که موجود را دارای دو نوع غیب و شهادت می‌داند بهره‌ای نمی‌برد. زیرا اعتقاد او با محتوای آن کتاب مخالف است. کسی که بعضی از موجودات را غیر مادی می‌داند و ملاک شناخت را تنها به حس محدود نمی‌کند، بلکه معیار اصیل شناخت را عقل یا شهود دانسته، حس و تجربه را مددکار آن دو می‌داند و نیز منشاء ارزش و اعتبار حس و شهادت را همان عقل مجردی می‌داند که خود نیز از عالم طبیعت نهان است، چنین کسی از قرآن بهره‌ای نمی‌برد. چون اعتقاد وی درباره‌ی موجودات با محتوای قرآن هماهنگ است خداوند سبحان راز بهره‌نبردن از قرآن را برای کسی که وجود را منحصر به ماده می‌داند، چنین بیان می‌کند: ... و لكن اكثر الناس لا يعلمون * يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا و هم عن الاخرة هم غافلون . (۱۵۸) آنان به باطن زندگی دنیا آخرت علم ندارند و با وجود آن که آخرتی هست، توجهی به آن ندارند، بلکه از آن غافلند. بدین جهت به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که از این افراد روی گردان باشد. چون آگاهی آنان برای شناخت قرآن به حد نصاب لازم نمی‌رسد؛ فاء عرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحيوة الدنيا * ذلك مبلغهم من العلم ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بمن اهتدى . (۱۵۹) مصحح این اعراض و رویگردانی و موجب دوری گزیدن نیکوی او، آن است که قرآن برای هدایت مردم در هر شهری و عصری نازل شده است، ولی معارف قرآن که مبتنی بر غیب است، برای کسانی که به چیزی ایمان نمی‌آورند، مگر آن که آن را حس کرده، آشکارا بنگرند و تنها محسوسات و مشاهدات خود را باور دارند، سودی ندارد. از این رو خدای متعالی می‌فرماید: هدى للمتقين * الذين يؤمنون بالغيب . (۱۶۰)

مراتب شناخت غیب و ایمان به آن

این شرط معرفت یعنی شناخت غیب و ایمان به آن چون سایر پیش گفته‌های دارای مراتبی است. هر که تمام آن درجات را داشته باشد، بهره‌ای او از قرآن بیش‌تر است و هر که بعضی از آن مراتب را دارا باشد، به همان اندازه از قرآن بهره‌ای می‌برد. چنان که قرآن عینی یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای همه‌ی فرستاده‌شد؛ و ما اءرسلناك الا كافه للناس بشيرا و نذيرا، (۱۶۱) ولی تنها مؤمن به غیب از وجود ایشان بهره‌مند می‌شود. از این رو خدای متعالی می‌فرماید: لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا. (۱۶۲) اکنون انسان آگاه زیرک به اهمیت این شرط در مقایسه با سایر شرایط پی می‌برد، به گونه‌ای که اگر گفته شود: این شرط از آن جا که به عقل نظری مربوط است، مهم‌ترین شرط است، سخن‌گرافی نیست. زیرا شرایطی که مربوط به عقل عملی است، در رتبه‌ی شرایطی نیست که مربوط به عقل نظری است، چنان که خود عقل عملی نیز در رتبه‌ی عقل نظری نیست. برای مثال، طهارت از آلودگی تعلق به دنیا و نیز گسستن از این دنیای کوچک و پیراستن از پستی وابستگی به ماده و تجملات و جواهرات و زیبایی‌های آن و امثال این گونه اوصاف نفسانی که مربوط به عقل حقیقی است و به واسطه‌ی آن خدای رحمان عبادت و بهشت کسب می‌شود. همه‌ی این امور از شئون عقل عملی است که در مقایسه با شناخت غیب و ایمان به آن که از شئون عقل نظری است، از اهمیت کم‌تری برخوردار است.

اعتراف به وجود غیب؛ پایه‌ی شناخت

اساس شناخت و معیار عقلی، آن پذیرفتن انواع دوگانه‌ی موجودات است؛ غیب و شهادت. بی‌تردید وحدت خداوند و سایر اوصاف ذاتی او نسبت به عالم طبیعت غیب است و از پلیدی و آلودگی طبیعت منزّه است و نیز ملائکه و وحی و نبوت و رسالت و خلافت الهی و عصمت و علم به غیب و خبر دادن از آن و امثال این گونه امور که همگی از معارف قرآنی است، به عالم غیبی مربوط می‌شود که حواس آن را درک نمی‌کند و دست تجربه و اعتبار اجتماعی به آن نمی‌رسد و بافته‌های خیال و احساسات و هم، کرامت آن را لمس نمی‌کند. بنابراین، اساس علوم قرآنی بر پایه‌ی مجردات غایب از اوهام و به طریق اولی غایب از حس

استوار است و مهم ترین شرط لازم برای شناخت قرآن آن است که عقل پیراسته از طبیعت، معیار شناخت قرار گیرد و پذیرفته شود که مطلق وجود، تنها در طبیعت خلاصه نمی شود، بلکه دو نوع طبیعی و فرا طبیعی دارد. در این صورت است که تدبیر در قرآن و استنباط از آن و اعتماد و استناد و استدلال به آن و بهره گیری از هدایت آن ممکن می گردد؛ این مهم نیز پس از به دست آوردن سایر شرایط است.

نمونه هایی از معارف غیبی انکار شده

اکنون نمونه هایی از معارف غیبی قرآن را می آوریم که ملحدان به انکار آن ها پرداخته اند و از آن ها شگفت زده شده اند و بیزاری جسته اند و از آن معارف غیبی به اسطوره یاد کرده اند. زیرا این گمان بر او هام شان چیره شده که موجود فقط شیء محسوس است و هر چه را که حس به ذات و جوهر آن نمی رسد، فرض وجودش محال است، و نیز هر چیزی که مانند جسم ذاتا یا به سبب چیزی که در آن است، مانند احوال جسم، اختصاص به مکان یا وضعیتی نیابد، بهره ای از وجود ندارد. این ملحدان می گویند: و ما یهلکنا الا الدهر (۱۶۳) و نیز می گویند: لن نؤمن لک... اءوتئتی بالله و الملائکة قبیلا (۱۶۴) خدا را بیاوری تا ما او را رویاروی، همچون ماده بینیم و نیز ملائکه را بیاوری تا آن ها را در مقابل خود بنگریم. روشن است کسی که نهایت درجه ی علمش این مقدار اندک است که موجود را در محسوسات منحصر می سازد، چگونه او خدا را می تواند درک کند؟ خدایی که لا تدرکه الاءبصار و هو یدرک الاءبصار و هو اللطیف الخیر (۱۶۵) و نیز چگونه شدنی است چنین کسی نشئه ی نهایی را بشناسد که ملائکه دیده نمی شوند، مگر این که در همان نشئه باشد یا اگر هنوز به آن عالم نرفته، در آن حالت ویژه باشد، چنان که خدای متعالی می فرماید: یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجرا محجورا. (۱۶۶) آنان نیز می گفتند: لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم. (۱۶۷) زیرا آن ها به زمین متمایل بوده، گمان کرده اند که اصالت برای ماده است و هر که مالک تجملات و زینت آن باشد. او بزرگ است و نبوت هم مقام مادی بسیار بزرگی است که ناگزیر از آن بزرگ مادی است. روشن است که محدوده ی علمش این اندازه ناچیز است، چگونه می تواند درک کند که نبوت یک شاءن الاهی و دارای عظمت معنوی است و فقط صاحب خلق عظیم و ملکات نفسانی عظیمی چون عصمت، به آن دست می یابد. از این رو، با بی خردی می گوید: لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اءوتی رسل الله. (۱۶۸) چنان که خداوند از آنان حکایت می کند: بل یرید کل امری منهم اءن یؤتی صحفا منشرة (۱۶۹)، و نیز می گفتند: ان هی الا- حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین (۱۷۰) و اءذا متنا و مکنا ترابا ذلک رجع بعید؛ (۱۷۱) یعنی از حد امکان و از فهم عقلی ما دور است که انسان ها پس از مرگ دوباره زنده و برانگیخته شویم. از این جهت چنین افرادی از معاد وحشت داشته، از آن تعجب می کنند و می گویند: هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید. (۱۷۲) آری کسی که حوزه ی علمش این اندازه تنگ باشد، چگونه می تواند درک کند که انسان با مردن نیست می شود، بلکه متوفی می گردد و در زمین گم نمی شود، بلکه از خانه ای به خانه دیگر می رود. موارد فوق نمونه هایی است که به مبدء و معاد و وحی و نبوت مربوط می شود و مبنای همه ی آن ها عدم انحصار معیار شناخت در حس، و موجود در محسوس است. از این رو، ملحدانی که گمان می کنند هر چه حس به آن نمی رسد، ممتنع الوجود است و هرگز پدید نمی آید، در برابر معارف غیبی چنین می گویند: ان هذا الا اءساطیر الاءولین. (۱۷۳)

معارف غیبی از امور مشترک میان پیامبران

از آنجا که این معارف غیبی از امور مشترک در نبوت همه ی پیامبران است، گفته های ملحدان نیز از مشترکات همه ی ملحدان جاهلیت مادی است. بدین جهت سخن باطل آنان در موارد متعددی در قرآن کریم آمده است که در هر عصری در برابر هر

پیامبری، ملحدان چنین می گفتند. به گونه ای که امروز با وجود پیشرفت صنعت و الکترونیک، نهایت شبهات مادی گرایان و مشکل ترین مسائل اعتقادی آنان از گفته های پیشینیان تجاوز نمی کند؛ هر چند اختلاف زبانی و رنگی دارد، ولی قلب هایشان مانند یکدیگر است. از این رو، چنان که گذشتگان رویگردان از راه خداوند چنین می گفتند: یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول (۱۷۴)، جانشینان طالح و بدکار آنان نیز می گویند: این ها چیزی جز تحجز و ارتجاع و افتراهایی شبیه به این دو نیست؛ مانند این سخن که: دین افیون توده هاست. اکنون سخن در مقام یکم و شرایط شناخت قرآن پایان یافت. پس از آن به مقام دوم و موانع شناخت قرآن اشاره می شود؛ چنان که به بعضی از این موانع در کنار ذکر شرایط اشاره شد. زیرا هر چه شرط شناخت است، در حقیقت از مقابل آن، مانع شناخت به دست می آید. از این رو، گاهی یک وصف کمالی شرط معرفت نامیده می شود و مقابل آن، مانع معرفت به شمار می آید؛ چنان که از آیات مورد بحث در دو مقام روشن می شود.

بخش دوم. موانع شناخت قرآن

موانع شناخت قرآن

همان گونه که وجود خارجی اشیا به شرایط خاصی نیاز دارد که زمینه ساز آن است و نیز موانعی دارد که از وجود آن جلوگیری، و آن را باطل می کند؛ علم هم دارای شرایطی است که آن را محقق می سازد و نیز موانعی بازدارنده دارد. زیرا نظام علت و معلول ویژه ی عین و خارج نیست، بلکه هر موجودی را که وجودش عین ذاتش نباشد، نیز در بر می گیرد. هر ممکن الوجودی پیرو این قانون است که وجودش در گرو شرایط خاص و عدم موانع مربوط به خود است. چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: هر چه در غیر خود قوام یابد، معلول است و وجود هر معلولی در سایه ی وجود شرایط و فقدان موانع محقق می شود؛ کل قائم فی سواه معلول. (۱۷۵) در مباحث پیشین، شرایط مهم برای شناخت قرآن مطرح گردید و در ضمن آن، به طور اجمالی موانع شناخت نیز به دست آمد؛ ولی قرآن کریم در بیان موانع شناخت به بیان اجمالی بسنده نکرده است، بلکه با اشاره ی تفصیلی و یکایک به آن موانع، آشکارا انسان را از آن ها بر حذر داشته است؛ اما همان گونه که شرایط دو نوع است: یکی مربوط به عقل نظری و دیگری مربوط به عقل عملی است، موانع نیز دو قسم است، یکی جهل در مقابل علم و دیگری جهل در مقابل عقل که در زبان ثقلین به این بیان به یاد شده است: آنچه با آن خدای رحمان عبادت شده، بهشت به دست می آید یا همان عقل عملی که سبب مهار کردن غرایز سرکش و خواهش های طغیانگر می شود. اکنون موانع مزبور را بدون ذکر تفصیلی همه ی تفاوت های دو صنف، متذکر می شویم؛ هر چند اشاره ی اجمالی به آن ها ممکن است. همان گونه که در بحث شرایط گذشت.

مادی گرایی، مهم ترین مانع شناخت قرآن

یکی از موانع - بلکه مهم ترین آن - عدم آگاهی از دو قسم موجود است؛ موجودات غیبی و شهودی. جاهلان چنین می پندارند که موجودات منحصر است در مواردی که با حس دیده می شود، از این جهت هنگامی که معارف غیبی به ویژه معاد را می شنوند، گمان می کنند که این امور نیز باید از امور طبیعی باشد که حواس، آن ها را درک می کند و چون آن را در عرصه ی دنیای محسوس نمی یابند، آن را نمی پذیرد؛ و اذا تتلی علیهم آیتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا اتوا بابائنا ان کنتم صادقین * قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمه لا- ریب فیه و لکن اکثر الناس لا- یعلمون. (۱۷۶) ندانستن غیب بودن قیامت که حواس دنیایی به آن نمی رسد و قیامت پس از دگرگونی دنیا ظهور می یابد، سبب می شود که در پیشگاه پروردگارشان چنین احتجاجات باطلی را عرضه کنند و این جهل و نادانی در مقابل علم و آگاهی است؛ چنان که در ذیل آیه ی کریمه چنین آمده

است: و لكن اكثر الناس لا يعلمون (۱۷۷)، و این مانع، درد بزرگی است که سبب کفر می شود، به ویژه در عصر پیشرفت صنعت و مشاهده ی آثار طبیعی آن در آسمان و زمین و دریا و خشکی و . . . تفکر مادی، موجودات را در محسوس خلاصه می کند؛ یعنی اگر چیزی در آسمان و زمین هست، باید حس از آن آگاه باشد و اگر در هیچ یک از آن دو حس نشد، محکوم به نیستی است و اعتقاد به وجود شیء غیر محسوس در حقیقت افسانه ای بیش نیست. چنان که فرعون می گفت: یا هامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب * اسباب السموات فاعطع الی اله موسی و انی لاءظنه کاذبا؛ (۱۷۸) در حالی که از وجود غیبی خداوند سبحان که از طریق وهم واقعا حس، فهمیدنی نیست، غافل بوده، نمی داند که و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله. (۱۷۹) پس همان گونه که خدا در زمین اله است و با حس دیده نمی شود، در آسمان هم اله است و با حس دست یافتنی نیست. ساختمان بلند بیهوده است و تلسکوپ و دیگر ابزار دانش های مادی، برای دیدن او فایده ای ندارد. چگونه به وسیله ی حس مسلح یا غیر مسلح می توان بر خدایی احاطه پیدا کرد که فیضش در درون هر چیزی، حتی ساختمان بلند هست، بدون آن که با آن ها آمیخته باشد و از هر چیزی بیرون است، بدون آن که از آن ها جدا شود! نتیجه: ندانستن غیب بودن خداوند سبحان از حواس، سبب می شود که فرعون چنین سخن بیهوده ای بگوید و این جهل مانع شناخت قرآن است که ندا می کند خدای متعالی را با چشمان نمی توان درک کرد. بنابراین، دقیقا آنچه برای متفکر مادی شرط شناخت است، همان مانع شناخت خداوند و اسمای حسنا ی غیبی اوست. حضرت رضا علیه السلام در پاسخ کسی که از چگونگی و کجایی خداوند پرسید، فرمودند: وای بر تو! پندار تو غلط است. مکان آفرین مکان بردار نیست و چگونگی بخش، کیفیت ندارد. او با کیفیت و مکان شناخته نمی شود و با حس درک نمی گردد و با چیزی سنجیده نمی شود؛ و یلک ان الذی ذهبت الیه غلط، هو این الاین بلا این و کیف الکیف بلا کیف، و لا یعرف بکیفوفیه و لا باینونیه و لا یدرک بحاسه و لا یقاس بشیء. مرد پرسید: اگر به وسیله ی هیچ حسی درک نمی شود، پس وجود ندارد، لا- شیء و معدوم است! امام در پاسخ وی فرمود: وقتی حواس تو از درک او ناتوان باشد، ربوبیت او را نمی پذیری، ولی ما هنگامی که حواس مان از درک او ناتوان می گردد، یقین می کنیم که او پروردگار ماست، درست بر عکس اشیای دیگر که تنها در صورت مشاهده و حس کردن به وجود آن ها یقین پیدا می کنیم؛ و یلک لما عجزت حواسک عن ادراکه انکرت ربوبیته، و نحن اذا عجزت حواسنا عن ادراکه ائیقنا انه ربنا خلاف الاسباء. (۱۸۰) ناتوانی حس از درک خداوندی که غیب و از عالم طبیعت پیراسته است، سبب می شود کسانی که به اصالت حس و ملاک بودن آن برای شناخت معتقدند، خداوند را انکار کنند، در حالی که عقل محض پس از اثبات و تبیین ضرورت وجود خدا، و ضرورت تنزه او از ماده و ملحقات آن و ضرورت تجرد او از طبیعت و آثار و احکام آن، یقین می کند که او ماندنی ندارد. غالب معارف قرآن درباره ی وجود پروردگار متعالی و اسمای حسنا ی اوست که حس از درک آن عاجز است. در این صورت، متفکر مادی که پایه ی آگاهی هایشان بر حسی استوار است که از شناخت آن معارف عالیه ی غیبی ناتوان است، چگونه آن معارف را بشناسد و بدان ها اعتراف کند؟ چگونه آنچه را حضرت رضا علیه السلام در شأان او چنین فرمود؛ می تواند درک کند؛ تعابیر از وصف او عاجز، و دیدگان ضعیف و تیره، و شمارش صفات درباره ی آن به حیرت گراید، بدون حجاب و نهان است، و بدون پرده در پرده ای پنهان است، بدون دیدن شناخته می شود و بدون تصویر ستوده، بدون جسمیت وصف می شود: لا اله الا الله الکبیر المتعال عجزت دونه العبارة و کلت دونه الالبصار و ضل فیہ تصاریف الصفات، احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور، عرف بغير رؤیه و وصف بغير صورة و نعت بغير جسم، لا- اله الا- الله الکبیر المتعال. (۱۸۱) پس روشن شد که تفکر مادی و جهل به این که معیار شناخت منحصر در حس نبوده، موجود نیز منحصر در محسوس نیست و نیز غیب اسطوره ای نیست که دست خیال آن را بافته باشد، مانع گوش دادن به صدای نبوت و مشاهده ی جمالی وحی و بوییدن بوی رسالت و چشیدن طعم دین است.

یکی از موانع آن، گناه است که با پیروی هوای نفس و آرزوهای بلند همراه است که گاهی از آن به رجس و گاهی به رجز یاد می‌شود. گناه سبب تنگی قلب و مهر خوردن آن و چرکی سینه و طبیعت آن و انحراف روح و بسته شدن آن می‌گردد. زیرا گناه حجابی است میان انسان گناهکار و حق که بارزترین مصداق آن، قرآنی است که خداوند آن را به حق فرو فرستاد و به حق فرود آمد و نیز گناه ضد پاکی است و با کرامت و بزرگواری منافات دارد و با تقوا تباین و جدایی داشته، خلاف رفعت و هر صفت کمال است. در بخش یکم گذشت که طهارت شرط شناخت قرآن است، پس گناه مانع آن است. چون پلیدی را با پاک، کاری نیست و نیز لثامت و پستی بر گرد کرامت و بزرگواری نمی‌چرخد و طغیان و سرکشی همراه تقوا نمی‌گردد و فرومایگی با بلندی سازگار نیست و به طور کلی ناقص تا زمانی که ناقص است، کرامت کامل را حس نمی‌کند و انسان گناهکار چون فرد ناقصی است که کرامت و بلندای قرآن را درک نمی‌کند.

تدبر قلب مجرد در قرآن

خداوند سبحان می‌فرماید: اءفلا- يتدبرون القرآن اءم على قلوب اءقفا لها (۱۸۲) گذشته از حجیت ظاهر قرآن و امکان استنباط معارف از آن و نیز تشویق و ترغیب به تدبر و اندیشیدن در قرآن، از این آیه بر می‌آید که متدبر در قرآن همان قلب مجرد است، نه قالب یا حس مادی و نیز قلب را دری است که گاهی باز می‌گردد و گاهی بسته می‌شود و نیز قلب دارای قفل ویژه‌ای است که با آن بسته می‌شود و کفر و نفاق و امثال این حجاب‌های ظلمانی قفل‌های قلب هستند که انسان را از تدبر در قرآن باز می‌دارند. در مقابل، ایمان و خلوص و امثال آن اوصاف وجودی کمالی، کلیدهای قلب اند که آن را باز کرده، زمینه‌ی تدبر در قرآن را فراهم می‌آورند؛ به شرط آن که پرده‌ی گناه که قفل قلب است، وجود نداشته باشد. اگر گناهکار، به جهل مقابل علم گرفتار نباشد و به انحصار شناخت با معیار حس و نیز انحصار موجود در محسوس معتقد نباشد و غیب را خرافه‌ای غیر موجود نپندارد و در قرآن تدبر کند، به اندازه‌ی لازم از معارف قرآنی بهره می‌برد و حجت بر او تمام است، هر چند به دریافت معارف بلند قرآنی موفق نمی‌شود و باب غیب به روی او گشوده نمی‌گردد تا آن که غیب را رویاروی مشاهده کند. چون اگر گناه از جهت گناه بودنش مانع درک مقدار لازم از معارف باشد، علیه کفار و منافقان نمی‌تواند حجت باشد. زیرا فرض آن است که آنان به سبب گناهکار بودنشان از مقصود براهین قرآنی برای توحید و نفی شرک و امثال آن آگاه نمی‌شوند. از طرفی اگر فرض شود علم به حق بر ایمان به آن و ترک و گناه وابسته است، دچار دور باطل شده ایم. پس منظور از مانع شناخت بودن گناه این است: هنگامی که گناهکار رو به سمت باطل داشته، به آن مشتاق شود، فریب آن را بخورد، به سمت تدبر و اندیشه در قرآن تمایل ندارد، همان قرآنی که وی را به حق و شادمانی به آن دعوت کرده، به پرهیز از باطل و فریب نخوردن از آن هدایت می‌کند. شاید بدین جهت بعضی از گناهکاران انگشتان خود را در گوش قرار داده، لباس خود را بر سر می‌کشند تا صدای دعوت پیامبر را نشنوند. خداوند از قوم حضرت نوح علیه السلام چنین حکایت می‌کند؛ وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اءصابهم فی اذانهم و استغشوا ثيابهم و اءصروا و استكبروا استكبارا (۱۸۳) و از این قبیل است آیه‌ی اءلا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه اءلا حین یستغشون ثيابهم یعلم ما یسرون و ما یعلنون انه علیم بذات الصدور. (۱۸۴) زیرا این پنهان شدن گاهی به سبب نادانی به عدم انحصار موجود در محسوس و اسطوره نبودن غیب است و گاهی به سبب بیزاری از شنیدن حق، به گونه‌ای که با شنیدن سخنان حق بر بیزاری او افزوده می‌شود، مانند شخص زکام که از بوی مشک گرفته می‌شود. فرموده‌ی حضرت رضا علیه السلام به بعضی از این مطالب اشاره دارد. درباره‌ی کسانی سخن می‌گوید که از انتخاب خدا و اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان رو برگردانده، به اختیار و انتخاب خود تکیه می‌کنند، در حالی که قرآن به ایشان ندا می‌دهد: و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة

سبحان الله و تعالی عما یشرکون (۱۸۵) و نیز می فرماید : اءفلا یتدبرون القرآن اءم علی قلوب اءقفالها . . . (۱۸۶) آنجا که حضرت علیه السلام استدلال می کند که قفل قلب ها و گناهان آن ، ایشان را از تدبر در آیات باز می دارد؛ آیاتی که دلالت می کند بر این که تعیین و نصب امام در دستان آنان و به اختیار ایشان نیست ، در صورتی که اگر در قرآن تدبر کنند، قطعاً در می یابند که تعیین امام علیه السلام به اختیار و انتخاب خداوند سبحان است .

گناه ، حجاب شهود

همان گونه که گناه و پلیدی و چرک و آلودگی و امثال آن عناوینی که در زبان ثقلین آمده است ، از تامل و اندیشه در نظام خلقت و تفکر در آیات تکوینی منع می کند، همچنین انسان را از تدبر در محتوای آیات تدوینی قرآن و استنباط از آن باز می دارد . حضرت رضا علیه السلام در پاسخ کسی که پرسید : چرا که خداوند سبحان محبوب و مخفی است ؟ چنین فرمود : پوشیده بودن از خلق به سبب کثرت گناهان آنان است ، ولی او در هیچ لحظه ای از شب و روز چیزی بر او پوشیده نیست ؛ ان الاحتجاب عن الخلق لکثرة ذنوبهم ، فاءما هو فلا یخفی علیه خافیة فی آناء اللیل و النهار . (۱۸۷) بدین معنا که گناه برای بعضی حجاب مشاهده ی فکری و برای بعضی دیگر حجاب شهود قلبی است . زیرا فطرتی که خداوند، مردم را بر اساس آن آفرید، حق را می بیند و آن را به دیگران نشان می دهد، ولی گناه چون غباری بر آن آینه ی صاف فطرت است ؛ به گونه ای که از سویی حجاب شناخت فطری است و از سوی دیگر مانع شناخت فکری و از سوی سوم مانع شناخت شهودی کامل می شود . از این رو در مباحث گوناگون ، گناه را مانع و پرده دانستن کاملاً صحیح است .

تفاوت جهل و گناه در منع از شناخت قرآن

شاید میان جهل و گناه این تفاوت باشد که جهل مانع شناخت است و گناه مانع اعتراف ؛ جهل پرده ی تعلیم و یاد گیری است و گناه پرده ی تزکیه و پاکسازی ؛ جهل در قلب را به روی حکمت می بندد و گناه در آن را به روی موعظه قفل کرده ، آن را به غفلت فرا می خواند . بدین سان یکی جهل به عقل نظری و دیگری گناه به عقل عملی مربوط می شود؛ با توجه به این که هر دوی آن ها در موارد گوناگون ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و از آن جا که قرآن از طرق گوناگون ارتباط ظریفی نیز میان این راه های مختلف هست ، یعنی حکمت و موعظه ی حسنه و مجادله ی نیکو مردم را به راه خداوند دعوت می کند، هر یک از این راه ها شرطی دارد که سبب تحقق آن می شود و نیز مانعی دارد که تحقق آن را منتفی می سازد . پس جهل سخت ترین مانع در برابر علم و حکمت نظری است و گناه ضخیم ترین حجاب در مقابل موعظه و حکمت عقلی است . چنان که تعصب جاهلی ، دین را نابود می سازد و به شدت از جدال احسن باز می دارد؛ همان گونه که ناشنوایی مانع شنیدن ندای وحی و نابینایی ، پرده ای برای نگاه کردن در قرآن و نیز گنگ بودن ، مانع خواندن آن است ، چنان که سنگینی سینه و تاریکی قلب و خاموشی نفس نیز مانع و پرده ی اعتراف ، و از موعظه پذیری و تزکیه و امثال آن ، از اهداف عالی رسالت ، باز دارنده است . سخن حضرت رضا علیه السلام به این مطلب اشاره دارد : لیکن مردم شوریده عقل گردیدند و از آنجا که نمی دانستند، نسبت به حق کر و کور شدند؛ و لکن القوم تاهو و عموا و صموا عن الحق من حیث لا یعلمون ؛ و این است فرموده ی خدای بزرگ : و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اءضل سبیلاً (۱۸۸) یعنی نسبت به حقایق موجود نایبناست ؛ و ذلک قوله عز و جل : و من کان فی هذه . . . یعنی اعمی عن الحقایق الموجودة . . . مردم در این زمینه اختلاف داشتند، به گونه ای که متحیر و سرگردان شدند و باری نجات از تاریکی به تاریکی پناه آوردند؛ بدین گونه که خداوند را با صفات خودشان وصف کردند و بیش از پیش از حق دور شدند، ولی اگر خدای بزرگ را به صفات ویژه ی خودش و مخلوقات را به صفات خودشان می ستودند، قطعاً با فهم بیش تر و یقین فزون تر سخن می

گفتند و اختلاف پدید نمی آمد، ولی چون اسباب سرگردانی خود را خواستند، در مانده شدند، با آن که خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند؛ و انما اختلف الناس فی هذا الباب حتی تا هوا و تحیر و طلبوا الخلاص من الظلمة بالظلمة فی وصفهم الله بصفة انفسهم، فازدادوا من الحق بعدا؛ و لو وصفوا الله عز و جل بسفاته و وصفوا المخلوقين بصفاتهم لنالوا بالفهم و اليقين و لما اختلفوا، فلما طلبوا من ذلك ما تحيروا فيه ارتبكوا و الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم . (۱۸۹) از این بیان شریف حضرت بر می آید : چنان که گوش و چشم و حواس ظاهری دچار نابینایی و ناشنوایی و تحیر می گردند، قلب و بصیرت و دیگر مشاعر باطنی نیز گرفتار این عوارض می شوند و نادانی به تحیر و دوری از حق در شناخت خداوند می انجامد؛ خداوندی که موجود مطلق و به دنیا و آخرت محیط است و بی مانند و فاقد شریک و نیز بدون دومی است ؛ بدین معنا که او را استواری داده ، یاری اش رساند و نگهداری اش کند . چون جهان هستی نیازمند کسی است که آن را استوار سازد و نگه دارد؛ ولی آفریدگار غنی محض هیچ نیازی ندارد . غرض از آن که ، برای شناخت قرآن از غیب سخن می گوید، شرطی وجود دارد و نیز مانعی که از شناخت جلوگیری می کند و انسان های جاهل با اخلال در شرط شناخت ، سرگردان و نابینا و ناشنوا می گردند؛ لیکن اگر شرایط را فراهم آورند، قطعاً به فهم و یقین می رسند . سخن حضرت رضا علیه السلام فواید بسیاری را در بر دارد که در مباحث آینده به آن اشاره می شود؛ ان شاء الله . تقوا شرط گشوده شدن درهای روزی عینی و علمی از محتوای فرمایش حضرت رضا علیه السلام و قرآن استفاده می شود که نزول برکات عینی و علمی در گرو تقوا و خالص ساختن عمل برای خداوند است و با گناه و رو برگرداندن از ذکر و یاد خدا، برکات نیست می شود . پس ، همان گونه که تقوا شرط باز شدن درهای رزق عینی است ؛ و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء و الارض و لكن کذبوا فاءخذناهم بما كانوا یکسبون (۱۹۰)، شرط گشوده شدن درهای رزق علمی نیز است ؛ ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا (۱۹۱) نیز تکذیب و طغیان ، مانع باز شدن درهای غیر رزق عینی است ؛ و لكن کذبوا فاءخذناهم بما كانوا یکسبون (۱۹۲) همچنین مانع باز شدن درهای رزق علمی است که مهم ترین و سودمندترین آن شناخت قرآن است ؛ ساء صرف عن اياتی الذین یتکبرون فی الارض بغير الحق و ان یروا کل ایه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشدا لا یتخذوه سبیلا- و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا- ذلک بآئناهم کذبوا بآیاتنا و كانوا عنها غافلین (۱۹۳) و صرف الله قلوبهم بآئناهم قوم لا یفقهون . (۱۹۴) این همان قفل قلب است که مانع تدبر در قرآن می شود . حضرت رضا علیه السلام برای بیان این که منصب امامت از طریق نصب و تعیین است ، نه از روی اختیار و وکالت به این فرموده ی خداوند استدلال می فرمایند : اءفلا یتدبرون القرآن علی قلوب اءقفالها . (۱۹۵) زیرا ظهور آیه در این است که قلب دارای قفلی است که از درک حق و شناخت قرآن جلوگیری می کند . شاید از این آیه ی کریمه نیز چنین استفاده شود که محرومیت از رزق علمی مربوط به قفل و بستگی قلب است ، نه این که در رحمت الاهی بسته باشد . چون این در همواره باز است و همیشه فیض علمی چون فیض عینی از آن فرود می آید . پس تفاوت از ناحیه ی گیرنده ی فیض است ، نه فیض رسان . زیرا خداوند دائم الفیض بر مردمان است ؛ هر چند گناهکار قلب بسته از آن محروم است . چنین گناهکاری به میزان علمی خود شادمان است و گمان می برد که درست عمل می کند، ولی در حقیقت در حجابی به سر می برد که از آن بی خبر است و این حجاب با سوء اختیار خود دریافت کننده ی فیض پدید آمده است ؛ بیان این مطلب در آینده می آید .

چگونگی استناد مهر خوردن قلب ها به خداوند

هر موجودی که وجودش عین ذاتش نباشد واجب الوجود نباشد باید علتی داشته باشد که آن را پدید آورد و بدون آن تحقق نمی یابد و هر سببی چون کلیدی است که مسبب خود را می گشاید و بدون آن کلید گشایشی نیست ، بلکه بسته بودن است و نیز سلسله ی اسباب به مسبب نهایی و خداوند سبحان می رسد که کلید باز و بسته کردن آسمان ها و زمین در دست اوست . از این رو

هر گاه کاری را اداره کند، آن را وسیله ی سبب آن که کلید خاص است، عملی می کند و اگر چیزی را اراده نکند، در سبب مخصوص آن را باز نمی کند و هیچ کس توان برگرداندن خواستن یا نخواستن او را ندارد؛ و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو . (۱۹۶) بدین معنا که خزانه ها و نیز کلیدهای غیبی آن ها برای خداوند مشهود است و تحت قدرت اوست ؛ و هو الفتح العلیم . (۱۹۷) به گنجینه و به کلید آن و مورد لزوم گشودن یا نگشودن آن آگاه است ؛ له مقالید السموات والارض یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر انه بکل شیء علیم (۱۹۸) و ما یفتح الله للناس من رحمۃ فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده و هو العزیز الحکیم . (۱۹۹) زیرا ظهور آیه در این است که اراده ی خدای متعالی مطلقا نافذ است ، بدون آن که کسی اراده اش را تغییر دهد و نیز گشایش ، امری وجودی است که سبب فرستادن رحمت می گردد و مقابل آن ، امساک یعنی نفرستادن فرستادن هیچی و پوچی و امثال آن مراد نیست است که امری سلبی است . پس هر گاه بخواهد درهای گنجینه های خود را می گشاید و هر گاه بخواهد از فرستادن رحمت خودداری می ورزد . این امور از آیات گوناگون قرآن کریم استفاده می شود، شاید در مباحث آینده به آن اشاره شود .

عینیت اراده ی خداوند با حکمت و صواب

مراد از این سخن آن است که قلب به جهت آن که دارای ویژگی هایی است ، امری ممکن و نیازمند به سبب است . پس باید سبب خاصی داشته باشد که به وسیله ی آن قلب گشایش یابد و از خیرات فیض برد . زیرا بدون آن سبب گشوده نمی شود و از فیوضات محروم می گردد و این ، همان سببی است که کلید قلب و کلید اوصاف کمالی است و به دست خداوند سبحان است . بنابراین ، اگر خداوند اراده کند که قلب را بگشاید، آن را باز می کند و علم و ایمان و امثال آن را در آن می افکند، و گرنه بر آن مهر می زند و آن را قفل می کند و از معرفت و شناخت آیات و امثال آن باز می دارد . همه ی این امور به مشیت اوست که عین حکمت و صواب است و هرگز در آن ظلم و گزافه ای وجود ندارد .

اختیار دار گشادگی سینه و بسته شدن آن

هر چند گناهکار محبوب و قلبش در پس برده است ، چنان که خودشان اعتراف می کنند؛ و قالوا قلوبنا فی اءکنه مما تدعونا الیه و فی اذاننا وقر (۲۰۰)، ولی این امر به دست خداوند است ؛ و جعلنا علی قلوبهم اءکنه اءن یفقهوه و فی اذانهم وقر (۲۰۱) و نیز قلبش به مهر الاهی مهر خورده است ؛ اءفراءیت من اتخذ الیه هویه و اءضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه . (۲۰۲) پس چنین نیست که قلب گناهکار خود به خود مهر خورده باشد یا این که خود یا فرد دیگری از موجودات امکانی در مهر زدن او دخالت داشته باشد . زیرا صورت یکم - مهر خوردگی خود به خود و بدون هیچ سببی حاصل شود - با نظام علی و معلولی حاکم بر کل جهان ناسازگار است . چون هر موجودی که وجود یا عدمش عین ذاتش نباشد و به تعبیر دیگر واجب الوجود یا ممتنع الوجود به ضرورت ازلی نباشد بلکه ممکن الوجود باشد، چنین موجودی در هر دو حالت وجود و عدم ، به سببی تکیه می کند که او را هست سازد یا او را در عدم بگذارد . پس همان گونه که گشایش قلب و شرح صدر بدون سبب نیست ، مهر خوردن بر قلب و تنگی سینه نیز بدون سبب نیست . فرض دوم - استناد مهر خوردگی به خود گناهکار یا فرد دیگری از موجودات عالم امکان بدون آن که به خداوند سبحان برسد - نیز با اصل مسلم نظام علت و معلول ناسازگار است ؛ یعنی اصل لزوم منتهی شدن سلسله علت های وجودی به مسبب الاسباب بالذات و نیز لزوم قطع سلسله علت های فاعلی عدمی به خداوند متعالی بالعرض . زیرا شدنی نیست که وجود چیزی به علل طولی مستند باشد که انتهای آن خدای متعالی است ، ولی عدم آن چیز به نبودن عللی مستند نباشد که فرجام فقدان آن ها خودداری از فیض و صادر نشدن فیض از خداست . چون هر چیز سبب خاصی دارد که کلید آن چیز است و همه ی کلیدها

به دست خداوند سبحان است. پس فتح و گشایش به افاضه‌ی خداست، همان گونه که ختم و مهر زدن نیز به سبب امساک خداوند از فیض است و همه‌ی این موارد به جهت مشیت حکیمانه‌ی اوست که اقتضایش چنین است که ابتدائاً هیچ کس گمراه نمی‌شود و هرگز بر قلب کس مهر زده نمی‌شود و قلب کسی در پس پرده نمی‌رود، مگر به جهت مجازات و عقوبت؛ بر خلاف هدایت الاهی و شرح صدر از جانب او و نیز دیگر نعمت‌های بزرگ الاهی که هم عنوان جزا و پاداش حسن دارد، هم منت و نعمت ابتدایی و لطف اوست که بدون در نظر داشتن عمل پیشین بنده، به او عطا می‌شود؛ هر چند همه‌ی نعمتها و منتهای الاهی ابتدایی است و نعمت‌ها در عوض عملی از ناحیه‌ی بنده، داده نمی‌شود، بلکه خداوند بدون در نظر گرفتن چیزی بر بندگانش منت می‌گذارد. بدین سان معنای آیه‌ی فَمَنْ يَرِدِ اللَّهَ اِنَّ يَهْدِيهِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ و مَنْ يَرِدْ اَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰۳) روشن می‌گردد. زیرا ظهور این آیه در آن است که تنگی سینه مانند شرح آن، به دست خداوند سبحان است، چنان که ظهور آیه در این است که شرح صدر نعمت الاهی مطلق است که مشروط به استحقاق نیست. زیرا گاهی شرح صدر پس از ریاضت و عمل صالح حاصل می‌شود و گاهی پیش از عمل صالح به دست می‌آید.

کیفر دهی با گرفتگی سینه

تنگی سینه عقوبت و مجازاتی الاهی است که مشروط به عمل ناشایست است؛ یعنی کس که پس از تمام شدن حجت رسا بر وی، از یاد خداوند رو می‌گرداند و خداوند نیز به او مهلت توبه و برگشتن به سوی مبدء فاطر بدیعتش را می‌دهد، ولی با سوء اختیار خود بر این اعراض پا می‌فشارد، در چنین وضعی خداوند سینه‌اش را تنگ می‌سازد و این پلیدی را بر او می‌نهد. چون او دیگر ایمان نمی‌آورد؛ کَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰۴)، بدین معنا که تنگی به سینه و پیرو آن، گمراهی نوعی پلیدی است که به دست خداوند نهاده می‌شود، ولی خداوند این پلیدی را تنها بر کسانی می‌نهد که ایمان نمی‌آورند. چون رجس پیامد عمل ناشایست ایشان و عقوبت و مجازاتی برای آنان است.

ویژگی جهل مقابل علم

اموری از قبیل قرار دادن پلیدی در انسان و نیز تنگ ساختن سینه و گمراه کردن فرد، اموری وجودی نیستند که خداوند آن‌ها را افاضه کند، بلکه صرفاً به معنای امساک رحمت و باز نکردن درهای نعمت است؛ و ما يَمْسُكُ فَلَا مَرْسَلٍ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ . . . (۲۰۵) از این رو استناد فعل انجام دادن به این عناوین نشانه‌ی حقایق وجودی بودن آن‌ها نیست. زیرا وجودی یا عدمی بودن چیزی، یعنی در عالم موجود است یا فقط از امری وجودی انتزاع شده است، مسئله‌ای عقلی و نیازمند برهان عقلی است که برای هر دو طرف، وجود یا عدم، بیان می‌شود. برای مثال، جهل مقابل علم امری عدمی است؛ یعنی جهل عدم علم است به چیزی. پس اگر در عرف گفته می‌شود: فلانی جاهل است یا جهل به او رسید یا به جهل مبتلا شد، نمی‌توان نتیجه گرفت که جهل امری وجودی است. زیرا مسئله عقلی است نه لفظی. افزون بر آن که، اگر عرف هم از عدمی بودن بعضی از صفات اطلاع یابد، به آن امور بسان امور سلبی می‌نگرد و نفسی را در ضمن آن لحاظ می‌کند. در این صورت، هر چند از نظر عرف قضیه‌ی فلانی جاهل است موجب‌ی محصله است جمله به صورت اثباتی بیان می‌شود، ولی در حقیقت قضیه‌ی موجب‌ی معدولۀ المحمول است که در آن محمول به معنای نفی و عدم علم است. اکنون که روشن شد برای فهم دقیق قرآن، شرط زمینه ساز و مانع باز دارنده وجود دارد و نیز روشن شد که جهل و گناه و هر چه به این دو مربوط می‌شود، مانع تدبیر و اندیشه در قرآن و پرده‌ای در برابر فهم عمیق آن است، معنای این سخن الاهی آشکار می‌شود: فَمَا لَهُوَ لَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۲۰۶) و لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا (۲۰۷)

و و لکن المنافقین لا یفقهون (۲۰۸) و و طبع الله علی قلوبهم فهم لا- یعلمون (۲۰۹)، چنان که حضرت رضا علیه السلام به بعضی از این آیات و مشابه آن‌ها، استدلال کردند.

پلیدی مانع تدبر و تفقه

آنچه انسان را از تدبر در قرآن باز می‌دارد و انسان را از قرآن گریزان می‌کند و او را نسبت به آن منزجر و از فهم آن جلوگیری می‌کند، از رجس و پلیدی است؛ هر چند شاید فرد آلوده، به ظاهر در قرآن تدبر کند یا آن را بشنود و به آن گوش فرا دهد، ولی از آن بهره‌ای نمی‌برد و هر کس به اندازه‌ی ابتلایش به این رجس، از فهم و درک آن محروم است. هر کس به طور کلی از پلیدی و از همه‌ی انواع رجس، در علم و در عمل، پاک باشد، قطعاً در قرآن می‌اندیشد و حقیقتاً آن را درک می‌کند. به راستی عترت طاهره علیه السلام همان کسانی هستند که به طور کلی خداوند، پلیدی را از آنان زدوده، چنان آنان را پاک کرده است که هیچ شائبه رجسی در آنان نیست. چنان که خدای متعالی از این فیض دائمی با صیغه‌ی مضارع یاد می‌کند که نشانه‌ی استمرار است. پس، آیه دلالت می‌کند که خداوند همواره این سروران را شرح صدر داده، قلوب این پیشوایان را گشوده، فضل دائمش را بر این والیان فرستاده، پلیدی را از ایشان زدوده، ایشان را پاک گردانیده است. آری معصومان علیهم السلام کسانی هستند که به همه‌ی شرایط شناخت قرآن آراسته، از همه‌ی موانع شناخت آن پیراسته‌اند. از این رو، قرآن را به گونه‌ی بایسته می‌شناسند و به سان شایسته در آن می‌اندیشند و نیز به نحو شایسته قرآن را مس می‌کنند. اینان راسخان در علم و درهای حکمت و روشنایی بخش ظلمت هستند. در حقیقت، آنان مایه‌ی حیات علم و مرگ جهل، و اساس دین و پایه‌ی یقین‌اند و ایشان بزرگان ایمان و گنجینه‌های خدای رحمان و امینان خداوند بر بندگانش هستند و نیز بر پا دارندگان حق در قلمرو زمین و شاهدان بر خلق و استوانه‌های الهی و شناسانندگان خداوند برای بندگان‌اند، کسانی که ستون حق را به پا داشته، سپاه باطل را شکست داده‌اند. حضرت رضا علیه السلام از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌فرمایند: من از کسانی هستم که خداوند در کتابش فرمود: آنان هدایت یافتگان هستند، از هدایتشان پیروی کن؛ *إنا من الذین قال الله فی کتابه: أولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده* (۲۱۰) و نیز حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که شدت و سختی به شمار روی می‌آورد، به واسطه‌ی ما از خداوند کمک بگیرید و این فرموده‌ی خداوند است که برای خداست اسمای نیکو، پس او را با آن‌ها بخوانید: *اذ نزلت بکم شده فاستعینوا بنا علی الله، و هو قول الله عز و جل: و لله الاءسماء الحسنی فادعوه بها* (۲۱۱) نیز درباره‌ی آیه‌ی *یا ائیها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین* (۲۱۲) حضرت رضا علیه السلام فرمودند: صادقین همان ائمه‌اند و صدیقون کسانی هستند که به طاعت ایشان مفتخرند؛ *الصادقون هم الاءئمه و الصدیقون بطاعتهم*. (۲۱۳) همچنین درباره‌ی آیه‌ی: *وعلامات و بالنجم هم یهتدون* (۲۱۴) حضرت رضا علیه السلام فرمودند: *ما علامات هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ستاره است؛ نحن العلامات و النجم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم*. (۲۱۵)

بهشت دوم: تفاوت تدبر در قرآن و به سخن در آوردن آن

تفاوت تدبر در قرآن و به سخن در آوردن آن

در بوستان یکم شرایط و موانع شناخت قرآن بیان گردید و روشن شد که قرآن ریسمان الهی است که یک طرف آن به دست خداوند سبحان و طرف دیگرش به دست مردم است و محتوای آن مرزی نداشته، قلمروش محدود نمی‌گردد و مسلم است که شناخت چنین کتابی درجاتی دارد که به مراتب خود کتاب مربوط می‌شود، و هر که دارای شرایط عمومی بوده، از موانع پیراسته

باشد، بر تدبیر در قرآن و استنباط عقاید درست همراه با برهان های عقلی قرآنی و نیز روشن ساختن احکام عملیه و امثال آن توانمند می گردد. ملاحم و اخبار غیبی و تاءویل و آن چه به این امور بر می گردد، از آن دسته علوم قرآنی است که از الفاظ استنباط نمی شود و از ظاهر اقوال روشن نمی گردد و صورت عبارات از آن حکایت ندارد و اشاره به آن ارشاد نمی کند. از این رو، با صرف تدبیر به آن ها نمی توان دست یافت. زیرا شخص متدبیر تنها به مقداری دست می یابد که ظاهر آیات بدان دلالت دارد، حتی اگر بعضی از آیات را به بعضی دیگر ضمیمه کند و آن را مفسر آن بعض دیگر قرار دهد؛ اما آن چه از حوزه ی ظهور الفاظ بیرون باشد، برای وی استنباط پذیر نیست. چون شخص متدبیر در منطوق الفاظ قرآن غور می کند، ولی در باطن آن که غیر از الفاظ آن است، توان تاءمل ندارد.

توانمندی معصوم بر استنباط قرآن

قرآن مانند انسان بسیار خردمندی است که اسرار گونه گونی را در درون دارد و آن ها را تنها برای خواصی از یاران رازدارش آشکار می کند و با مردم تنها درباره ی بعضی از مسائل سودبخش به حال آنان سخن می گوید و مردم نیز به همان اندازه که سخن گفته است، بهره مند می شوند؛ در حالی که از باطن وی غافلند و نمی دانند که در گنجینه ی سینه او چیست؛ ولی اصحاب سر می دانند که وی حامل اسراری است. از این رو پی در پی از او می پرسند تا آن چه را در باطن دارد، آشکار کند و ضمیر را از غیب به سوی شهادت بیرون آورد یا یارانش را به سمت باطنش ره بنماید و آنان را از ظاهر به باطن سیر دهد و از عالم شهادت به عالم غیب بالا برد، تا آن که بر نهان ضمیرش آگاهی یابند. آنگاه با کمک گرفتن از آگاهی های پیشین سؤالات دیگری را بازگو می کنند و آن معلومات را نردبانی برای رسیدن به مجهولات قرار می دهند و هم چنان به این سیر ادامه می دهند تا باطن آن را چون ظاهرش و سیرتش را مانند صورتش و قلبش را چون قالبش و تاءویلش را مانند تفسیرش و متشابهش را مثل محکمش و غیبش را نظیر شهادتش بشناسند. تفاوت بنیادین فهم قرآن به وسیله ی تدبیر در آن و نیز فهم آن به واسطه ی استنباط در این نکته نهفته است. چون متدبری که توان به سخن در آوردن را ندارد، چون تشنه ای است که فقط قدرت استفاده از آب چشمه ی جاری بر روی زمین را دارد، ولی توان دستیابی به سایر آب های زیر زمینی را ندارد؛ بر خلاف پرسشگر که مانند تشنه ای است که به خزینه های آبی زمین آگاه است و از طریق آگاه است و از طریق حفر آن، آب زیر زمینی را بر روی زمین آورده، آب را کد را جاری می سازد و موجودات زنده ی زمین را با آن سیراب می کند. از آنجا که میان ظاهر جاری و باطن پنهان پیوند کاملی هست، متدبری که قدرت پرسش گری ندارد، به فکر خودش نمی تواند بسنده کند و از پرسش گر و استنباط کننده ی توانمند روی گرداند و از او بهره نبرد، چنان که بعدا روشن خواهد شد. ریشه تفاوت در آن است که قرآن مجید مردم را به تدبیر در خود فرا می خواند و به آن تشویق می کند، چنان که ترک تدبیر را نکوهیده، دوری از قرآن را سرزنش می کند؛ اءفلا یتدبرون القرآن اءم علی قلوب اءقفالها. (۲۱۶) از این آیه بر می آید: قلبی که از جهل و گناه و دیگر قفل ها پیراسته باشد، بر تدبیر در قرآن توانمند است. گفتنی است: قرآن عینی و امام معصوم علیه السلام از قرآن علمی و نیز قرآن عملی از ایشان جدا نیست. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: قرآن با مردم سخن نمی گوید و مردم نیز قدرت سخن گویی با او را ندارند؛ تنها کسی که بر این امر قدرت دارد و قرآن نیز با او سخن می گوید، همان امام معصوم علیه السلام است؛ خداوند، هنگامی رسول خدا را برای هدایت مردم فرستاد که از حضور پیامبران زمان زیادی گذشته بود و ملت های جهان به خواب طولانی فرو رفته بودند و تار و پود حقایق از هم گسسته بود، محتوای رسالت او برای مردم تصدیق کتاب های آسمانی پیش بود و نوری که باید از آن پیروی کنند، همان نور قرآن است. پس، آن را به سخن آرید، گر چه هرگز با زبان عادی سخن نمی گوید؛ اما من از سوی شما را آگاه می سازم: بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته، داروی بیماری ها و نظم و حیات اجتماعی شما بیان شده است؛ اءرسله صلی الله علیه و آله و سلم علی حین فتره من

الرسول، و طول هجعه من الاءمم و انتقاض من المبرم، فجاءهم بتصدق الذي بين يديه، والنور المقتدى به. ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق، و لكن اءخبركم عنه: اءلا- ان فيه علم ما ياءتى، و الحديث عن الماضى و دواء دائكم و نظم ما بينكم. (۲۱۷) ظهور كلام حضرت عليه السلام در اين است كه قرآن مقتداى نورانى است و تاريخى در آن راه ندارد، ولى به جهت شدت نورانيت و اشراقش، انسان ها توان نظر كردن كامل در آن را ندارند، مگر انسان كامل معصوم عليه السلام كه ميان او و خداوند سبحان عود نورى وجود دارد.

مانع استنطاق

شدت نورانيت و تلاؤل قرآن است كه مردم، تنها از پشت حجاب و پرده ي الفاظ و مفاهيم و صورت هاى ذهنى و امثال آن به قرآن مى توانند بنگرند. از اين رو به ملاحم و اخبار غيبى مستور در باطن آن آگاهى ندارند. زيرا آگاهى بر اين مطالب در گرو عبور از مرحله ي تدبر و رسيدن به مرحله ي به سخن در آوردن قرآن است و چگونه اين عمل برايشان مىسر شود؟ از طرف ديگر، آگاهى از باطن قرآن، در گرو پايين آمدن قرآن از مقام سر به جايگاه ظهور و سخن گفتن از آن چيزى است كه در نهان خود دارد؛ چگونه نااهل به اين حقيقت راه مى يابد؟ سبب اين حجاب فاصله ي شدت نورانيت قرآن و ضعف عقل هاى مردمى است كه نهايت بهره ي ايشان از قرآن، تدبر در آن است و از به سخن در آوردن قرآن كه در گرو طهارت است، بهره اى ندارند. زيرا ظاهر قرآن زيبا و منظم است و با تدبر فهميده مى شود، ولى باطنش عميق و دور از دسترس است؛ مگر اين كه قرآن را به سخن در آورد. با اين حال، عمق باطن آن از تدبر در ظاهر زيبايش و استدلال به آن مانع نمى شود. امير المؤمنين عليه السلام مى فرمايد: اى پرسشگرى كه از صفات خداوند پرسيدى، بنگر به آنچه قرآن از صفات خداوند والا به تو مى نماياند؛ به آن اقتدا كن و از نور هدايتش بهره جو؛ فانظر اءياها السائل، فما دللك القرآن عليه من صفته تعالى فائتم به و استضىء بنور هدايته. (۲۱۸) چون اقتدا به معانى قرآن نشانه ي حجيت ظاهر آن و نيز امكان تدبر در آن استنباط ظواهر آن از قرآن است. از اين رو، مردم را به انديشيدن در آن فرا مى خواند؛ قرآن را بياموزيد كه آن بهترين سخن است و در آن بينديشيد كه آن بهار قلب هاست و از نورش شفا جوييد كه آن شفای سينه هاست؛ آن را نيكو بخوانيد كه سودمندترين قصه هاست؛ ... و تعلموا القرآن فاءنه اءحسن الحديث و تفقهوا فيه. فانه ربيع القلوب، و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور و اءحسنوا تلاوته فانه اءنفع القصص. (۲۱۹) چنان كه مردم را به بهره بردن از نصايح آن و هدايت به وسيله ي آن و گوش فرا دادن به سخنان صادق آن تشويق مى كند؛ بدانيد كه قرآن نصيحت كننده اى بى غرض، و هدايت گرى دور از گمراه ساختن و سخنگوئى صادق است. هيچ كس با آن همنشين نمى گردد، مگر آن كه چيزى به او افزوده يا چيزى از او كم شود: زياده اى در هدايت و كاستى در ضلالت ...؛ و اءلموا اءن هذا القرآن هو الناصح الذى لا يغش و الهادى الذى لا يضل و المحدث الذى لا يكذب و ما جالس هذا القرآن اءحد الا قام عنه بزيادةء او نقصان؛ زيادهء فى هدىء او نقصان من عمى ... (۲۲۰) از آن جا كه تدبر در قرآن مورد ترغيب و نيز استنباط احكام از قرآن براى مردم شدنى و پسنديده است، حضرت على عليه السلام امام حسن و امام حسين عليه السلام و همه ي فرزندان و اهل خود و هر كه را سخنانش به او برسد، به تقواى الاهى و نظم در امور (۲۲۱) و اصلاح ميان افراد و عمل به قرآن سفارش مى كند؛ عملى كه بستگى به تدبر و استنباط احكام از آن دارد؛ خدا را خدا را درباره ي قرآن رعايت كنيد، مبدا ديگران در عمل به آن از شما پيشى گيرند؛ و الله الله فى القرآن، لا يسبقكم بالعمل به غيركم. (۲۲۲) آرى، ميزان فهم با تدبر در قرآن كم تر از ميزان فهم به وسيله ي پرسشگرى از آن است. زيرا متدبر بيش از آن چه از غيب به شهادت جوشيده است، بهره نمى برد، در حالى كه پرسشگر قرآن، آنچه را در گنجينه ي غيب است، تا عالم شهادت استنباط و بيرون مى كشد، به گونه اى كه او غيب را مى بيند و ديگران نمى بينند. چون قرآن تنها با كسى كه توانايى سخنگوئى با آن را داشته، سخنانش را مى شنود، پنهانى سخن مى گويد و مخفيانه نجوا مى كند. هر چند قرآن با

کسانی که دارای شرایط تدبر و نیز فاقد موانع آن هستند، با ظاهری زیبا سخن می گوید، ولی باطن عمیق آن در برابر ایشان خاموش بوده، سخن تازه ای نمی گوید و باب این حدیث تازه را تنها با کسانی می گشاید که آن را به سخن در آورند؛ یعنی قرآن با هر که قدرت و صلاحیت آن را داشته باشد که باطن پنهان آن را به سخن در آورد، سخن می گوید. از این جهت امیر المؤمنین علیه السلام قرآن را چنین می ستاید: ... قرآن امر کننده و نهی کننده است. خاموش و سخنگو و حجت خدا بر خلق اوست؛ فالقرآن آمر زاجر و صامت ناطق، حجة الله علی خلقه ... (۲۲۳)

انسان کامل، مترجم قرآن

چنان که گذشت گویا کننده ی قرآن علمی باید خود قرآن عینی باشد تا به سخن در آوردن قرآن برای او آسان بوده، توان شنیدن مناجات قرآن و گوش دادن حدیث نفس را داشته باشد و این قرآن عینی همان عترت طاهره ای هستند و هنگامی که مردم هدایت را پیرو خواشه های نفس کردند، آنان خواهش های نفس را فرمانبردار هدایت ساختند و زمانی که مردم قرآن را تابع راء خود کردند، آنان اندیشه ی خود را پیرو قرآن ساختند. قرآن در عین حال که با تدبر کنندگانش با ظاهری سخن می گوید که برایشان حجت است، باطن خود را در برابر آنان خاموش می گذارد. پس ناچار باید مترجمی داشته باشد که آن را گویا ساخته، باطنش را از غیب به شهادت در آورد. از این رو حضرت علی علیه السلام می فرماید: این قرآن خط پنهانی است در میان دو جلد که با زبان سخن نمی گوید و باید مترجمانی داشته باشد و فقط مردانی هستند که از آن سخن می گویند ...؛ هذا القرآن انما هو خط مستور بین الدفتین، لا ينطق بلسان، ولا بد له من ترجمان، و انما ينطق عنه الرجال ... (۲۲۴) مراد امام علیه السلام رد حجیت ظاهر قرآن نیست، و گرنه برای دشمنان از قرآن دلیل و حجت نمی توان آورد. افزون بر آن که رد حجیت ظاهر با این سخن قرآن ناسازگار است که تدبر در آن و استنباط از آن را روا شمرده است و خبر مخالف قرآن پذیرفتنی نیست، چنان که از حضرت رضا علیه السلام نقل خواهد شد. پس مراد امام علی علیه السلام آن است که بعضی از مطالب قرآن آشکار است و با تدبر، آن ها را می توان دریافت، ولی بعضی دیگر ظهور ندارد و در بطن آن است و تنها از طریق گویا ساختن قرآن به آن ها می توان رسید و این گویا ساختن تنها در توان مفسران الهی یعنی انسان کامل معصوم است؛ ... این قرآن است؛ پس آن را به سخن در آورید و هرگز سخنی نمی گوید، ولی من از آن به شما آگاهی می دهم؛ ... ذلك القرآن فاستنطوه و لن ينطق و لكن اءخبركم عنه. (۲۲۵)

ضرورت رجوع مردم به امام

عترت طاهره کسانی هستند که بر گویا ساختن قرآن و شنیدن نجوای آن و آگاهی بر باطن پنهان آن توانمندند و مفسران و مترجمان حقیقی قرآنند و بر مردم واجب است که چون قرآن، به ایشان نیز رجوع کنند. چون این دو معصوم و قرآن هرگز از یکدیگر جدا نمی گردند. از این رو حضرت علی علیه السلام می فرماید: کجا می روید و چگونه باز گردانده می شوید، در حالی که علم ها استوار و نشانه ها آشکار و چراغ های روشن بر پاست؟ چنین سرگردان به کجا می روید؟ چرا سرگشته و متحیرید، در حالی که عترت پیامبران در میان شما هستند و آنان زمام های حق و پرچم های دین و زبان های صدق هستند؟ پس آنان را در بهترین جایگاه قرآن جا دهید و چون تشنگان سوزان بر این چشمه ها هجوم آورید؛ فاءین تذهبون و اءنی تؤفکون و الاءعلام قائمه و الآیات واضحه و المنار منصوبه؟ فاءین یتاه بکم؟ و کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم اءزمه الحق و اءعلام الدین و اءلسنه الصدق؟ فاءنزلوهم باءحسن منازل القرآن و ردوهم ورود الهمیم العطاش. (۲۲۶) راز انحصار عترت طاهره علیهم السلام در مترجم و گویا گر بودن قرآن آن است که میان درجات قرآن امتیازاتی هست، ولی منزلت عترت طاهره علیهم السلام بهترین جایگاه قرآن است. زیرا درجات قرآن عبارت است از بالا-ترین مرتبه یعنی پیشگاه خداوند حکیم علیم تا پایین ترین مرتبه یعنی عالم لفظ.

عبارت عربی آن نیکو است، ولی به ناچار میان مراتب آن تفاوت هایی است؛ به گونه ای که بالاترین مرتبه نیکوترین آن است. زیرا به خداوند علیم حکیم نزدیک تر است.

جایگاه معصومان همراه با نیکوترین جایگاه قرآن

عترت طاهره علیهم السلام رازهای نهانی قرآن را می دانند و بر گویا ساختن اخراج غیب آن به شهادت توانمندند. زیرا جایگاه ایشان همان برترین جایگاه قرآن است و از تمایز میان فهم قرآن از طریق تدبر و درک آن از طریق استنتاج، معنای فرموده ی حضرت رضا علیه السلام روشن گردد. در جلسه ای مأمون از حاضران پرسید: معنای آیه ی: ثم اءورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا (۲۲۷) را برای من بازگو کنید. علما در پاسخ او گفتند: منظور خداوند همه ی امت است. مأمون گفت: ای ابا الحسن شما چه می گوئید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمودند: سخن آنان را نمی پسندم، بلکه می گویم: مراد خدای بزرگ از این آیه عترت طاهره اند؛ لا-ءقول كما قالوا، و لكن اءقول: اءراد الله تبارك و تعالى بذلك العتره الطاهره. مأمون گفت: چگونه مراد عترت باشد، بدون در نظر گرفتن امت؟ حضرت رضا علیه السلام پاسخ دادند: اگر امت مراد باشد، باید همه آنان به بهشت بروند. به دلیل فرموده ی خداوند؛ برخی از آنان بر خود ستم می کنند و برخی دیگر میانه رو و گروه سومی به توفیق الاهی جزو پیشتازان صحنه های زیبایی ها هستند، این است همان تفضل بزرگ. سپس ایشان را در بهشت قرار داد و بهشت قرار داد و فرمود: باغ های جاویدانی که در آن در آیند. پس وراثت تنها برای عترت طاهره است؛ لو اءراد الائمة لكانت باءجمعها فی الجنة لقول الله: فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبير (۲۲۸) ثم جعلهم فی الجنة فقال عز و جل: جنات عدن یدخلونها فصارت الوراثة للطاهره لا لغيرهم. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: ایشان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتابش چنین می ستاید: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. (۲۲۹) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی آنان فرمود: من دو چیز گرانبها میان شما و ا می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت، این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی گردند تا بر کنار حوض نزد من آیند. پس مراقب باشید که پس از من چگونه با این دو رفتار خواهید کرد. ای مردم، شما به ایشان علم نیاموزید. زیرا اینان از شما داناترند؛ هم الذین وصفهم الله فی کتابه، فقال: انما یرید الله... و هم الذین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، اءنظروا کیف تخلفونی فیهما، یا اءیها الناس لا تعلموهم فانهم اءعلم منکم... در پایان حضرت رضا علیه السلام فرمود: خدای عزیز جبار در کتاب محکمش عترت را بر مردم برتری داده است؛ ان الله العزیز الجبار فضل العتره علی سائر الناس فی محکم کتابه. مأمون گفت کجای کتاب خدا آمده است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمودند: در این فرموده ی خدای متعالی: ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین * ذریه بعضها من بعض... (۲۳۰)

عترت، وارثان قرآن

حضرت رضا علیه السلام برای اثبات این که عترت طاهره علیهم السلام وارثان قرآن و برگزیدگان الاهی و کسانی هستند که در تقسیم غنائم کنار خداوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سهم می برند، به آیات متعددی استدلال فرمودند؛ مانند: انما غنمتم من شیء فاءن الله خمسہ و للرسول و لذی القربی (۲۳۱) و نیز در برابر اطاعت مردم از ایشان با خدا و رسول به آیه ی: اءطیعوا الله و اءطیعوا الرسول و اءولی الاءمر منکم (۲۳۲) و در تساوی ولایت خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره علیهم السلام به آیه ی: انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوٰه و هم راکعون (۲۳۳) استناد کرده است. آری شگفت آور است که خداوند نعمت های بزرگی بر اهل این بیت عطا کرده است؛ هنگامی که سخن از

صدقه به میان می آید، خداوند خود و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان را از بهره بردن از صدقه منزّه می داند و می فرماید: انما الصدقات للفقراء... (۲۳۴) پس مباحث پیش گفته توضیحی برای این کلمات نورانی رضوی است که درود خدا و ملائکه اش بر گوینده ی آن ها باد. از آن رو که پرسشگری از قرآن نسبت به تدبیر در آن امتیاز دارد و نیز تدبیر کننده در آن صرفاً مانند شنونده است و توان سخن گویی با قرآن و گویا ساختن آن را ندارد و نیز گویا کننده ی قرآن فقط شنونده نبوده، بلکه با آن گفت و گو و مشورت می کند، با آن سخن می گوید و از آن می پرسد و پاسخ می طلبد. مشکلات را بر آن عرضه داشته، تقاضای حل آن ها را می کند، از فضل آن مسألت کرده، به آن چنگ می زند و از آن پس درجه به درجه با آن بالا می رود، تا آن که همراه با یکدیگر به سر منشاء خود باز گشته، به سوی خدای متعالی بالا می روند و هر دو با هم در هر چه که از آن پدید آمدند، ناپدید می گردند؛ چنان که مقتضای معیت مطلقه ای که از جدایی در هر مرتبه از مراتب نزول و صعود ابا دارد، چنین است. نیز روشن گردید که تدبیر در قرآن برای سایر مردم شدنی است، اما گویا ساختن آن برای آن ها شدنی نیست؛ بلکه گویا سازنده ی آن همان انسان کامل معصوم علیه السلام است. با این مقدمه، روشن می شود که اولاً ضرورتاً مردم به ایشان نیازمندند؛ ثانیاً عترت طاهره که کامل ترین مردم اند، وارثان کتاب عزیزند؛ ثالثاً ایشان اهل ذکر هستند که بر مردم واجب است از ایشان بپرسند؛ رابعاً ایشان پیشی گیرندگان در نیکی ها السابقون بالخیرات هستند و مانند این اوصاف کامل که خداوند در کتاب خود شمار اندکی از انسان ها را با آن ها ستوده است. حضرت رضا علیه السلام مصادیق آن را در این فرمایش بیان کرده اند: ما اهل ذکر هستیم و مردم باید از ما بپرسند؛ نحن اهل الذکر و نحن المسؤلون. و شاء می گوید: به حضرت علیه السلام گفتم: پس شما سؤال ال شوندگان هستید و ما سؤال کنندگان؟ حضرت فرمودند: آری. گفتم: پس بر ما واجب است که از شما بپرسیم؟ حضرت فرمودند: آری، گفتم: آیا بر شما واجب است که به ما پاسخ می دهیم، و گرنه، نه. آیا این سخن خداوند را نشنیده ای که این عطای ماست؛ آن را بی شمار ببخش یا نگه دار؛ لا، ذاک الینا، ان شئنا فعلنا و ان لم نشاء لم نفعل، اما تسمع قول الله تبارک و تعالی: هذا عطاؤنا فامنننا و اعطاهم مسک بغیر حساب. (۲۳۵) این فرموده ی حضرت اگر بخواهیم پاسخ می دهیم، و گرنه، نه کاشف از اختیار ایشان است که در غیر حوزه ی بیان احکام و تکلیف است. زیرا در این مورد جایی برای اختیار نیست و تعلیم و امر به معروف و نهی از منکر بر ایشان واجب است. چنان که از استشهاد ایشان به این فرموده ی خداوند: هذا عطاؤنا فامنننا روشن می شود. چون آیه به عطایای استجابی نظر دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان منت نهادن و اعطا و میان منت نگذاشتن و امساک مخیر است؛ ولی در اصل حکم و بیان رسالت چنین اختیاری ندارند و ابلاغ رسالت بر ایشان واجب است. همچنین حضرت رضا علیه السلام مصادیق سایر اوصاف کمالی را که قبلاً اشاره شد، بیان فرمودند. احمد بن عمر در مورد این آیه بن ثم اءورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا (۲۳۶) از ایشان پرسید، حضرت در پاسخ فرمودند: فرزندان فاطمه علیها السلام، و پیشی گیرنده به خیرات و نیکی ها امام است و نیز میانه رو کسی است که امام را می شناسد، ظالم به خویشتن کسی است که او را نمی شناسد؛ ولد فاطمة علیها السلام، و السابق بالخیرات الامام و المقتصد العارف بالامام و الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام. (۲۳۷)

در امان بودن قرآن از راهیابی باطل به آن

اکنون که تفاوت جوهری تدبیر در قرآن و گویا ساختن آن روشن گردید، تمایز تفسیر شخص تدبیر کننده در قرآن و تفسیر امام معصوم علیه السلام که قرآن را به سخن در می آورد، نیز روشن می شود. چون متدبیر، قرآن را با اسم و رسم که تنها نشانی از امور عرضی است و نیز نشانه هایی که غالباً ظن آور است، محتوای قرآن را تفسیر می کند؛ اما استنطاق کننده، قرآن را از طریق حد منطقی که خبر از جنس و فصل ذاتی می دهد، و نیز مقومات فاعلی و علت های هستی بخش که یقین آورند، قرآن را تفسیر می کند. حسن بن علی علیه السلام می فرماید: ما حزب پیروز خدا و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت پاک

ایشان هستیم . ما یکی از ثقلین هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امتش و نهاد، همراه کتاب خداییم که تفصیل هر چیزی در آن است و از پیش رو و پشت سر باطل به آن راه نمی یابد . پس در تفسیر آن باید به ما اطمینان کنید، ما تاءویل آن را با گمان دریافت نمی کنیم ، بلکه به حقایق آن یقین داریم . پس از ما پیروی کنید که طاعت ما واجب است . زیرا کنار اطاعت خداوند و رسولش بیان شده است ؛ نحن حزب الله الغالبون و عتره رسول الله الاءقربون ، و اهل بیته الطیبون الطاهرون ، و ائحد الثقلین الذین خلفهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ائمته ، و التالی کتاب الله الذی فیه تفصیل کل شیء ، لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه . فالمعول علینا فی تفسیره ، لا نتظنی تاءویله ، بل نتقین حقائقه ؛ فان طاعتنا مفروضه اذ کانت بطاعه الله عز و جل و رسوله مقرونه (۲۳۸) راز حفظ قرآن از راه یافتن باطل به آن از هر طرف ، آن است که خدای متعالی از پیش روی قرآن و نیز از پس آن ، مراقب است تا این که بدانند فرو فرستندگان قرآن رسالت پروردگارشان را می رسانند چنان که بحث آن گذشت و راز یقین عترت طاهره به همه ی جزئیاتی که در قرآن آمده است ، همان معیت مطلقه ای است که مقتضای آن جدایی ناپذیری قرآن از عترت طاهره در هر درجه ای از درجات قرآن است . چنان که عترت طاهره نیز در هیچ جایگاهی از قرآن جدا نمی شود . از این رو به آنچه در قرآن آمده است ، با علم آشکار آگاهی دارند و از آن بدون هیچ تردیدی خبر می دهند . بنابراین باید در فهم قرآن و تفسیر آن به عترت طاهره تکیه کرد و در تاءویل و سؤال از باطن قرآن نیز به ایشان اطمینان داشت . اقتضای معیت آن است که با سنت عترت طاهره ، همان گونه رفتار شود که با همه ی شئون قرآن کریم معامله می شود؛ بدین معنا که در فهم آثار ایشان به قرآن رجوع کرده ، کلمات ایشان به قرآن عرضه شود، تا مخالف و مباین با آن نباشد و تبیین و تاءویل و تفسیر به مخالفت و تباین با آن نینجامد . چون مباین قرآن باطل است و قطعاً کسی که هر جا حق باشد، او نیز هست به گرد حق می چرخد گوینده ی این کلام نمی تواند باشد . چون باطل ضد حق است .

همانندی سنت با قرآن در داشتن مشابهات

حضرت رضا علیه السلام به بعضی از لوازم همراهی قرآن و عترت طاهره چنین اشاره می کند : کسی که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند، به صراط مستقیم هدایت یافته است ؛ من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم . سپس می فرماید : در روایات ما نیز چون قرآن ، متشابه و محکم هست . پس باید متشابه آن را به تحکیم آن برگردانید و بدون توجه به محکمت از متشابهات پیروی نکنید، و گرنه گمراه می شوید؛ ان فی اءخبارنا متشابهات کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن ، فردوا متشابهها الی محکمها و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فضلوا . (۲۳۹) قرآن از متشابهاتی در سایه ی محکمت ام الکتاب ترکیب یافته است و حکمت آن بر بسیاری پوشیده است و با فرض آن که عترت طاهره و سنت ایشان همراه قرآن است ، پس باید روایات ایشان نیز از این حکمت برخوردار باشد . همان گونه که فهم قرآن شرایط زمینه ساز و موانعی بازدارنده دارد، شناخت سنت نیز نیازمند اسبابی است که زمینه ی شناخت را فراهم آورد و نیز موانعی دارد که از این موانع به قفل های قلب یاد می شود؛ چنان که بعضی از قرآن بعض دیگر را تفسیر می کند و بعضی به وسیله ی بعض دیگر سخن می گوید، بعضی از سنت نیز بعض دیگر را تصدیق می کند و چنان که سنت عهده دار تفسیر قرآن است ، پس از عرضه ی سنت به قرآن ، قرآن نیز آن را تاءید کرده ، و آن را استوار می سازد . چون قرآن ترازوی عدالتی است که خداوند آن را از پیش رو و پشت سر نگهبانی فرموده است . از این رو جعل و افترا و تحریف به آن راه ندارد . زیرا قرآن سخنی نیست که از سوی غیر خدا به دروغ بافته شده باشد؛ برخلاف سنت که جعل و افترا و تحریف در آن راه دارد . چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمین منی خطبه ای خواند و فرمود : ای مردم ، آنچه از من به شما رسید، در صورتی که با کتاب خدا موافق بود، من آن را گفته ام و آنچه مخالف کتاب خدا بود، من نگفته ام ؛ اءیها الناس ما جاءکم غنی یوافق کتاب الله فاءنا قلته ، و ما جاءکم یمخالف کتاب الله فلم اءقله . (۲۴۰) زیرا ظاهر کلام آن

است که جعل و تحریف در سنت شدنی است ، به خلاف قرآن که تحریف و جعل در آن راه ندارد . علت این که آنچه مخالف و مباین با قرآن باشد، گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز گفتار هیچ یک از عترت طاهره نیست ، آن است که اختلاف و تباین میان کلام قرآن و کلام معصوم علیه السلام سبب جدایی ایشان علیهم السلام از قرآن و نیز جدایی قرآن از ایشان علیهم السلام می گردد، در حالی که این دو قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند . زیرا آنچه با حق مباین است ، قطعاً باطل است ؛ فماداً بعد الحق الا الضلال . (۲۴۱)

همراهی همیشگی انسان کامل با قرآن

بی تردید قرآن از آغاز تا فرجام نزول حق است ؛ و بالحق اءنزلناه و بالحق نزل (۲۴۲) و ضرورتاً باطل از حق جداست . اگر از عترت چیزی مباین و مخالف قرآن سرزند، ضرورتاً از قرآن جدا می شوند و بطلان این افتراق و جدایی واضح است ؛ چنان که ضرورت تلازم جدایی ناپذیری قرآن و عترت روشن است . پس اگر افتراق باطل باشد تالی قیاس مقدم آن ، یعنی سر زدن چیزی از عترت که مخالف با قرآن باشد نیز باطل است بیان تلازم : اگر چیزی از عترت صادر شود که با قرآن مخالف باشد، باید میان قرآن و عترت جدایی باشد، ولی با استناد به حدیث ثقلین ، تالی باطل است ؛ یعنی جدایی نیست . پس قطعاً مقدم هم باطل می شود؛ یعنی از عترت طاهره علیهم السلام سخنی مخالف با قرآن صادر نمی شود . از این رو، حضرت رضا علیه السلام فرمود : اگر روایات با قرآن مخالف باشد، من آن را تکذیب می کنم ؛ اذا كانت الروایات مخالفة للقرآن ، کذبتها . (۲۴۳) این حدیث را هنگامی بیان فرمودند که ابو قره در بحث امتناع رؤیت خداوند به حضرت علیه السلام گفت : پس شما روایات را تکذیب می کنید ؟ و ابو قره و مثل او این مطلب را نمی دانست . همتا و مصاحب قرآن همان انسان معصوم ، یعنی عترت طاهره علیهم السلام هستند، نه روایات . زیرا روایات چون قرآن معصوم و بی خطا نیستند تا صلاحیت آن را داشته باشند که همتای قرآن باشند و غیر معصوم مصاحب معصوم نمی شود . زیرا لازمه ی معیت معیاری است که زمینه ی آن را فراهم آورد و جامعی لازم است که دو همراه در آن جمع شوند . پس اگر روایات از دس و تحریف مصون نباشند، با قرآنی که از هر جهت مصون و محفوظ است ، نمی تواند همراه باشند؛ اما عترت پیراسته از آلودگی هایی چون جهل و انحراف و طغیان و سهو نسیان که به واسطه ی عنایت خداوند سبحان به این مقام رسیده اند، شایستگی همتایی قرآن را دارند . چنان که قرآن نیز همتای آن هاست و هرگز چیزی که مباین و مخالف قرآن باشد، از آن ها سر نمی زند . زیرا معصوم علیه السلام صراحتم روایاتی را که با قرآن مخالف است ، دروغ می شمارد . چون در بعضی از روایات دست برده شده است . نیز همان گونه که دس و جعل به قرآن علمی راه ندارد، به قرآن عینی یعنی امام معصوم علیه السلام نیز نفوذ نمی کند . بنابراین ، چنین روایاتی قطعاً از امام معصوم علیه السلام صادر نشده است . زیرا آنچه با قرآن مباین است ، قطعاً با عترت طاهره نیز مباین است و به علت یگانگی ملاک و معیت و تضاد، ضد یکی از دو همراه ضد دیگری نیز هست . پس آنچه ضد قرآن است ، با عترت طاهره نیز ضدیت دارد، حتی اگر ظاهراً به ایشان منتسب باشد . همچنین شدنی نیست چیزی که با یکی از دو امری که دارای تمام وجوه اشتراک حقیقی هستند، ضدیت داشته باشد، ولی با امر دوم ضد نباشد؛ با آن که ملاک اشتراک آن ها هم محفوظ است . چنان که قرآن و عترت طاهره علیهم السلام نیز واجد کلیه ی وجوه اشتراک حقیقی هستند و همواره این ملاک اشتراک در میان آن ها هست . پس نمی شود آنچه ضد قرآن است ، با عترت طاهره علیه السلام موافق و همراه باشد .

بهشت سوم تشویق قرآن به تحقیق و دور انداختن آرزو

تشویق قرآن به تحقیق و دور انداختن آرزو

پس از روشن شدن شرایط و موانع شناخت قرآن و تفاوت تدبیر در قرآن و پرسشگری از آن برای تدبیر باید از پرسشگر آن، یعنی انسان کامل معصوم علیه السلام کمک گرفت، با اعتراف به این که همگی از سوی خداوند سبحان است حال می‌گوییم، هر چند بعضی از مضامین قرآن مبتنی بر تعبد بر محض است، ولی معارف اولیه‌ی آن بر جمیع مراتب یقین، علم یقین و عین یقین و حق یقین پایه گذاری شده است؛ گرچه یقین کم‌ترین چیزی است که میان مردم قسمت شده است و شمار اندکی از انسان‌ها از آن بهره‌مندند و رزقی از آن نصیب آنان نگشته است. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: ایمان یک درجه از اسلام بهتر است و تقوا یک درجه از ایمان. چیزی برتر از یقین به بنی آدم عطا نشده است؛ ان الایمان اءفضل من الاسلام بدرجۀ، والتقوى اءفضل من الایمان بدرجۀ و لم يعط بنو آدم اءفضل من الیقین. (۲۴۴)

بنیاد زندگی انسان

از قرآن کریم بر می‌آید که یکی از بارزترین مصادیق استوارترین راه که قرآن به آن هدایت می‌کند، پایه گذاری زندگی بر پایه‌ی تحقیق و پرهیز از هر آرزوی دروغین و غلط است که بر پایه‌ی عقل یا نقل قطعی نباشد. زیرا انسان در هر جایگاهی که باشد، از ره آوردهای عقل و وحی برخوردار است که او را به راه راست هدایت می‌کند. از این رو، باید در زندگی خود حق جو باشد؛ چه تابع و مطیع باشد تا پیشوا و فرمانده؛ و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید. (۲۴۵) چون ظهور آیه در آن است که جاهلی که در جهل خود مقلد است، درباره‌ی خدا از روی جهل تقلیدی به جدال بر می‌خیزد و از هر شیطانی که او را رهبری کند و بر او برتری یافته، زمامش را به دست گیرد، پیروی می‌کند. پس هر پیروی به جهت در امان ماندن از اطاعت هر رهبر شیطانی که از فرمان خدا سرپیچی می‌کند، گریزی از تحقیق ندارد. جاهل در تقلیدش حق ندارد از مقلد دیگری مثل خودش تقلید کند، بلکه ناگزیر است که در تقلیدش محقق باشد تا اطاعتش را به علم حقیقی مستند سازد، نه به گمان تقلیدی. زیرا چنین گمانی برای راهیابی به حق سودمند نیست. پس بر پیرو مطیع واجب است که تحقیق کند، تا در سرگردانی اطاعت از آن شیطان سرکش واقع نشود که بر او فرض شده، هر کس او را ولایت بپذیرد، حتماً گمراهش می‌کند و به عذاب سوزان جهنم می‌کشاند. ضرورت تحقیق کردن پیشوای مطاع و ضرورت تحقیق کردن کسی که دیگران از او اطاعت می‌کنند، از این آیه‌ی شریفه روشن می‌شود: و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا- هدی و لا- کتاب منیر * ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا خزی و نذیقہ یوم القیمۃ عذاب الحریق. (۲۴۶) زیرا بر پایه‌ی ظهور آیه، جاهلی که پیشوای غیر خود می‌شود، بدون داشتن آگاهی عقلانی و وحی آسمانی درباره‌ی خداوند به جدال می‌پردازد؛ آنگاه از آن روی می‌گرداند، گویا حقی نیست که به آن اعتنایی کند و وحی‌ای نیست که نزد آن خاضع باشد و پیشوایی می‌شود که جاهلان او را پیروی می‌کنند و چنین پیشوایی آنان را به گمراهی می‌کشاند. بنابراین، مردمان نباید از پیشوایی فرمان‌برند، مگر پس از احراز آگاهی و هدایت او، و این در گرو تحقیقی است که قرآن جوامع بشری را به سوی آن فرا می‌خواند.

دشمنی پیشوا و پیرو در روز قیامت

آیا کسی که در هر موقعیتی اساس کارش را بر تحقیق بگذارد، بهتر است یا آن که اساس او بر مبنای تقلیدی است که بر لب پر تگاه است و پس از آن در آتش جهنم سقوط می‌کند؟ چنان که خداوند در هر دو آیه به آن بیم داده است. پس نه جاهل فرمانبر و نه جاهل فرمانده از آتش جهنم خلاصی نمی‌یابد، بلکه آن‌جا نیز با یکدیگر به دشمنی می‌پردازند؛ عده‌ای از آن‌ها از گروهی دیگر بیزاری می‌جویند؛ یوم تقلب و جوههم فی النار یقولون یا لیتنا اءطعنا الله و اءطعنا الرسول- * و قالوا ربنا انا اءطعنا سادتنا و کبراءنا فاءضلونا السبیل- * ربنا اتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعنا کبیرا. (۲۴۷) اما این آرزو به حال آنان سودمند نیست، پس از

این که در دنیا علیه آنان دلیل آورده شده که شما باید با وجود شرایط و حصول نتیجه، تحقیق می کردید. آنان درخواست می کنند که خداوند عذاب بزرگان و پیشوایان آنان را چندین برابر کند، ولی این خواسته نفعی به آنان نمی رساند. زیرا خود ایشان چون پیشوایان عذاب مضاعف دارند؛ قال ادخلوا فی ائمم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار كلما دخلت ائمة لعنت ائختها حتی اذا ادارکوا فیها جميعا قالت اءخريهم لاوليهم ربنا هو لاء اءصلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار قال لكل ضعف و لكن لا تعلمون * و قالت اءوليهم لاءخريهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون. (۲۴۸) بر اساس این آیه، هر دو گروه، یعنی تابع جاهل که در تبعیت مقلدانه عمل کرده است و نیز پیشوایان جاهل که رهبری نابجا را به دست گرفته اند، هر دو شایسته ی عذاب مضاعف هستند، با آن که پایه ی اصل قطعی قرآنی، هر حسنه ای پاداش مضاعف می گیرد، ولی جزای هر بدی مانند آن است، نه بیش تر. شاید سؤال مطرح شود که به چه دلیل آنان دو برابر عذاب می شوند؟ راز مطلب در این است که تابع مقلد در اطاعت و تبعیت خود، دو کار بد انجام داده است: معصیت خارجی که در آن با پیشوای خود مشترک است، یعنی سجده کردن برای بت یا گناهان دیگر؛ پذیر ولایت امام ظالم، با آن که عقل و وحی به وجوب مبارزه با پیشوایان کفر و طغیان و دفع شر و رفع ظلم آنان دستور می دهند. همچنین پیشوایی که مردم را از روی نادانی به تبعیت از خود فرا می خواند، مرتکب دو بدی شده است: معصیت خارجی و حکومت ظالمانه بر مردم. پس هر یک از فرمانروا و فرمانبر که در آتش هستند، عذاب مضاعف می چشند و در آن جا آرزو هیچ اثری ندارد؛ اگر چه فرمانبران دوست دارند که به دنیا باز گردند و از پیشوایان سرکش خود بیزاری جویند، چنان که در روز قیامت هنگامی که عذاب را می بینند، از آنان اعلام بیزاری می کنند؛ اذ تبرء الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و راءوا العذاب و تقطعت بهم الاءساباب * و قال الذين اتبعوا لو اءن لنا کره فنتبرء منهم کما تبرءوا منا کذلک یريهم الله اءعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار. (۲۴۹) نتیجه: حیاتی که قرآن مجید مردم را به سوی آن هدایت می کند، بر پایه ی تحقیق استوار است، نه آرزو. زیرا تمنا در دنیا و آخرت هیچ سودی ندارد. چون نظام تدبیر و تحقیق بر هر دو، عالم و عوالم میان آن دو، با حفظ تمایز ملکی و ملکوتی بودن، حاکم است و نظام استرسال و آرزو جایی ندارد. از این رو امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: از اعتماد کردن بر آرزو بپرهیز. چون سرمایه ی احمق است؛ ایاک والاتکال علی المني، فانها من بضائع النوكی. (۲۵۰)

محور تفکر و تصدیق و تکذیب

اساسا قرآن حکیم همگان را به تحقیق دعوت و از اعتماد به چیزی بدون تحقیق، نهی می کند. اسامی و عناوین و القاب و اموری از این قبیل که بیانگر امور بیرون از محدوده ی ذات و حوزه ی جوهر ذات انسانی است، از چیزی کفایت نمی کند، بلکه باید در محتوای قرآن تدبیر کرد و به کلام گویا کننده ی آن یعنی مولایمان حضرت رضا علیه السلام گوش فرا داد. قرآن مصرانه عقل را مدار تفکر و تصدیق و تکذیب می داند و بر این باور است که حیات و زندگی پاکیزه، فقط برای کسی است که کان له قلب و اءو اءلقى السمع و هو شهید. (۲۵۱) در عین حال می فرماید: ان الذين امنوا و الذين هادوا و النصاری و الصابئين من امن بالله و اليوم الاخر و عمل صالحا فلهم اءجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. (۲۵۲) از این آیه و آیات مشابه آن بر می آید: مردمی که به طور کلی خداوند و بازگشت به سوی او را انکار نمی کنند و لات و عزى را نمی پرستند و نمی گویند: حیات ما تنها همین دنیاست و تنها روزگار است که ما را هلاک می کند و اعتراف اجمالی دارند که پروردگاری هست و به سوی او باز می گردند، آنان گروه گروه شده اند و هر گروهی به آن چه در نزد خویش دارد، خشنود است و گمان می کند که تنها او نجات یافته است نه دیگران، و به یکی از عنوان های مخصوص به خود که در آیه ی شریفه مطرح شده، بسنده می کند. اینان باید بدانند خداوندی که اندازه ی هر چیزی در دست اوست و ملاک هلاکت و نجات را تعیین می کند، فرمود: هیچ یک از این اسامی فایده

ندارد و هرگز اساس پاداش الاهی نیست. زیرا پاداش بر سه محور اصلی استوار است که همه ی انسان ها از بالا تا پایین در آن یکسانند. این اصول عبارت است از معارف اولیه ای که اسلام، تنها دین نزد خداوند، بر آن ها بنا نهاده شده است و نیز معارفی که پیامبران از جانب خداوند آورده اند، بدون آن که میانشان از این جهت تفاوتی باشد.

ملاک اجر الاهی

این اصول عبارت است از: ۱. اعتقاد به خداوندی که دارنده ی همه ی کمالات است؛ کمالاتی که از جهت اطلاق ذاتی خود احتمال هر گونه شریک و همتا و ضد و یاور و امثال آن را نفی می کند. ۲. اعتقاد به روز آخرت که همه ی مردم در آن روز به سوی خداوند باز می گردند و دارای مواقف شناخته شده است. ۳. اعتقاد به وحی و رسالت و شریعت، همراه با عمل بر طبق موازین شریعت؛ یعنی اصلی که در قرآن با عنوان صالح از آن یاد شده است. کسی که در قرآن تدبر کند و با آن آشنا گردد، در می یابد که قرآن عملی را صالح می شمرد که بر شیوه ی منسوخ باطل شده باشد یا مطابق شریعتی باشد که زمان آن تمام شده، آن عمل در نزد قرآن عمل صالح به حساب نمی آید؛ ولی امور کلی ای که عقل به آن ها دست می یابد و وحی مشترک میان پیامبران آن را امضا می کند، چون نیکی عدل و احسان و راستی و ایثار و امانت داری و تواضع و امثال آن نزد هر پیامبر و وصی ای، صفت و عمل صالح به حساب می آید. اصطلاحاً به این امور مستقلات عقلیه گفته می شود. زیرا عقل جدای از وحی، حسن و صلاحیت آن ها را در می یابد. آری، عمل صالح در اصطلاح قرآن عبارت است از عمل مطابق با آنچه از طریق وحی حاکم در زمان خویش رسیده است و مسلماً مطابقت عمل با چنین میزانی نیازمند آگاهی از آن و اعتقاد قلبی با آن است و این همان اعتقاد به وحی و نبوت است که در اصل سوم به آن اشاره شد. این اصول سه گانه - در هر زمانی محقق شود - اجر و پاداش الاهی را در پی دارد، با آن حال که ترس و اندوه را نیز از بین می برد و گذشتگان و آیندگان در آن یکسانند. در شناخت این اصول از به کار گیری برهان عقلی گریزی نیست، به گونه ای که در آن برای تقلید از دیگران مجالی نیست. چون مردم در این زمینه با یکدیگر مساویند، اگر چه از جهت دریافت تحقیق و مراتب جست و جو نیز اجمال و تفصیل، شدت و ضعف با یکدیگر اختلاف دارند. از این رو دلیل ندارد که سعادت را به عنوانی منحصر دانسته، عنوان دیگر را فاقد آن بدانیم.

بنیان فکری یهود و نصاری

بر اساس این شنگ بنا، قرآن علیه ادعاهای پوچ و آرزوهای دروغین هر حزب و گروه داوری می کند. چون هر یک از این احزاب ادعا می کند که تنها او اهل سعادت و اهل بهشت است نه دیگران، و از احزاب دیگر راضی نمی شود، مگر آن که از حزب او پیروی کند و نیز ادعا می کند که حزب او به خداوند سبحان نزدیک است و غیر از او از خدای متعالی دور است و دیگران حق برتری یافتن بر او را ندارند، ولی او با دیگران هر گونه که خواست می تواند رفتار کند؛ و قالوا لن یدخل الجنة الا من كان هوذا نصاری تلک اءمانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین. (۲۵۳) منطق یهود انحصار و اختصاص بهشت برای یهودیان است و غیر از یهودی کسی داخل بهشت نمی شود، چنان که ادعای نصاری نیز انحصار بهشت برای نصرانی است و جز نصرانی کسی نباید آرزوی بهشت را در سر پیروارند؛ و قالت اليهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و هم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون. (۲۵۴) هر یک از این دو فرقه دیگری را طرد می کند، با این که کتاب الاهی آنان، حکم نمی کند که ملاک نجات، عنوان و اسم و مانند آن است؛ ولی اینان با در دست داشتن آن کتاب الاهی که بر خلاف توهم آنان حکم کرده است، از روی نادانی گروه دیگر را نفی می کنند؛ چنان که غیر از ایشان یعنی جاهلانی که کتاب آسمانی هم ندارند و صاحب شریعت الاهی نیستند مدعی این ادعای بی برهان هستند. توهم

انحصار سعادت و بهشت ویژه ی یک فرقه ی خاص نیست ، بلکه در اندیشه ی همه گروه ها وجود دارد تا جایی که همه ی فرقه ها غیر از خود را رد می کنند؛ و لن ترضی عنک اليهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهلهم بعد الذی جاءك من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر (۲۵۵)؛ یعنی یهود و نصاری از رسول و امت او راضی نمی شوند، مگر این که از اسلام برگردند و یهودی و نصرانی شوند و همان گونه که هر یک از این دو فرقه به بطلان و بی بنیاد بودن فرقه ی دیگر حکم می کند، درباره ی اسلام و مسلمین نیز به بی پایگی آن حکم می دهد . این آرزوی دروغین آنان را به این ادعا رسانده است که تنها اینان خداوند و دین او را می شناسند - نه دیگران - حقیقتا اینان پسران و دوستان خدایند، ولی خداوند سخن آنان را چنین رد می کند : و قالت اليهود و النصارى نحن ابناء الله و اءجاءه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل اءنتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و لله ملک السموات و الاءرض و ما بینهما و الیه المصیر . (۲۵۶) چون اگر یهودیان و مسیحیان دوستان خدا بودند، ایشان را به سبب گناهانشان عذاب نمی کرد یا اصلا گناه نمی کردند تا عذاب شوند . پس اینان مانند افراد دیگرند و هر حکمی که برای دیگران هست ، برای اینان نیز جریان دارد . بر اساس نظام عدل عمومی الهی ، ملاک پاداش و نجات از آتش ، اصول سه گانه ی پیشین است ، بدون آن که میان احزاب مختلف امتیازی باشد . امت خطاکاری که خویش را در رستگاری و دیگران را در هلاکت می بیند، مسلما در تاریکی گمراهی و ضلالت غوطه ور است ؛ به گونه ای که بینایی اش را از دست داده است و چنین امتی خیال می کند، بنیانگذار آیین توحیدی که ره آورد همه ی پیامبران و اولیاست ، حضرت ابراهیم علیه السلام نیز هم کیش اوست و تنها آنان بر شیوه و دین اویند؛ اءم تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و الاءسباط كانوا هودا ءو نصاری قل ءانتم اءعلم ءم الله و من اءظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون ، (۲۵۷) و چون خیال می کنند تنها آنان بر حق و شریعت پیامبران هستند نه دیگران ، چنین می پندارند که راه خداوند راهی جز یهودیت یا نصرانیت نیست و تنها این دو بر مسیر ابراهیم علیه السلام هستند . خدای متعالی پندار آنان را رد می کند و راه آنان را ضد آیین ابراهیم علیه السلام می داند و آیین ابراهیمی را تنها راه مستقیم بهشت و نجات دهنده از دوزخ می نامد؛ و قالوا کونوا هودا ءو نصاری تهتدوا قل بل مله ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین . (۲۵۸) خداوند سبحان در این آیات بیان می کند که بنیان اینان بر پایه ی جهل و آرزوست . در صورتی که اگر آگاه می شدند و تحقیق می کردند، چنین سخنانی نمی گفتند؛ قل هاتوا برهانکم (۲۵۹) دلایل خود را بر ادعای پوچ خود، آشکار سازید؛ یعنی اگر ادعایی با برهان همراه نباشد، شنیدنی نیست و فقط آرزویی است نادرست . چنان که در رد ادعای آن ها می فرماید : تلک ءمانیهم (۲۶۰) و کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم (۲۶۱)؛ یعنی گفتار اهل کتاب چون سخن جاهلان است . زیرا کسی که به کتاب آسمانی خود توجه نمی کند و آن را پشت سر می اندازد، مانند جاهلانی است که کتاب آسمانی ندارند . این پاره ای از آرزوهای آنان است .

شرط دستیابی به بهشت

از آنجا که قرآن حکیم به استوارترین طریق هدایت می کند، پس سخنی نمی گوید، مگر آن که همراه متن برهان بیان کند؛ چه در این سخن کمالی را برای چیزی ثابت کند یا از آن نفی کند و هیچ سخنی را بر مبنای عنوان و اسم و انتساب به کتاب پایه گذاری نمی کند . از این رو در هیچ جای قرآن دیده نمی شود که کسی بهشتی خوانده شود یا از آتش جهنم در امان بماند، مگر این که دارای دو صفت باشد؛ حسن فاعلی یعنی شخص مؤ من باشد و حسن فعلی یعنی عمل صالح انجام دهد . چنان که هیچ کس به آتش تهدید نمی شود، مگر این که یکی از این دو صفت را نداشته باشد، یعنی ایمان ندارد یا مؤ من است ، ولی در ایمان خود خیر و عمل صالح کسب نکرده است . بنابراین ، قرآن درباره ی این که هر فرقه ای به طور مطلق مدعی نجات خود است و نیز به طور مطلق ادعا می کند که هر فرقه ای غیر از او بی بنیاد بوده ، بلکه به حکم عدل محکوم به هلاکت است ، بر اساس مبانی خود حکم

کرده است. معیار وجود و عدم سعادت و نجات از آتش دوزخ، وجود و عدم آن اصول سه گانه است اعتقاد به خداوند و معاد و نبوت که به عم صالح بینجامد؛ قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقيموا التوریه و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا فلا تأس علی القوم الکافرین. (۲۶۲) اگر اهل کتاب، کتاب آسمانی خود و آنچه را که از سوی پروردگارشان نازل شده است، بر پا دارند، در خیر و کمال به سر می برند و درهای رحمت و جمال به روی آنان گشوده می شود. اقامه ی کتاب آسمانی تعبیری اجمالی است، از آنچه در دو آیه ی سوره های بقره و مائده به تفصیل بیان شده است؛ به این بیان که پاداش الاهی و نداشتن ترس و اندوه ثمره ی ایمان به مبدء و معاد و وحی و رسالت و عمل به مقتضای آن ها است. زیرا کسی که به کتاب آسمانی ایمان نیاورد یا فقط به بعضی از آن ایمان آورد یا به همه ی آن ایمان آورد، ولی به مقتضای آن عمل نکند، در حقیقت کتاب آسمانی را بر پا نداشته است. پس به اقامه ی کتاب در گرو حصول اصول سه گانه گذشته است. اکنون تفاوت این دو سخن روشن می شود: یهود به هیچ وجه اساسی ندارد و یهود بنیانی دارد، به شرط آن که کتاب آسمانی اش را بر پا دارد. زیرا اولی گزافه گویی است که مدعایش پذیرفتنی نیست و دومی حکیمی است که ادعای او شایسته ی خضوع است. اگر اهل کتاب، کتاب اصیل و بدون تحریف خود را بر پا دارند، به کلیه ی حقایق دست می یابند که برخی از آن ها، بشارت به قرآن و پیامبری است که آورنده ی قرآن است و در این صورت، نصاب شرایط پاداش الاهی برایشان پدید می آید، آنگاه به کمال دست می یابند، همان که هدف پیامبران بوده، رسالت آنان به سوی آن هدایت می کند؛ اما یهودیان کتاب آسمانی خود را پشت سر انداخته، آن را بر پا نداشتند و تنها به نسبت داشتن با آن تورات بسنده کردند. از این رو، جهل مقابل علم آنان را در بر گرفته، چنان که کسانی که از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند، گرفتار چنین جهلی هستند. زیرا در اطاعت خود تحقیق نکردند یا آن که به گونه ای دیگر نه آن جهلی که مقابل علم و آگاهی است به جهل مقابل دچار هستند؛ مانند دانشمندان یهود و راهبان و قسیسین زیرا دنیا را بر آخرت رجحان دادند و جاه و مقام و دوستی دنیا را برگزیدند که سرآغاز هر خطایی است. در این صورت روشن می گردد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان ایشان بهره ی بزرگی از علم داشتند، ولی اهل کتاب نصیبی از علم نمی برند. این مطلب از این فرموده ی خدای متعالی برداشت می شود: و لئن ائتیت الذین اءوتوا الکتاب بکل ایه ما تبعوا قبلتک و ما ائتت بتابع قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبله بعض و لئن اتبعوا اءهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین * الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون اءبناءهم و ان فریقا منهم لیکتبون الحق و هم یعلمون (۲۶۳) زیرا آنچه را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است، خدای متعالی علم بر شمرده، عمل این اهل کتاب را هوای نفسی قلمداد می کند که از روی نادانی انجام می دهند، در حالی که حق برای آنان روشن گردیده، کاملاً آن را می شناسند، چنان که پسران خود را می شناسند، ولی با وجود علم به حق، آن را می پوشانند. افزون بر آن که از عقل عملی هم بهره ای ندارند؛ همان عقلی که به واسطه ی آن حق، قبول و باطل مهار و خداوند رحمان عبادت شده بهشت کسب می شود.

نبود پیوند خویشاوندی میان خداوند و بندگانش

اکنون که روشن گردید ملاک سعادت تحقیق و دور انداختن هر آرزویی است که به تحقیق تکیه ندارد و نیز معارف قرآن علمی بر اساس تحقیق پایه ریزی شده است - بر حسب استنباطی که متدبر در قرآن می کند - باید به روایتی از مستنطق قرآن یعنی حضرت رضا علیه السلام توجه شود: کسی که معصیت کار را دوست بدارد، خود نا فرمانبردار است و کسی که مطیع را دوست بدارد، خود فرمانبردار است. هر کس ظالمی را یاری کند، خود ستمگر است و هر کس عادل را یاری نکند، خود ظالم است. خداوند با کسی خویشاوندی ندارد و کسی به ولایت خداوند نمی رسد، مگر به طاعت او. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پسران عبدالمطلب فرمود: اعمال خود را برای من بیاورید، نه حسب و نسب هایتان را. خدای متعالی می فرماید: هنگامی در صور دمیده

شد، در آن روز هیچ گونه نسبتی میان آنان نیست و از حال یکدیگر جويا نمی شوند. آنان که کفه میزان اعمالشان سنگین باشد، فقط آنان کامیابان هستند و کسانی که کفه ترازوی کردارشان سبک باشد، آنان به خویشتن زیان رسانده، همواره در جهنم می مانند؛ من اءحب عاصیا فهو عاص و من اءحب مطیعا فهو مطیع و من اءعان ظالما فهو ظالم و من خذل عادلا فهو ظالم. انه لیس بین الله و بین اءحد قرابة و لا ینال اءحد ولایة الله الا بالطاعة، و لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لبني عبدالمطلب: ایتونی باءعمالکم لا باءحسابکم و اءنسابکم قال الله تعالی: فاذا نفخ فی الصور فلا اءنساب بینهم یؤمئذ و لا یتساءلون * فمن ثقلت موازینہ فاءولئک هم المفلحون * و من خفت موازینہ فاءولئک الذین خسروا اءنفسهم فی جهنم خالدون. (۲۶۴) حضرت رضا علیه السلام تصریح فرموده اند که عمل ناشایست از هر که سرزند، خسارت زاست و خدا با کسی از انسان ها خویشاوندی ندارد تا مانند یهود بتواند ادعا کند که از پسران خدا و دوستان اویند، در حالی که آنان پیامبران را به ناحق کشتند. پس کسی به ولایت خداوند دست نمی یابد، مگر به واسطه ی طاعت که مجموعه ای است که از حسن فاعلی ایمان و حسن فعلی عمل صالح. اباصلت هر وی روایت می کند که حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل می فرمودند که اسماعیل به حضرت صادق علیه السلام گفت: پدر جان، چه می فرمایید درباره ی گناهکاران شیعه و غیر آنان؟ حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: لیس باءمانیکم و لا اءمانی اءهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به (۲۶۵)؛ سمعت الرضا علیه السلام یحدث عن اءبیه: اءن اسماعیل قال للصادق علیه السلام: یا اءبتاه ما تقول فی المذهب منا و من غیرنا؟ فقال علیه السلام: لیس باءمانیکم و... (۲۶۶) نسبت داشتن با کسی یا آرزو کردن سودی ندارد. هر کس با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داشته باشد، باید به ارشاد او هدایت یابد و سیرت و سنتش مانند ایشان باشد و به درستی که معیار نجات و رستگاری، خواست هر آرزو کننده ای نیست. نیز حسن بن جهم روایت می کند که من خدمت امام رضا علیه السلام بودم و زید بن موسی برادر آن حضرت نزد ایشان بود، حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای زید، تقوای خدا را پیشه کن که ما با تقوا به این درجه رسیدیم، پس کسی که تقوا نداشته باشد و مراقب خدا نباشد، از ما نیست و ما نیز از او نیستیم. ای زید، بپرهیز از خوار شمردن کسی از شیعیان ما که به واسطه ی تقوا بزرگی یافته است، در این صورت نور تو نابود می شود. ای زید، مردم شیعیان ما را مبعوض شمرده، با آنان دشمنی می کنند و خون و مال آنان را حلال می دانند، تنها به این دلیل که آنان بدی کنی، به خود ظلم کرده، حق خود را پایمال کرده ای؛ یا زید اتق الله، فانه بلغنا ما بلغنا بالتقوی، فمن لم یتق الله و لم یراقبه فلیس منا و لنسا منه. یا زید ایاک اءن تهین من به تصول من شیعتنا فیذهب نورک. یا زید ان شیعتنا انما اءبعضهم الناس و عادوهم و استحلوا دماءهم و اءموالهم لمحبتهم لنا و اعتقادهم لولایتنا، فان اءنت اءساءت الیهם، ظلمت نفسک و اءبطلت حقک. حسن بن جهم گفت: پس از آن، حضرت علیه السلام رو به من کرده، فرمود: ای پسر جهم. از کسی که با دین خدا مخالفت می کند، بیزاری جو، هر که باشد و از هر قبیله ای که هست، و هر که با خدا دشمنی می کند، او را دوست مگیر، هر کس باشد و از هر قبیله ای که هست؛ من خالف دین الله فابراء منه، کائنا من کان، من اءی قبیله کان، و من عادی الله فلا تواله، کائنا من کان، من اءی قبیله کان. من به ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا! چه کسی با خداوند دشمنی می کند؟ فرمود: هر کس که نافرمانی و معصیت او کند؛ من یعصیه. (۲۶۷) نتیجه ی گفتار حضرت رضا علیه السلام کلام قرآن است که مدار کرامت انسان همان تقواست و کرامت از طریق نسبت خویشاوندی و آرزو و امثال آن به دست نمی آید، بلکه از طریق مراقبت و طاعت حاصل می شود، و هر کس نافرمانی خدا کند، دشمن اوست و دشمن او چگونه می تواند دوست او باشد! از این رو حضرت علیه السلام به برادرشان فرمودند: تو برادر من هستی تا زمانی که در طاعت خدا بزرگ باشی. نوح علیه السلام گفت: رب ان ابنی من اءهلی و ان وعدک الحق و اءنت اءحکم الحاکمین. (۲۶۸) پس خدای والا فرمود: یا نوح انه لیس من اءهلک انه عمل غیر صالح. (۲۶۹) آنگاه خدای متعالی به سبب نافرمانی پسر، او را از اهل خانواده نوح بیرون کرد؛ اءنت اءخی ما اءطعت الله عز و جل، ان نوحا علیه السلام قال: رب ان ابنی... فقال الله عز و جل: یا نوح انه... فاءخرجه الله عز و جل من اءن یکون من اءهله بمعصيته. (۲۷۰)

خداوند در حکم کردن هرگز ستم روا نمی‌دارد. چون او استوارترین و محکم‌ترین و عادل‌ترین حاکم و قاضی است، او حکم کرده است که بدکار هیچ ارتباطی با نیکوکار ندارد و نسبت‌های اعتباری در امور حقیقی سودمند نیست و معصیت سبب دوری بنده از خداوند می‌شود و طاعت سبب نزدیکی به او می‌گردد، و دور و نزدیک است، از کسی که از او دور است، بیزاری می‌جوید؛ همان گونه که نزدیک‌ترین کسان به حضرت ابراهیم کسانی بودند که از او پیروی می‌کردند و نیز این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی که ایمان آوردند و خداوند دوستدار مؤمنان است. از این جهت ابراهیم علیه السلام گفت: و اذ قال ابراهیم لاءیه و قومه انی براء مما تعبدون. (۲۷۱) راز مطلب در آن است که حق از باطل بیزار است و با وجود ظهور حق، مجالی برای باطل نیست؛ قل جاء الحق و ما یبیدی الباطل و ما یعید؛ (۲۷۲) با آمدن حق جایگاهی باری باطل وجود ندارد؛ چه این باطل قبلاً وجود نداشته، هم اکنون حادث شده یا باطل است که پیش از این نیز بوده، ولی از بین رفته باشد که در این صورت نیز موجودیت دوباره‌ی آن شدنی نیست؛ چنان که امکان حدوث باطل‌های دیگر نیز وجود ندارد. زیرا حق، باطل را دفع می‌کند و باطل نابود می‌شود.

عبادت بودن نگاه به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

از این جا معنای فرموده‌ی حضرت رضا علیه السلام روشن می‌شود: نگاه کردن به فرزندان ما عبادت است؛ النظر الی ذریتنا عبادۀ. به ایشان گفته شد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا نگاه کردن به امامان عبادت است یا نگاه کردن به همه‌ی فرزندان شما عبادت شمرده می‌شود؟ حضرت فرمودند: نگاه به همه‌ی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبادت است، به شرط آن که از روش پیامبر جدا و به گناهان آلوده نشده باشند؛ بل النظر الی جمیع ذریۀ النبی صلی الله علیه و آله و سلم عبادۀ مالم یفارقوا منهاجه و لم یتلوثوا بالمعاصی. دیدن فرزندان پیراسته از گناه ایشان، یادآور کسانی است که خداوند پلیدی را از آن‌ها زدوده، ایشان را پاک کرده است و این یادآوری عبادت است؛ بر خلاف نگاه به کسی که آلوده به گناهان است. زیرا او مانعی برای به خاطر آوردن آن پاکان است، پس چگونه می‌تواند عبادت باشد! پس این روایت دلالت می‌کند که عبادت بر مدار حق می‌چرخد، نه بر اساس نسبت داشتن با کسی یا آرزو و گمان. از آنجا که حضرت علیه السلام متحقق به حق، و نماز و مناسک و حیات و موت ایشان برای رب العالمین است و نیز از شائبه‌ی باطل و تمنی و انتساب و گمان، پاک و منزّه هستند، هیچ ستایش و نکوهشی در ایشان اثر نمی‌گذارد. از این جهت در پاسخ مردی که به ایشان گفت: به خدا سوگند! هیچ کس از ناحیه‌ی پدر از شما شریف‌تر نیست، حضرت فرمودند: تقوا سبب شرافت ایشان شده است و اطاعت خداوند آنان را بهره‌مند ساخته است؛ التقوی شرفهم و طاعۀ الله اعظمتهم. نیز در پاسخ فرد دیگری که به ایشان گفت: به خدا سوگند! تو بهترین مردم هستی. حضرت فرمود: قسم مخور. بهتر از من کسی است که از تقوای خدای متعالی بیشتر برخوردار بوده، طاعتش برای او بیش‌تر باشد. به خدا سوگند! این آیه نسخ نشده است؛ و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اءکرمکم عند الله اءتقیکم (۲۷۳)؛ با تخلف یا هذا، خیر منی من کان اءتقی لله تعالی و اعطوع له و الله ما نسخت هذه الآیۀ: و جعلناکم شعوبا... (۲۷۴) در وجود انسان کامل معصوم علیه السلام باطل راه ندارد، چه از ناحیه‌ی مدح و چه از سمت نکوهش. زیرا قرآن علمی که از هر پلیدی محفوظ است، با خون و گوشت او، از سر تا پای او، از قلب تا قالب او، از ملکوت تا ملک او، از عقل تا طبیعت او و از فیض اقدس که از شائبه‌ی کثرت و تمایز خالی است تا فیض مقدس که همه‌ی مراتب عالم را در بر می‌گیرد با او آمیخته است. همان گونه که قرآن علمی قول فصل است و هزل و شوخی نیست و کلامی برهانی است و از روی گمان نیست و حق است و آرزو نیست، همچنین قرآن عینی و گویا کننده‌ی قرآن علمی، حقی است که با مدح باطل چیزی از او کم نمی‌شود و نوری است که با نکوهش‌های دروغین تیره و خاموش نمی‌گردد. به طور کلی حیات طوبای قرآن عینی زندگی عقلانی و از تفاخر خویشاوندی پیراسته است، هر چند ایشان از

همه ی آنچه ستایندگان در مدح ایشان گفته و می گویند، برتر است . چنان چه حضرت رضا علیه السلام امام را چنین می ستاید : کسی است که عقل های مردم به شناخت او دست پیدا نمی کند (۲۷۵) و جز این نیست که استدلال به قرآن برای تحکیم و دور انداختن هر آرزویی از هر آرزو کننده ای است .

امیون یا فریب خوردگان دنیا

راز پا فشاری امام علیه السلام به دور کردن و پشت سر انداختن آرزو آن است که آرزو سرمایه و دام شیطان است ، چنان که خداوند سبحان از شیطان حکایت می کند؛ و لاءمینهم ، (۲۷۶) ولی کسی جز اهل دنیا که در ولایت اویند، فریب او را نمی خورند و یکی از بارزترین مصادیق افراد تحت ولایت شیطان ، امیون هستند؛ یعنی کسانی که جز آرزوها آگاهی دیگری نسبت به کتاب آسمانی ندارند . از این رو شیطان با وعده دادن به آنان در دلشان آرزو می افکند، ولی او به چیزی جز فریب وعده نمی دهد . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند : خداوند شما را بر حذر داشته از دشمنی که مخفیانه در سینه ها راه می یابد و نجواکنان در گوش ها می دمند . پس از آن گمراه و پست می سازد و به انسان نوید داده ، او را به خواهش و می دارد و زشتی های گناهان را آرایش می بخشد؛ و حذرکم عدوا نفذ فی الصدور خفیا، و نفث فی الآذان نجیا، فاءضل و اوردی و وعد فمنی و زین سیئات الجرائم ، (۲۷۷) ولی انسان محقق که در مدرسه ی این فرموده الهی : لیس باءمانیکم و لا اءمانی اهل الکتاب (۲۷۸) تربیت یافته ، کسی است که آرزوها را دروغ می پندارد و با هوای نفس می ستیزد و با شریف ترین شیوه اظهار بی نیازی می کند و با خواهش های نفس می جنگد، چنان که با دشمن خود جهاد می کند تا آن که عقلش را اسیر هوای نفس نسازد و هوای نفسش امیر عقلش نگردد . امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند : ... برترین بی نیازی ترک آرزوهاست ، و چه بسیار عقولی که اسیر هوای نفس اند؛ و اءشرف الغنی ترک المنی ، و کم من عقل اءسیر تحت هوی اءمیر . (۲۷۹) برای مصون ماندن از آرزو و در دام دشمن آشکار افتادن چاره ای جز عبادت و تفاخر به عبادت نیست . زیرا افتخار کردن به فروتنی در پیشگاه خدا ستوده است ؛ چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید : معبود من ! مرا همین عزت بس که بنده ی تو باشم و همین افتخار مرا بس که تو پروردگار من باشی ، تو چنان هستی که من دوست دارم ، مرا نیز همان گونه قرار ده که تو دوست داری ؛ الهی کفی بی عزا اءن اءکون لک عبدا، و کفی بی فخر اءن تکون لی ربا، اءنت کما اءحب فاجعلنی کما تحب . (۲۸۰) از همین سخنان ، معنای فرموده ی حضرت رضا علیه السلام روشن می شود . مأمون به ایشان گفت : ای پسر رسول خدا! فضل و علم و زهد و ورع و عبادت شما را شناختم و شما ما را نسبت به خلافت شایسته تر از خود می بینم . حضرت علیه السلام فرمودند : من به عبودیت خدای بزرگ افتخار می کنم و به سبب زهد در دنیا امید نجات از شر دنیا را دارم و به واسطه ی ورع از محرمات رسیدن بهره ها امیدوارم و به جهت تواضع در دنیا، امید رفعت نزد خدای والا را دارم ؛ بالعبودیة لله عز و جل اءفتخر، و بالزهد فی الدنیا اءرجو النجاة من شر الدنیا، و بالورع عن المحارم اءرجو الفوز بالمغانم ، و بالتواضع فی الدنیا اءرجو الرفعة عند الله عز و جل . (۲۸۱)

نتیجه ی بحث

تعالیم قرآن بر اساس تحقیق و پرهیز از آرزوها پایه گذاری شده است و حضرت رضا علیه السلام نیز چون سایر عترت طاهره ، سیرت علمی و عملی خود را بر پایه ی این اصول بنا نهاده اند : تحقیق برهانی و تحکیم مبانی آن ، ضعیف شمردن آرزوها و شکستن ارکان آن ها، آگاهی بخشیدن به فریب خوردگان آن ها، هوشیار ساختن آنان برای فریب نخوردن از نسبت خویشاوندی و نژاد و تبار و جز این ها که پیش خداوند پذیرفته شده نیست و همه ی این امور به برکت عمود نوری است که میان آن حضرت علیه السلام و خداوند سبحان قرار دارد، چنان که پیش از این به طور مشروح بیان شد .

بهشت چهارم: تشویق قرآن به تحصیل برهان عقلی و دریافت شهود قلبی

تشویق قرآن به تحصیل برهان عقلی و دریافت شهود قلبی

مقدمه

در مباحث پیش گفته شد که قرآن به تحقیق و جست و جو دعوت، به آن امر می کند، و از اعتماد به خواهش و آرزو بر حذر می دارد و از آن نهی می کند، و از آنجا که قرآن نوری است که به هیچ وجه تاریکی در آن راه ندارد، پس تنها به امر کردن بسنده نمی کند، بلکه به کیفیت تحصیل آن نیز ره می نماید. همچنین بدون ذکر نمونه بر نهی کردن از چیزی قناعت نمی کند اگر از چیزی نهی می کند، برای آن مثال می آورد، و افزون بر ذکر کسانی که به آن مبتلا شده اند، چگونگی درمان آن را نیز بیان می فرماید. زیرا قرآن فقط کتاب تعلیم نیست که در آن به ذکر مثال ها و شرح حال مبتلایان اشاره ای نکند، چنان که در بازار تصنیف و تجارتخانه ی تالیف چنین رایج است، بلکه قرآن کتاب هدایت است؛ هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان. (۲۸۲)

قرآن کتاب تعلیم و هدایت

قرآن بر اساس تحقیق بنیانگذاری شده است و مردم را به بنا نهادن زندگی خود بر تحقیق فرا می خواند و محققان را می ستاید و رو گردانندگان از تحقیق را سرزنش می کند، چنان که در بهشت سوم گذشت، ولی بدون آموزش شیوه ی تحقیق و ارائه ی شرایط رسیدن به حق، به صرف یک بیان کلی کفایت نمی کند، بلکه موانع رسیدن به حق را یادآوری و داستان کسانی را نقل می کند که شرایط رسیدن به حق را به چنگ نیاورده، از موانع وصول به حق پرهیز نکرده، در سرگردانی نادانی و حیرت گمراهی فرو رفته اند. همچنین به نقل سیره ی کسی می پردازد که آن شرایط را یافته، از این موانع رها گشته، به قرب و وصال رسیده اند. پس تدبر در قرآن حکیم ضروری است تا چپستی و چگونگی منطق قرآن در آموزش شیوه ی تحقیق روشن شود. سپس باید به سخن گویا کننده ی قرآن و انسان کامل معصوم علیه السلام گوش داد تا بیان آن حضرت نیز در چگونگی هدایت به سوی حق و رسیدن به حق روشن شود. همچنین معلوم شود، تقلینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امت خود به یادگار گذاشت، چونان دو چشم و دو گوش هستند که هر دو با هم می بینند و هر دو با هم می شنوند، بدون آن که تمایز، تعداد، ناسازگاری یا گوناگونی میان دیدنی ها و شنیدنی های آن ها باشد.

راه رسیدن به حق

اکنون با توجه به راه های سه گانه شناخت، یعنی حس و عقل و قلب، با استفاده از قرآن کریم در می یابیم که برای رسیدن به حق، تنها دو راه وجود دارد: تفکر عقلی و شهود قلبی؛ هر یک از این دو با دیگری سازگار است، ولی تک تک آن ها ویژگی ای دارد که آن را از دیگری جدا می سازد و جمع این دو در انسان کاملی مانند حکیم متاثره و عارف محقق شدنی است؛ اما راه حس تا زمانی که به برهان عقلی نینجامد، به تنهایی صراط مستقیم نیست. زیرا جزئی محسوس اگر چه به یک جزئی یا جزئیات دیگر هم ضمیمه شود، از آن جهت که جزئی است، نتیجه ای جز گمان ندارد و در اموری که به یقین نیازمند است، گمان سودبخش نیست.

تمایز تفکر عقلی و شهود قلبی

راه شهود قلبی، به حق و سیره‌ی انبیا و اولیا، کسانی که به واسطه‌ی آن شهود به حقیقت نائل گشته‌اند، نزدیک تر است و در عین حال شهود قلبی بیش تر به عمل صالح فرا می‌خواند، چنان که اساس شهود قلبی همان عمل صالح است. بنابراین، اهتمام قرآن به شهود قلبی از تفکر عقلانی بیش تر است، و با این که تفکر عقلی نیز دشوار و ناهموار است، ولی راه شهود قلبی از آن دشوارتر، و ناهموارتر است. زیرا شرایط سلوک شهودی از شرایط تفکر عقلی مهم تر و موانع آن از موانع تفکر بیش تر است. شرایط تفکر صحیح و همچنین موانع آن معلوم مدون است، گرچه رعایت آن‌ها آسان نیست، ولی شرایط شهود قلبی چون زمین پست و بلند و ناهموار است که فرو رفتن در آن بسیار دشوار است و نیز موانع شهود قلبی وادی هلاک کننده‌ای است که با شهوات درهم پیچیده، به وسیله‌ی آن‌ها زینت یافته است، به گونه‌ای که پرهیز از آن‌ها سخت و نجات یافتن از آن‌ها و چیره شدن بر آن‌ها مشکل است، مگر برای شمار اندکی که نفس خود را برای خداوند خالص گردانیده‌اند و به هدف والایی رسیده‌اند که تیرهای شیاطین و دست‌های آرزوها و دسیسه‌ها به آنان نمی‌رسد. تمایز دیگر راه تفکر و شهود در آن است که محصول تفکر برهانی، برای دیگران آموختنی و انتقال پذیر است، در حالی که ثمره‌ی شهود قلبی خود به خود چنین نیست، بلکه تنها با کمک گرفتن از تفکر عقلی انتقال پذیر است. تفضیل این مطلب در دو مبحث جایگاه تفکر عقلی در برابر قرآن حکیم و جایگاه شهود قلبی در برابر قرآن، بررسی می‌شود.

بخش یکم. جایگاه تفکر عقلی در برابر قرآن حکیم

جایگاه تفکر عقلی در برابر قرآن حکیم

تفکر عقلی حرکت ذهن است به سمت مجهول، از گذرگاه معلوماتی که ضرورتاً به مجهول می‌انجامد و این حرکت با سکون و حرکت از مجهولی به مجهول دیگر یا از معلومی که به طور یقینی به آن مجهول نینجامد، ناسازگار است. اگر چه رسیدن به آن مجهول به واسطه‌ی معلوم ظنی باشد که در این صورت هیچ سودی ندارد پس اساس تفکر همان معلوماتی یقینی هستند که با مجهول ارتباط دارند، به گونه‌ای که به کمک آن معلومات مجهولات را نیز می‌توان معلوم ساخت. از این رو قرآن دارای استوارترین شیوه‌ی هدایت‌گری است و انسان‌ها را از این امور بر حذر داشته است: ۱. سکون فکری و به تعبیر دیگر تقلید در اصول. ۲. حرکت فکری به شیوه نادرست. به عبارت دیگر مغالطه‌ی فکری که منشاء آن وحی کردن شیطان است به دوستانش، تا بدین وسیله درباره‌ی خداوند بدون علم و هدایت و کتاب منیر به مجادله بپردازند. قرآن تنها به منع از این امور بسنده نکرده، بلکه خود پیشگام سالکان است و برای دعوای خود برهان بیان می‌کند و نیز بر مدعای خود استدلال می‌آورد و شیوه و فن برهان را به پذیرای آن می‌آموزد و با نقل استناد کسانی که از حق دور شده‌اند، سستی دلیل آن‌ها را به جهت ضعف ماده یا صورت آن روشن می‌سازد و انسان را از استدلالی که یقین آور نیست، به جهت سستی و بی‌پایگی آن بر حذر می‌دارد؛ چنان که انسان را از جمود و تقلید نیز می‌ترساند، چون رفتن به بیراهه و حرکت مغالطه‌ای، اگر بدتر از سکون فکری و تقلید نباشد، کم تر از آن نیست.

دستیابی به دین از طریق عقل و وحی

راز همه‌ی این تعالیم در آن است که دین الاهی مبتنی بر حق، جز با هوشیاری عقل یا اشاره‌ی نقل دست یافتنی نیست و هر اندازه که حوزه‌ی عقل و وحی در اجتماع گسترش یابد، رسیدن به محتوای دین ممکن و نیل به مفاد آن آسان می‌شود و بالعکس هر گاه جهل به سبب جمود و عدم تفکر باطل عقیم، در جامعه‌ای وسعت یابد، رسیدن به مدعای دین دشوار و اصل دین مهجور و

محو می شود. در دین شیطانی مبتنی بر باطل، مطلب بر عکس است. زیرا هرگاه حوزه ی تقلید گسترش یابد و تفکر مغالطه ای شایع گردد، ترویج آن دین باطل آسان می شود و پیروانی که به سمت هر بادی میل کرده اند و از نور علم بهره ای نبرده اند و به استوانه ی مطمئن و پایداری پناهنده نشده اند، زیاد می گردد. برای هر یک از این امور نمونه هایی ذکر می کنیم:

یادآوری های قرآن درباره ی جایگاه تفکر عقلی

یکم. نهی از پیروی علم غیر یقینی؛ و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اءولئک کان عنه مسئولا. (۲۸۳) دوم. تفصیل نهی پیشین؛ پرداختن به تصدیق و اثبات و نیز تکذیب و نفی چیزی که با برهان قطعی همراه نباشد. این در حقیقت پیروی از چیزی است که به آن علم نداریم و قرآن از این عمل نهی کرده است. چنان که حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند بندگان را با دو آیه از کتاب خود در امان داشته است: نادانسته را نگویند و به انکار آن ها نپردازند؛ ان الله حسن عبادہ بآیتین من کتابه، اءن لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم یعلموا، قال الله عز و جل: اءلم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب اءن لا یقولوا علی الله الا الحق (۲۸۴) و قال: بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاءتهم تاءویله. (۲۸۵) سوم. نهی از تقلید فرد هدایت نیافته و غیر عاقل. زیرا تقلید بیکاری بدون جنبش است، خداوند سبحان در مذمت اینان می فرماید: و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما اءلفینا علیه اباءنا ءو لو کان اباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون. (۲۸۶) عمل باید به عقل و هدایت حقیقی بینجامد یا بدون واسطه، چون هنگامی که خود عمل کننده با عنایت الاهی، عاقل و هدایت یافته باشد، مانند معصوم علیه السلام یا با واسطه، چنان که در غیر معصوم متکی به معصوم چنین است. از آن جا که پدران این تقلید کنندگان عاقل و هدایت یافته نبودند، و گرنه به باطل نمی گرویدند و از راه حق به کژی و ناراستی نمی گراییدند، عمل پیروان آن ها نیز به عقل و هدایت نمی انجامد از این رو خداوند سبحان در شائن آنان می فرماید: ما لهم بذلک من علم ان هم الا یخرون * اءم اتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون * بل قالوا انا وجدنا اباؤنا علی اءمه و انا علی اثارهم مهتدون (۲۸۷) یعنی هنگامی که سخنی به علم برهانی و وحی آسمانی مستند نباشد، پنداری بیش نیست و تقلید صرفی است که سودی نمی دهد. چهارم. استقرار دین الاهی بر پایه ی علم، که قرآن به آن ترغیب می کند و استقرار دین شیطانی بر پایه ی جهل، که قرآن از آن برحذر می دارد. آیات تشویق به علم بی شمار است؛ ... و تلک الاءمال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون (۲۸۸) و انما یخشی الله من عباده العموا (۲۸۹) و و تلک حدود الله بینها لقوم یعلمون. (۲۹۰) آیات تحذیر از جهل مانند: فاستخف قومه فاءطاعوه انهم کانوا قوما فاسقین (۲۹۱)؛ یعنی فرعون قوم خود را سبک مغز کرد یا آن ها را به جهت نادانی شان بی اراده پنداشت. از این جهت مطیع او شدند. زیرا حق سنگین است؛ انا سنلقی علیک قولا- ثقیلا. (۲۹۲) عمل صالح نیز ثقیل است. از این رو ترازوهای نیکوکاران سنگین می شود؛ فاءما من ثقلت موازینہ * فهو فی عیشة راضیة * و اءما من خفت موازینہ * فاءمه هاویة. (۲۹۳) نتیجه آن که دین شیطانی، دینی که فرعون، مردم را به آن هدایت و از آن حمایت می کرد و از آن برای رسیدن به اهداف دنیوی خویش بهره می جست؛ انی اءخاف اءن یدل دینکم ءو اءن یرکب فی الاءرض الفساد (۲۹۴)؛ بر پایه ی جهل و سستی اراده بنا نهاده شده است. از این رو فرعون با ترویج این دو جهل و سستی اراده از پوچی و بی هدفی و نیرنگ دفاع می کرد و هر که از طریق حکمت و موعظه ی نیکو مردم را به سوی خداوند فرا می خواند، او را تهدید می کرد. از آن رو که دین جاهلی بر محور واداشتن انسان ها به جهل و سبک سری استوار است، خداوند پیامبرش و مسلمانان را از این امر برحذر داشت؛ فاصبر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا یؤمنون. (۲۹۵) بنابراین از طریق تشویق به علمی که بنیان دین الاهی بر آن استوار و نیز برحذر داشتن از نادانی و سفاhti که دین شیطان بر آن پایه ریزی شده است، اجتماع انسانی به سمت تفکر و تحرک ذهنی دگرگون می شود.

خداوند برای صیانت جامعه ی بشری از کژری کتابی فرو فرستاد که غیر ذی عوج (۲۹۶) است و در این کتاب بر طریق تفکر صحیح مشی کرده ، از رفتن به مسیر مغالطه بر حذر داشته است . سلوک بر روش تفکر صحیح در تمامی قرآن حکیم از آغاز تا پایان جلوه گر است ؛ لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا (۲۹۷) و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً (۲۹۸) و اءفحسبتم اءنما خلقتناکم عبثاً و اءنکم الینا لا ترجعون (۲۹۹) و آیات دیگری که به سبک قیاس استثنایی و همراه با تبیین تلازم مقدم و تالی ، و بیان بطلان تالی است که مستلزم بطلان مقدم است . (۳۰۰) همچنین آیاتی که به شکل قیاس اقترانی و همراه با تبیین ربط ضروری حد وسط و دو طرف آن یعنی حد اصغر و حد اکبر است که اکنون در صدد بیان آن نیستیم . مورد دوم ، یعنی دوری جستن از مسیر تفکر مغالطه ای ؛ که در قرآن در مورد بت پرستانی که به گمان خود متفکر هستند، نقل کرده است . زیرا این فرقه نیز چون سایر گروه ها دو دسته بودند : بزرگانشان که لباس تفکر را به بر کرده اند و، پیروان آن ها که جامه ی تقلید پوشیده ، بار تبعیت را به دوش می کشند؛ اگر چه زنجیره ها به پا و گردن همه ی آنها یعنی پیشوا و پیرو آویخته شده است . چون آنان پس از اعراض از یاد خدا در زندگانی پر از مشقت و انحراف و تنگی قلب ها و آلودگی و بسته شدن دل ها به سر می برد؛ فهم فی ریهیم یترددون . (۳۰۱)

احتجاجات مشرکان در برابر انبیا

منطق متفکران مشرک همان چیزی است که خداوند از ایشان نقل می کند : سیقول الذین اءشركوا لو شاء الله ما اءشركنا و لا اباؤنا و لا حرمنا من شیء کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا باءسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن و ان اءنتم الا تخرصون * قل لله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اءجمعین . (۳۰۲) بیان دلیل باطل ایشان نزد پروردگار آن است که ایشان پس از اعتراف به وجود خداوند و خالق آسمان ها و زمین و رب الاءرباب بودن او، در ربوبیت جزئیة برای او شریک می پنداشتند؛ به گونه ای که ادعا می کردند انسان دارای رب خاصی است که تدبیر و رزق و سعادت او به دست آن رب است و نیز دریا و خشکی رب خاص دارند . از این جهت به ارباب متفرق اعتقاد داشتند . بت پرستان ، افزون بر انکار اصل نبوت و معاد، در مقابل دعوت پیامبران به توحید و این که شرک باطل است و مرضی خدا نیست و او خواسته است که انسان موحد باشند و برای خدا شریک قرار ندهند؛ چنین استدلال می کنند که خداوند خواسته است که اینان مشرک شوند العیاذ بالله و برای در ربوبیت و عبادت شریک قرار دهند و نیز بعضی چیز او را ناتوان نمی سازد و هیچ کس قضای او را بر نمی گرداند و حکمش را عوض نمی کند و انما اءمره اذا اءراد شیئاً ان یقول له کن فیکون . (۳۰۳) پس خواست او را هیچ بازگشتی نیست . پیداست که اگر خدای متعالی می خواست آنان مشرک نشوند و غیر از او را رب خود ندانند و تنها او را بپرستند و شریکی برای او قرار ندهند و بعضی چیزها را حرام و بعضی را حلال نکنند، مردم بت پرست توان هیچ یک از این امور را نداشتند؛ ولی اکنون که به شهادت اعتقاد شرک آلود و رفتار بدعت آمیز خودشان بر همه ی این امور توانایند، روشن می شود که خدا خواسته اینان مشرک شوند و غیر خدا را ولی خود قرار دهند، در حالی که خلاف آن را نخواسته است . این تفکر مغالطه ای همان است که قرآن از سوی مشرکانی که قصد توجیه افعال خود و پدرانیشان را دارند، نقل می کند؛ و قال الذین اءشركوا لو شاء الله و ما عبدنا من دونه شیء نحن و لا اباؤنا و لا حرمنا من دونه من شیء کذلک فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل الا البلاغ المبین (۳۰۴) اگر خدا می خواست که ما بت ها را نپرستیم و از سوی خود چیزهایی را حرام ندانیم ، توان عبادت غیر خدا و تحریم بعضی از امور را نداشتیم ، ولی تالی باطل است . چون ما چنین می کنیم و نیز پیش از این پدران ما چنین می کردند، پس مقدم هم باطل است ؛ یعنی خدا خواسته که ما مشرک شده ، معبودهای دیگر را بپرستیم ، پس سخن مدعی رسالت که می گوید : خدا شرک و عبادت بت ها را نخواسته است ، تهمتی به خداوند است .

این جدالی است که با آن به مجادله با حق برآمدند تا آن را نابود سازند، ولی قرآن کریم نوری است که به هیچ وجه تاریکی در آن راه ندارد، توحید و شرک را از ناحیه های مختلف طرح کرده، ضرورت توحید و حقانیت و شک ناپذیر بودن آن را برهانی ساخته، محال و باطل بودن قطعی شرک را آشکار کرده است.

بطلان سخن مشرکان

اکنون درباره فساد شرک و بطلان آن سخن می گوئیم. قرآن به صورت مشروح در لابه لای امور زیر از شرک بحث می کند:

یکم. استدلال عقلی بر بطلان شرک. دوم. نفی دلیل نقلی بر صحبت شرک. سوم. تحلیل استدلال مشرکان و تبیین مغالطه ی ایشان در قیاس. استدلال عقلی بر بطلان شرک آن است که معبود باید در زنده کردن و میراندن، ضرر و نفع و امثال آن مؤثر باشد و نیز این معبود باید رب باشد. زیرا کسی که در برآوردن حوائج بندگان تاءثیری ندارد، شایسته ی پرستش نیست و رب باید خالق باشد. چون تدبیر و ربوبیت همان ایجاد روابط میان اشیا و هدایت تکوینی آن ها به سوی کمالات وجودشان است و خلقت نیز چیزی جز این نیست یا دست کم این امور با خلقت ملازم هستند. چون رب باید به شیء و علت های وجودی و اوصاف کمالی آن آگاه باشد و هیچ جز خالق به ان امور آشنا نیست. در هر صورت ربوبیت فقط از شئون خالق است. پس واجب است که خالق همان رب باشد و شدنی نیست که رب، غیر از خالق باشد؛ چنان که واجب است خالق همان معبود باشد و محال است که معبود، غیر از خالق باشد. برای اثبات این اصول، قرآن چنین ندا می دهد: ایشرکون ما لایخلق شیئا و هم یخلقون* و لایستطیعون لهم نصرا و لا انفسهم ینصرون (۳۰۵) یعنی محال است غیر خالق شریک خالق و در ربوبیت شبیه او باشد، بلکه او مخلوق است، چون سایر آفریده ها و نمی شود که همتای خالق خود باشد. این گفتار همان برهان عقلی بر محال بودن تحقق شرک در عالم است. شاید این قیاس جدل نامیده شود. چون بعضی از مقدماتش از آن جهت به کار گرفته شده است که برای طرف مقابل مسلم است. جدل عبارت است از قیاسی که بعضی از مقدماتش از مسلمات باشد زیرا خدای متعالی می فرماید: و لئن ساءلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله (۳۰۶) یعنی مشرکان پذیرفته اند که تنها خالق، خداست و بت یا صنم به هیچ وجه خالق نیست. به طور کلی حکم کردن به شرک باید به دلیلی عقلی یا نقلی تکیه کند، در حالی که عقل بر محال بودن شرک حکم کرده، به سمت آن هدایت نمی کند، بلکه انسان را از شرک باز می دارد و به توحید ره می نماید. همچنین درباره ی شرک هیچ دلیل نقلی نیز وجود ندارد. اما امر دوم یعنی فقدان دلیل نقلی بر شرک آن است که خداوند سبحان پیامبری نفرستاده، کتابی هم نازل نکرده که مردم را به شرک فرا خواند؛ ام اینها هم کتابا من قبله فهم به مستمسکون (۳۰۷) یعنی دلیل نقلی در تجویز عبادت بت ها نیست، چنان که دلیل عقلی نیز بر آن وجود ندارد. نیز می فرماید: ام انزلنا علیهم سلطانا فهو یتکلم بما کانوا به یشرکون (۳۰۸)؛ یعنی خداوند برهان و حیانی ای که بر سنت های جاهلی و اوهام و خیالات آنان چیره باشد و مردم را به شرک دعوت کند، نفرستاده است. بنابراین، نه عقل آن را روا می داند و نه نقل به آن سخن می گوید، بلکه نقل قطعی مانند عقل یقینی شرک را نفی و از آن نهی می کند؛ قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق و ان تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطانا و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون (۳۰۹)؛ یعنی خداوندی که رب العالمین است و امر و نهی و حلال و حرام کردن به دست اوست، کارهای زشت و شرک به خدا را حرام کرده است. چون دلیلی بر آن نیست و رسولی نفرستاده است که به آن فرا خواند و کتابی نازل نکرده است که به شرک هدایت کند. پس دلیل و برهانی بر آن نیست، بلکه طبق آنچه گذشت، برهان بر خلاف آن است. از آن رو که آنان برای خشنودی خداوند نسبت به شرک و این که عبادت بتها نزد خدا پسندیده باشد، دلیلی ندارند، نسبت دادن سنت بت پرستی به خدا تهمت محض و دروغ صرف است؛ و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما. (۳۱۰) یعنی شدنی نیست گفته شود که شرک مرضی خداست. زیرا در پیشگاه عدل محضی که به کسی ستم نمی کند، چگونه ظلم نمی کند، شرک را امضا می

کند؟ چگونه عدلی که به اندازه ی ذره ای به کسی ظلم نمی کند، شرک را امضا می کند؟ پس استناد مقبولیت شرک به خداوند بهتانی است نابخشودنی. چون نسبت دادن چیزی به خداوند، بدون اذن او، افتراست؛ قل ۱۱۱ الله اذن لكم ام على الله تفترون (۳۱۱) و چون شرک است، گناهی نابخشودنی است؛ ان الله لا يغفر اءن يشرك به (۳۱۲) چنان که می فرماید: و من اءظم ممن افترى على الله كذبا. (۳۱۳) پس هیچ ظلمی بزرگ تر از شرک نیست، و هیچ ظالمی ستمکارتر از مشرکی نیست که به خداوند افترا می بندد. از این رو با وجود وسعت رحمت خداوند غفار، چنین مشرکی صلاحیت آمرزش ندارد. امر سوم، یعنی تحلیل استدلال مشرکان برای تصحیح شرک و بیان مغالطه ی آن ها در قیاس، آن است که خداوند سبحان دو اراده و دو امر دارد: اراده ی تکوینی که گریز ناپذیر است و اراده ی تشریعی که گاهی مطاع است و گاهی بدان نافرمانی می شود. تفاوتشان در آن است که اراده ی تکوینی به فعل خود خدا تعلق می گیرد، یعنی اراده می کند که فعل خاصی را انجام دهد؛ مانند زنده کردن و میراندن یا قبض و بسط یا فرو فرستادن باران و رویاندن گیاه و امثال آن؛ ولی اراده ی تشریعی به فعل یا ترک کسی غیر از خداوند تعلق می گیرد؛ یعنی خداوند خواسته است انسان با اختیار خود فعل خاصی را انجام دهد، مانند عدل و احسان و یا ترک کند مانند ظلم و بدی. بازگشت این اراده فقط به تشریع و قانونگذاری است، به گونه ای که در آن اختیار انسان، در عمل به قانون یا رها نکردنش محفوظ است. حکم اراده ی تکوینی و لزوم تحقق مراد و امتناع تخلف آن است و نیز مخاطب در وجود و امتثال آن تابع خطاب است؛ انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون (۳۱۴) چون خطاب کن ایجاد است، نه تکلم لفظی. زیرا اشیا تنها به واسطه ی اراده ی خداوند، بدون نیاز به امر او، فرمان می برند و نیز تنها به واسطه ی کراهت او، بدون نهی او، باز داشته می شوند، در حالی که نه لفظی در کار است و نه صدایی و نه ندایی؛ بلکه اراده ی تکوینی همان افاضه ی وجود بر چیزی است که در پیشگاه خدا معلوم است؛ اموری که تقاضای ظهور دارند و غیر آن از اموری که استدعا و شایستگی ظهور را ندارند. این قسم نافرمانی از امر و اراده و خواست خدا همان چیزی است که برگشت ناپذیر است و نافرمانی نسبت به آن ناممکن. چون همه ی موجودات تسلیم خداوند رب العالمین هستند؛ فقال لها و للارض اثريا طوعا و کرها قالتا ۱۱۱ طائعين. (۳۱۵) همچنین لازمه ی اراده ی تشریعی، محفوظ ماندن اختیار انسان است که به خوبی ها امر و از بدی ها نهی شده است؛ ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة (۳۱۶) و نیز انسانی که میان دو راه اطاعت و معصیت، شکر و کفر قرار دارد، تحت این نوع اراده واقع می شود؛ ... و هدينه النجدين (۳۱۷) و انا هدينه السبيل اما شاكرا و اما كفورا. (۳۱۸) پس امر در این جا امر الاهی است، لیکن به متن قانون و حکم تعلق دارد، نه به فعل خارجی؛ ان الله يامر بالعدل و الاحسان (۳۱۹) و و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء (۳۲۰) و این قسم از امر و اراده و مشیت همان است که گاهی اطاعت می شود؛ قل انى امرت اءن اءبدالله مخلصا له الدين (۳۲۱) و گاهی نافرمانی؛ و كاءين من قرية عنت عن اءمر ربها و رسله فحاسبنها حسابا شديدا. (۳۲۲) اکنون که روشن شد خداوند سبحان دو اراده دارد و برای هر اراده ای حکم ویژه ای است و انسان به امر و اراده ی تشریعی به ایمان فرمان داده شده است و نیز شرک ورزیدن به کراهت تشریعی مورد نهی واقع شده است و نیز معلوم گردید که اراده ی تشریعی عصیان پذیر و اراده ی تکوینی تخلف ناپذیر است، از مجموع این امور، کیفیت مغالطه ای متفکران بت پرست در قیاس باطلشان در پیشگاه پروردگار روشن می گردد. آنان به جهت شباهت لفظی، دو نوع اراده ی خداوند را با یکدیگر خلط و حکم اراده ی تکوینی را برای اراده ی تشریعی بار کرده اند و در این گفته خود که: لو شاء الله ما اءشركنا و با اباؤنا و لا حرمانا من شىء (۳۲۳) به خطا رفته اند. زیرا خداوند سبحان با اراده ی تشریعی خود، نه تکوینی، خواسته است که آنان شرک نورزند. از این رو صرف اختیار شرک از سوی آن ها دلیل بر اراده ی شرک از جانب خداوند سبحان نمی شود. پس میان مقدم و تالی تلازمی نیست مشرکان می گویند: اگر خدا شرک را نمی خواست، ما مشرک نبودیم زیرا میان مشیت تکوینی و تحقق مراد و عدم تخلف از آن اراده تلازم است، نه اراده ی تشریعی و مراد آن یعنی خداوند به اراده ی تشریعی خود خواسته که انسان ها مشرک نشوند، ولی از آنجا که این نوع اراده عصیان

پذیر است، بعضی از انسان‌ها علی‌رغم خواست تشریعی خداوند، مشرک شده‌اند. پس اگر میان مقدم و تالی تلازمی نباشد، آن قیاس نتیجه نمی‌دهد؛ اگر چه به جهت مغالطه‌ی ناشی از اشتراک مشیت، توهم تلازم شود، در حالی که تنها یکی از این دو قسم اراده یعنی اراده تکوینی، با تالی ملازم است.

اختیار حد فاصل و میان جبر و تفویض

قرآن کریم به صورت کامل به تحلیل قیاس باطل بت پرستان پرداخته است؛ اراده‌ی تکوینی خداوند به ایمان و نفی شرک تعلق گرفته، بلکه اراده‌ی تشریعی خداوند که همراه با آن، اختیار انسان محفوظ می‌ماند، به ایمان و نفی شرک تعلق دارد؛ و لو شاء ربك لامن من فی الاءرض کلهم جمیعا (۳۲۴) با آن که خدا اراده کرده که همه‌ی انسان‌ها ایمان بیاورند و از همین روی پیامبران را برای آن‌ها فرستاد؛ و اءرسلناک للناس رسولا... (۳۲۵) و تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا. (۳۲۶) بنابراین، خداوند با اراده‌ی تشریعی خود، خواسته است که همه‌ی انسان‌های روی زمین ایمان بیاورند، ولی اراده‌ی تکوینی او به این امر تعلق ندارد. زیرا باید اختیار انسان که مایه‌ی تکامل اوست، باقی بماند. پس تلازم مقدم و تالی در قیاس استثنایی محقق است؛ یعنی اگر اراده‌ی تکوینی خداوند به ایمان انسان‌ها تعلق گرفته بود، همه‌ی انسان‌ها ایمان می‌آوردند. زیرا در این قسم از اراده، تخلف مراد از اراده محال است؛ اما از آنجا که همه‌ی انسان‌ها ایمان نیاورده‌اند، روشن می‌شود که اراده‌ی تکوینی خداوند سبحان به ایمان آنان تعلق نگرفته است؛ و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی (۳۲۷) یعنی اگر خدا تکوینا اراده کرده بود، انسان را بر هدایت وادار می‌ساخت و ضرورتا همه‌ی انسان‌ها ایمان می‌آوردند، اما خداوند چنین نخواسته است تا اختیار آدمیان که چیزی است میان جبر و تفویض سالم بماند. از این رو خداوند می‌فرماید: و علی الله قصد السبیل و منها جائز و لو شاء لهدیکم اءجمعین. (۳۲۸) آنچه بر خداوند لازم است، بیان مسیر درست و صراط مستقیم و راه میانه و دور از افراط و تفریط است، و چیزی بیش از این بر خداوندی که رحمت را بر خود فرض کرده است، لازم نیست؛ اما بعضی از این راه جدا گشته، از فرمان خداوند سبحان سرپیچی می‌کنند، ولی اگر خداوند می‌خواست، با اراده‌ی تکوینی تخلف ناپذیرش، همه‌ی آن‌ها را بدون هیچ گونه کجروی هدایت می‌کرد، اما خدای متعالی هدایت تشریعی آنان را اراده کرده است، نه هدایت تکوینی آن‌ها را. از این رو خداوند سبحان می‌فرماید: و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤ من و من شاء فلیکفر. (۳۲۹) با روشن شدن کامل تفاوت دو اراده و آشکار شدن اصول عامه در هر دو نوع از هدایت و اراده، اکنون نوبت بیان مغالطه‌ی بت پرستان در نحوه‌ی تفکر الحادی آن‌هاست. خداوند سبحان در این زمینه می‌فرماید: و لو شاء الله ما اءشرکوا و ما جعلناک علیهم حفیظا و ما اءنت علیهم بوکیل (۳۳۰)؛ اگر اراده‌ی تکوینی خداوند به ایمان آوردن و شرک نورزیدن آنان تعلق می‌گرفت، ضرورتا مشرک نمی‌شدند و نیز می‌فرماید: و لو شاء الله ما فعلوه فذرهم و ما یفترون (۳۳۱)؛ اگر خداوند تکوینا اراده کند که فرزندان‌شان را به قصد تقرب به بت‌ها نکشند و در پیشگاه آن‌ها قربانی نکنند، چنین عملی را انجام نمی‌دادند، ولی اکنون که آنان شرک ورزیده، فرزندان خود را قربانی بت‌ها می‌کنند، روشن می‌شود که خداوند سبحان این اراده‌ی تکوینی را نداشته است. پس، اراده‌ی تخلف ناپذیر همان اراده‌ی تکوینی است، نه تشریعی، و اراده‌ی تکوینی خدا به ایمان و طاعت تعلق ندارد تا ایمان آوردن تخلف ناپذیر باشد، بلکه تنها اراده‌ی تشریعی به آن دو تعلق گرفته است؛ به گونه‌ای که انسان مکلف، در فرمانبرداری یا سرپیچی از آن، مختار است. پس این تفکر صحیح همان برهان عقلی خالی از شائبه‌ی هر مغالطه‌ی فکری است، در حالی که متفکر بت پرست به قیاس مغالطه آمیزی گرفتار است؛ مغالطه‌ای که از اشتراک لفظ اراده و اشتباه کردن دو نوع اراده با یکدیگر ناشی می‌شود. از این جهت خداوند سبحان می‌فرماید: قل فله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اءجمعین. (۳۳۲) زیرا استدلالی که به نتیجه رسیده، عقیم نمی‌ماند، همان دلیلی است که خدای متعالی بیان کرده است، نه استدلال بت پرستان که به علت ابتلا به مغالطه عقیم بوده، نتیجه نمی‌دهد جای دقت

بیش تر است .

قرآن و نقل و نقد سخنان دیگران

از آنجا که قرآن هدایتی برای مردم و تذکری برای بشر و ترساننده‌ای برای همگان است ، گفتار هر صنف از مردم را طرح می کند . سپس اگر سخن آنان حق باشد، آن را گواهی می کند و اگر باطل باشد، آن را به دو گروه برانگیخته از شهوت عملی و شبهه‌ی علمی قسمت می کند . آنگاه شبهه‌ی علمی را به خوبی تحلیل و آن را رد می کند؛ به گونه‌ای که مجالی برای تردید نماند . به همین نحو شبهه‌ی عملی را به زیباترین نحو تجزیه و تحلیل ، به بهترین شکل درمان می کند، به گونه‌ای که جایی برای ابتلا به آن نماند؛ برای کسی که دارای قلب یا گوش شنوا یا اهل شهود باشد، در غیر این صورت شبهه‌ی او افزوده می شود؛ فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا . (۳۳۳) منظور آن است که قرآن با ذکر قیاس مغالطه آمیزی که متفکران بت پرستان به آن گرفتار هستند، اشتباه آن را بیان ، به بهترین نحو آن را درمان کرده است . قیاس استثنایی دیگری است برای کسانی که شهوت عملی دارند؛ آنان که در سخن گویی بی بند و بارند و هر چه به زبانشان آید، آن را می گویند . قرآن نیز سخن آنان را نقل و تحلیل و منشاء جاهلی آن را بیان می کند؛ و قال الذین کفروا للذین امنوا لو کان خیرا ما سبقونا الیه و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم . (۳۳۴) خلاصه‌ی کلامشان این است : کافران گمان می کنند که در امور خیر پیشی گرفته ، چیزی از خیر را از دست نداده اند و اگر خیری هست ، به آن دست یافته اند، بدون آن که کسی بر آنان پیشی گیرد . پس اگر آنان چیزی را نپذیرفتند و به دنبال آن نرفتند، به جهت نقص آن است و خیری در آن نیست ؛ مانند ایمان به خدای یگانه و ره آوردهای پیامبران . آنان بر این گمان باطل خود قیاسی استثنایی ساخته اند که هیچ دلیلی برای تلازم میان تقدم و تالی آن نیست ، مگر گمان باطل به آن که درست می گویند . صورت قیاس آنان چنین است : اگر در شرک نورزیدن خیری باشد، کسی در وصول به آن خیر توان پیشی گرفتن به ما را ندارد، در حالی که ما پیشی گیرندگان در دریافت خیرات هستیم . پس خیری در شرک نورزیدن نیست . قرآن عدم تلازم مقدم و تالی را این گونه بیان می کند : منشاء این گمان جاهلی هدایت نیافتن به راه مستقیمی است که خداوند به آن هدایت کرده ، نیز راه یافتن به خیری است که به آن فرا خوانده است ؛ اءفمن اءسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر اءم من اءسس بنیانه علی شفا جرف فانهار به فی نار جهنم و الله لا یهدی القوم الظالمین . (۳۳۵) از این جهت خداوند سبحان می فرماید : این سخنان که ایمان خیر نیست ، بلکه دسیسه و باطل و افترا بی است کهن که تاریخ آن را ضبط کرده ، دروغی قدیمی و برآمده از آن است که خیر و دروغ ، خیر و شر و امثال این امور را تشخیص نمی دهند و به زودی در مباحث آینده مبادی قیاس جاهلی را که به گونه‌ای با دلیل آن ها مربوط می شود، متذکر خواهیم شد .

دعوت و دعوای پیامبر و مقابله‌ی بت پرستان با آن دو

همان گونه که مبحث پیشین مربوط بود به تقلید محض و تفکر مغالطه‌ای و بیان مبادی آن دو و تحلیل منشاء مغالطه درباره‌ی آنچه به توحید بر می گردد، در خصوص نبوت نیز چنین بحثی پیش می آید که سزاوار است به نمونه‌ای از آن اشاره شود . چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوتی دارد و ادعایی ؛ یعنی مدعی رسالت و نزول وحی و پیامبر بودن است ، همچنین مردم را به سوی خدای یگانه و روز قیامتی که همه مردم در آن روز در پیشگاه مبدء عدل حکیم حاضر می شوند، فرا می خواند . بت پرستان در برابر این ادعا و دعوت ایستادگی می کردند و جاهلان آنان با جمود فکری و پافشاری بر سنت جاهلی و حفظ آن ، در برابر پیامبر ایستادند و متفکرانشان با جعل قیاس مغالطه آمیزی که بر گمان مبتذل آن ها دلالت می کرد، با پیامبر مبارزه می کردند . قیاسی به این بیان : محال یا بعید است انسان پیامبر باشد، بلکه اگر پیامبری اصالت و رسالت مبدئی دارد، باید این دو از اوصاف

ملائکه باشد و تنها کسی که صلاحیت تحمل رسالت خداوند را دارد، فرشته‌ی آسمانی است. بعید نیست که افسار هر دو فرقه‌ی جاهلان و متفکران بت پرست به دست مستکبران آن‌ها باشد. چون آنان ضعیف عقلان و نیز عالمان ناآگاه را اجیر خود می‌کردند تا مردم را ناخود آگاه به مجادله با حق سوق دهند و از قبول آن استکبار ورزند و در برابر مدعی نبوت بایستند؛ به گونه‌ای که جدا ساختن هر یک از این طوایف از یکدیگر دشوار است. با استفاده از مباحث قرآنی در می‌یابیم که اگر مجادله با حق و معارضه با آن و رد و انکارش، به سبب مکر سیاسی و دسیسه‌ها و حیل‌های عملی نباشد، به دو دلیل زیر است: یک. حفظ سنت جاهلی که جاهلان، پدران‌شان را بر آن سنت یافته‌اند که همان تقلید و باز ایستادن از حرکت است. دو. شبهه افکنی در لباس استدلال که همان تفکر مغالطه آمیز است. اکنون نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم که درباره‌ی دعوای پیامبر است؛ قلمرو سخن مشرکان جاهل یک چیز است و آن حفظ سنت موروثی است که پدران‌شان را بر این سنت یافته‌اند و در زمان‌های پس از آن چیزی بر خلاف آن نشنیده‌اند؛ فلما جاء هم موسی بایاتنا بینات قالوا ما هذا الا سحر مفتری و ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاولین* و قال موسی ربی اعلم بمن جاء بالهدی من عنده و من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون (۳۳۶) و و عجبوا ان جاءهم منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب*... ما سمعنا بهذا فی الملة الاخره ان هذا الا اختلاق* اءنزل علیه الذکر من بینا بل هم فی شک من ذکری بل لما یدوقوا عذاب (۳۳۷) و آیات دیگری که دلالت می‌کند بیش‌ترین چیزی که مشرکان بی‌قدر و قیمت به آن تکیه می‌کردند، همان حفظ میراث جاهلی و پاسداری از سنت‌های کهن بود. تعدد منشاء تکذیب رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلیل مشرکان متفکر آن است که رسالت از شئون فرشتگان است و محال یا بعید است که انسانی پیامبر شود؛ و ما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی الا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا* قل لو کان فی الارض ملئکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکاً رسولاً (۳۳۸) و فقال الملؤا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثکم یرید ان یتفضل علیکم و لو شاء الله لاءنزل ملئکة ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاولین* ان هو الا رجل به جنه فتربصوا به حتی حین (۳۳۹) و فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتباعک الا الذین هم اءراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین (۳۴۰) و و لئن اءطعتم بشراً مثکم انکم اذا لخاصرون (۳۴۱) و فقالوا اءنؤ من لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون (۳۴۲) و فقالوا اءبشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ضلال و سعر (۳۴۳) و آیات دیگری که به ظهور یا اشاره دلالت می‌کند که به گمان این مشرکان، هیچ بشری رسول نمی‌شود و یکی از شرایط رسالت، فرشته بودن است و بشر بودن مانع از رسالت است. اما آن‌چه میان جاهلان و فرومایگان بت پرست و متفکران و گروه مستکبران آنان مشترک است، همان انکار و تکذیب ادعای نبوت و رسالت است؛ در منشاء این تکذیب با یکدیگر اختلاف دارند، ولی در انکار داعیه‌ی رسالت با یکدیگر متفق هستند، جنون و کهانت و سحر و شعر را به مدعی نبوت نسبت می‌دهند و نیز نسبت دروغ‌گویی و سوء نیت به ایشان می‌دهند؛ مثلاً می‌گویند: او قصد دارد مردم را از سرزمین خودشان بیرون کند؛ قال الملأ من قوم فرعون ان هذا لساحر علیم* یرید ان یخرجکم من ارضکم فماذا تاءمرون. (۳۴۴) همچنین چون از طریق وحی هدایت نیافته‌اند، آرای سبک و سفیهانه‌ی گوناگونی ارائه می‌دهند؛ مانند سخن قریش درباره‌ی قرآن که گاهی آن را اسطوره و گاهی کهانت و گاهی شعر می‌نامیدند و شاید مراد از این آیه: الذین جعلوا القرآن عضین (۳۴۵) آن است که برای قرآن اعضا و قسمت‌هایی قرار دارند. پس آن‌را با نسبت‌های گوناگون مثل شعر و اسطوره و سحر و... عضو عضو و بعض بعض کردند و بر یک چیز واحد مستقر نشدند. چون معیاری برای دشنام و ناسزا و نیز میزانی برای افترا و اذیت کردن نداشتند، ولی خداوند سبحان ساحت رسالت را از آلودگی‌های این نسبت‌ها پیراست و آستان نبوت را از این هذیان‌ها پاک ساخت. سپس قرآن کریم با بیان منشاء انکار جاهلان که همان سرسختی در تقلید و حفظ سنت‌های جاهلی است، آن‌را مانع هر گونه تکامل انسان دانسته است، چنان که سرچشمه‌ی استکبار متفکران مشرک را مغالطه در قیاس و انحراف از مسیر تفکر صحیح بیان کرده است.

بطلان منشاء استکبار بت پرستان متفکر

یکم . خداوند پیامبران علیهم السلام را به هدایت و صفوت و برگزیدگی و اخلاص و عصمت از گمراهی و وسوسه‌ی شیطان و پاکی از هر گناه و بیزاری از شرک و اهل آن ، و دشمنی با خیانت و اهل آن و نیز کمالات وجودی دیگر می ستاید؛ قال الملاء الذین کفروا من قومہ انا لنریک فی سفاهۃ و انا لنظنک من الکاذبین * قال یا قوم لیس بی سفاهۃ و لکنی رسول من رب العالمین (۳۴۶) و کذلک ما ائی الذین من قبلهم من رسول الا- قالوا ساحر اءو مجنون * اءتواصوا به بل هم قوم طاغون . (۳۴۷) خداوند سبحان یادآور می شد که نسبت دادن جنون و امثال آن به ساحت رسالت ، تنها به دلیل طغیان و فکر نکردن است و اگر مشرکان اهل درایت و عقل بودند، بی تردید می دانستند که پیامبر از همه‌ی این امور مصون است ؛ اءولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنۃ ان هو الا نذیر مبین . (۳۴۸) همچنین چون آنان تاءمل و تدبر نکرده اند، پس ناگزیر اموری چون عذاب و سختی و سلطنت و دیگر وسایل طغیان و سفارش یکدیگر به سرکشی را به تکیه گاه خودشان ، بت ها، نسبت می دهند؛ فتولی برکنه و قال ساحر اءو مجنون . (۳۴۹) خداوند پس از بیان کردن مدار هدایت و آگاهی ، و این که پیامبران گرد این مدار می چرخند، آنان را هادیان و دانایان می نامد و رویگردانان از این مدار را سفیه می داند؛ و من یرغب عن ملۃ ابراهیم الا من سفۃ نفسہ (۳۵۰) و ... اءلا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون . (۳۵۱) دوم . قرآن منشاء انکار جاهلان را، تقلید و حفظ میراث پدرانی هدایت نیافته و تعقل ناکرده می داند؛ قالوا یا شعیب اءصواتک تاءمرک اءن نترک ما یعبدا باؤنا ءو اءن نفعل فی اءموالنا ما نشؤا انک لاءنت الحلیم الرشید و قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لنریک فینا ضعیفا و لولا رهطک لرجمناک و ما اءنت علینا بعزیز . (۳۵۲) پا فشردن به رسوم کهن موروثی سبب می شود که بسیاری از سخنان حضرت شعیب علیه السلام را نفهمند . زیرا - چنان که گذشت - تقلید با تحقیق ناسازگار است . از این رو، جاهلان اصل نبوت را درک نکردند و دعوای نبوت هیچ پیامبری را نپذیرفتند، چنان که دعوت پیامبران به توحید و معاد و مانند آن را نیز نفهمیدند . سوم . بیان منشاء استکبار متفکرانشان که همان انحراف از مسیر تفکر صحیح است . داشتن تفکر سالم و بدون آلودگی به مغالطه در معارف الهی ، بدون شناخت کامل انسان شدنی نیست . بدین معنا که تفکر صحیح بر پایه‌ی شناخت صحیح انسان پدید می آید . زیرا کسی که به نفس خود جاهل است ، به امور دیگر جاهل تر است . از این رو اهل معرفت ، شناخت نفس را کلید سایر معارف و در شهرهای علمی می دانند؛ به گونه‌ای که گشودن این درها و دخول در آن شهرها، تنها از طریق شناخت انسان شدنی است . از آنجا که تفکر بت پرستان تنها در جنبه‌ی مادی انسان خلاصه می شود و آنان معتقدند که همه‌ی شئون انسان مادی ، و نفس او چون بدن مادی او محکوم به دگرگونی و در نهایت فانی شدنی است و نیز مرگ را پایان کار و مقدمه‌ی هلاک شدن در زمین می دانند و در نظر آن ها انسان چیزی جز یک جسم رشد کننده‌ی ناطق نیست که چون درختان رشد می کند و نابود می شود و نیز معتقدند به هیچ وجه پس از مرگ حیاتی نیست . نتیجه اعتقاداتشان آن است که اولاً در ربوبیت و عبادت دچار شرک شدند . ثانیاً، به طور کلی به انکار پرداختند . ثالثاً، روز قیامت را رد کردند . چون انسان مادی قدرت شناخت پروردگار خود را نداشته ، توانایی عبادت و استعانت از او و توکل بر او و پناهنده شدن به او را نیز ندارد . از این رو، به خدایان دیگر می گرایند و آنان را میان خود و خداوند واسطه‌ی فیض قرار می دهند و با اعتقاد به شفیع بودنشان ، آنان را می پرستند تا به خداوند نزدیک سازند . همچنین بر اساس این فرضیه ، انسان مادی توان سخن گفتن با خداوند و شنیدن کلام او و رؤیت قلبی جمال او را ندارد . زیرا فرض آن است که قلب مانند قالب ، مادی است و دریافت وحی از سوی پروردگار برای چنین قلبی شدنی نیست . پس اگر وحی و دریافت وحی حقیقت داشته باشد، فقط شایسته‌ی فرشته است و اگر رسالت و ابلاغی هم باشد، از آن ملک است ، نه انسان . همچنین انسانی که به گمان آنان مادی صرف است ، پس از مرگ و نابودی حیاتی ندارد . چون شیء معدوم برگردانده نمی شود و امر فانی باز نمی گردد و انسانی که نیست شده است ، دوباره حیات نمی یابد . نتیجه‌ی این مبنای

نادرست، این دو توهم نادرست است که هر دو درد علاج ناپذیری است که قلب های گریان را پوشانده، آنان را به نادانی و کوری فرو برده است.

حقیقت مرگ

چون قرآن نور درخشانی است که یکی از بزرگ ترین خاصیت های آن روشن کردن تاریکی هاست، انسان را حقیقت مرگی از نفس ناطقه ی مجرد از ماده و پیراسته از احکام آن و نیز دارای بدن مادی تحت تدبیر نفس می داند و یادآور می شود که انسان با تلاش و رنج به سوی پروردگارش در حرکت است و به دیدار او خواهد شتافت. پس باید به مقدار امکان پروردگار را بشناسد و از پی بردن به ذات او خودداری ورزد، تنها او را بپرستد و از عبادت غیر او سر باز زند، تنها از او کمک بگیرد و از او هدایت بخواهد و تنها به او و در همه ی کارها به او باز گردد و با مدد توحید از ریسمان های شرک رهایی یابد، چنان که قرآن به انسان می فهماند انسانی دارای روح مجرد و ضمیر پاک و قلب صالح و نفس طاهر است، شایستگی دریافت وحی از سوی خداوند حکیم علیم را دارد. چنین انسانی به جایی می رسد که می گوید: خدای نادیده را نمی پرستم؛ ما کنت اءعبد رباً لم اعره (۳۵۳) چگونه چنین نباشد، با آن که ملائکه ای که در پیشگاه انسان سجده می کنند، سزاوار این امر هستند. پس انسان هم می تواند رسول باشد، بدون آن که هیچ استحاله و استبعادی در کار باشد. افزون بر این، قرآن بیان می کند که حقیقت مرگ انتقال از عالمی به عالم دیگر است و انسان با مرگ، در زمین نابود نمی شود. انسان معدوم و فانی نیست تا برگردانده شود، بلکه از طریق مرگ، از دنیا به عالم برزخ که باغی از باغ های بهشتی یا حفره ای از گودال های آتش است منتقل، سپس رهسپار قیامت کبرا می گردد. با روشن شدن این معارف است که انسان از گرفتاری انکار وحی و نبوت نجات یافته، از زنجیر بلند رد و انکار معاد آزاد می شود. خداوند ما را از هر گونه تفکر و اعتقادی که مورد تاءیید وحی الاهی نیست، پناه دهد و نیز از هر رفتاری که مرضی آن نبوده، هر عملی که مصوب وحی نباشد، رها سازد و ما را به حقیقت حق و صواب خالص هدایت فرماید و ما را وارثان کتاب و وارث منطق کسانی قرار دهد که قرآن را به سخن در می آورند؛ یعنی عترت طاهره علیهم السلام. گفتنی است: هر یک از این مسائل بحث ویژه ای دارد و مورد بحث فعلی ما، همان تفکر بت پرستان و مقلدان آن هاست که معتقدند: اولاً، انسان فرستاده ای الاهی نمی شود و بشریت مانع رسیدن به این مقام شامخ است. ثانیاً، مدعی نبوت چون سایر انسان ها بشر است و اگر پیامبر بودن بشر روا باشد و از امتناع نبوت انسان چشم پوشی گردد، باید نبوت غیر مدعیان این مقام نیز جایز باشد. چون آن ها هم مانند پیامبرانند و حکم چیزهایی که مثل یکدیگرند، در جواز و عدم جواز، یکسان است. پس همه ی انسان ها ادعای نبوت می توانند داشته باشند. از این جهت قرآن کریم گاه اصل امتناع پیامبر بودن بشر را از سوی بت پرستان مطرح می کند و گاه استدلال آن ها را درباره ی مثل هم بودن انسان ها و یکسان بودن حکم امثال، بیان می فرماید و به همین ترتیب، گاه استدلال آن ها را درباره ی امتناع پیامبر بودن بشر و گاه در زمینه ی حکم امثال، پاسخ می گوید.

اثبات امکان رسالت برای بشر

نتیجه ی بیان قرآن درباره ی امکان بشر بودن پیامبر - با آن صورت، ضرورت نبوت بشر را نیز ثابت می کند. زیرا بدون تردید رسالت انسان امری ضروری است - آن است که انسان دارای روح مجرد از ماده است که در زمان و مکان جا نداشته، شکل هندسی خاصی ندارد و محکوم به احکام ماده نمی شود و به واسطه ی همین روح مجرد است که صلاحیت پیدا می کند اسما و حقایق را از خداوند سبحان بیاموزد؛ و علم ادم الاءسماء کلها. (۳۵۴) به واسطه ی این روح مجرد است که انسان معلم ملائکه می شود و اسما را به آنان یاد می دهد؛ یا ادم اءنبئهم باءسمائهم (۳۵۵) و نیز به واسطه ی همین روح مجرد است که مسجود همه ی

فرشته ها می شود و شایستگی خلافت خدای متعالی را به دست می آورد؛ انی جاعل فی الاءرض خلیفه (۳۵۶) و فسجد الملائكة کلهم اءجمعون (۳۵۷) و نیز دارای دیگر کمالات وجودی می شود که در خور ماده و لوازم ماده نبوده ، کمیت بردار نیست . بنابراین ، اگر برای فرشته ای که دانش آموز انسان و سجده کننده برای انسان است ، رسیدن به مقام وحی و رسالت روا باشد، برای انسان کامل معصوم که آموزگار ملائکه و مسجود آن هاست ، ضرورتا رسالت شدنی است . پس مجالی برای بعید بودن یا محال بودن رسالت بشری وجود ندارد تا گفته شود : اءبعث الله بشرا رسولا (۳۵۸) یا و لو شاء الله لاءنزل ملئكة (۳۵۹) یا لولا اءنزل علیه ملک . (۳۶۰) پس انسان صلاحیت رسالت الاهی را دارد؛ اما ضرورت انسان بودن رسول و عدم کفایت رسالت الاهی را دارد؛ اما ضرورت انسان بودن رسول و عدم کفایت رسالت فرشته ، امر دیگری است که قرآن به آن اشاره دارد . توضیح مطلب آن است که بحث در نبوت و رسالت در امور زیر خلاصه می شود : یکم . اثبات ضرورت نبوت و کفایت نبودن عقل به تنهایی برای هدایت جوامع بشری . دوم . اثبات امکان رسالت برای انسان بدون استلزام محال . سوم . رسولی که به سوی مردم فرستاده می شود، باید انسانی باشد که با آن ها زندگی کند، چون آنان غذا بخورد و در بازار راه رود و نیز توجه به این نکته که رسالت فرشتگان برای انسان ها کفایت نمی کند . چهارم . امور دیگری که در اینجا فرصت اشاره و بحث از آن ها نیست . قرآن در موارد متعددی از ضرورت هدایت مردم به سعادت جاودانه بحث کرده ، عدم کفایت عقل در تاءمین آن را گوشزد می کند در رساله ای که در این موضوع نگاشته شده ، آن را تقریر کرده ایم و نیز قرآن کریم لزوم بعثت رسول خارجی پیامبران را مؤید رسول باطنی عقل در قلمرو مجهولاتش یا آگاهی دادن رسول ظاهری در امور متمرکز در فطرت انسان گوشزد می کند و نیز آنان را به برانگیزانده ی علوم دفن شده در وجود او می ستاید و به صراحت می گوید : رسول ظاهری که برای هدایت انسان برانگیخته شده است ، باید کسی باشد که با آنان مباشرت داشته ، برای آن ها دلیل آورد و با آنان مجادله کند و همچون الگویی برای آنان و حجتی علیه ایشان باشد و پناهگاهی برای حوادث اتفاقی آنان و هدایتی در جنگ و صلح آنان باشد . کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و آنان را تزکیه کند، از اموالشان صدقه دریافت کرده ، آنان را پاک گرداند و امور آنان را نظم بخشد و لشکرهای آنان را بسیج کند و اموری از این قبیل که ارکان آن در قرآن پایه ریزی شده است و عترت طاهره به تفصیل از آن سخن گفته اند و ثقلین به بهترین شکل آن ها را بیان کرده اند . روشن است رسولی که دارای چنین رتبه ای است ، از جنس فرشتگان نمی تواند باشد . فرشته ای که مردم آن را نمی بینند و امکان مباشرت با آن را ندارند، بلکه باید انسانی مثل آن ها باشد تا مباشرت با او ممکن شود . پس رسول باید چون کسانی باشد که مفاد رسالت را برای آنان به ارمغان می برد . چون شاء رسول هدایت خارجی است و وظیفه ی او تنها در دل افکندن یا فرو فرستادن وحی در قلب نیست از این رو خداوند سبحان می فرماید : قل لو کان فی الاءرض ملئكة یمشون مطمئنن لئزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا (۳۶۱)؛ فرشته تنها صلاحیت رسالت برای فرشتگان را دارد و توان رسالت برای مردم را ندارد و اگر ساکنان زمین به جای مردم ملائکه بودند، قطعاً یک رسول از جنس فرشته برای آنها می فرستادیم ، ولی از آنجا که ساکنان زمین مردمی هستند که در آن راه می روند، باید رسولی که به سوی آنان فرستاده می شود، از جنس خود آنان باشد؛ یعنی انسانی که با آنان زندگی کند و با آنان بمیرد تا الگویی برای آنان و حجتی علیه آنان باشد . اگر فرض شود که خداوند فرشته ای را برای مردم بفرستد، باید تصویر آن را به صورت مردی در آورد که مردم بتوانند او را ببینند، از او بپرسند، به او رجوع کنند و اگر به صورت مردی تصویر شود، دوباره اشکال باز می گردد و در این صورت نیز باز می گویند : آیا خداوند بشری را به رسالت بر می گزیند ؟ زیرا اگر ملک را به صورت انسان مادی نفرستد، شنیدن سخنان او و تاءسی به او برای مردم شدنی نیست و اگر او را به صورت انسان در بیاورد، این امر برای آنان شدنی است ، ولی باز هم اشکال می کنند که : ما هذا الا بشر مثلکم یرید اءن یتفضل علیکم و لو شاء الله لاءنزل ملئكة ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاءولین . (۳۶۲)

خداوند سبحان به مطالب فوق چنین اشاره می کند : و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون . (۳۶۳) از این آیه بر می آید که میان رسول و مخاطبانش تناسب لازم است ، به گونه ای که بتواند با آنان سخن بگوید و پیشوای آنان باشد؛ افزون بر آن که رسول باید از جنس مردان باشد و شامل مطلق انسان یعنی مردان و زنان نمی تواند باشد؛ و ما اءرسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون . (۳۶۴) چون رسول باید مرجع حوادث اتفاقی در جنگ و صلح و دیگر امور جامعه ی انسانی باشد و این امر برای زنان میسر نیست . زیرا برای مردان بهتر است از پشت پرده با زنان ارتباط برقرار کنند؛ و اذا ساءلتموهن متاعا فاستلوهن من وراء حجاب ذلکم اءطهر لقلوبکم و قلوبهن (۳۶۵) بنابراین ، دینی که طهارت قلب ها را در گرو سؤال از زنان همراه با وساطت پرده می داند، قیم و مبلغ و مسئول و معلم آن دین زنان نمی تواند باشند و نیز تماس و معاشرت مردان با زنان به صورت آشکار و پنهان شدن نیست . همچنین از آیه ی مزبور بر می آید که پوشاندن حق با باطل همان انحراف و بیماری قلب است ، در حالی که قرآن شفای امراض سینه است ، بیماری هایی چون نادانی و تکبر و طمع و دوستی چیزی که ریشه همه خطاست ؛ قد جاء تکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور . (۳۶۶) ولی اگر کسی که دچار این امراض است ، به وسیله ی قرآن شفا نیافت ، خداوند سبحان فیض خود را از و باز می دارد و هنگامی که رحمت خاص خود را از او منع کرد، هیچ کس دیگری بر او رحمت نمی فرستد؛ و ما یمسک فلا مرسل له من بعده (۳۶۷) و بیماری اش فزونی می یابد و انحراف او بیش تر می شود . اگر بیمار درمان نشود، مرضش افزایش می یابد، همان گونه که خدای متعالی به آن اشاره می کند : فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا (۳۶۸) و فلما زاغوا اءزاغ الله قلوبهم . (۳۶۹) بنابراین ، اگر انسان به پوشاندن حق به باطل گرفتار شود و بیماری خود را به وسیله ی شفا بخش امراض سینه درمان نکند، فیض خاص خداوند از او گرفته می شود و اشتباه او دوام می یابد؛ و للبسنا علیهم ما یلبسون (۳۷۰) و این مشبه ساختن الاهی ، عذابی است که در کیفر مشبه ساختن خودشان ، به آنان تحمیل می شود، مانند گمراه ساختن کیفری که در قبال گمراه شدن خود آنان صورت می گیرد؛ یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین . (۳۷۱) گمراه ساختن ابتدایی به این معنا که خداوند بدون هیچ زمینه ای کسی را گمراه سازد قبیح است و این عمل از خداوند سر نمی زند، ولی نسبت دادن گمراه ساختن ثانوی به خداوند یعنی خداوند با در نظر گرفتن زمینه هایی که خود فرد برای گمراه مطابق با عمل فرد بدکار و گمراه از مسیر خداوند است که گمراهی وی پس از روشن بودن مسیر الاهی پدید آمده است . غرض آن که ، خداوندی که نور آسمان ها و زمین است ، هیچ گاه و بر هیچ کس حق را با باطل مشبه نمی سازد، بلکه همه ی انسان ها را به سوی حق هدایت کرده ، با هیچ چیز حق را پنهان نمی سازد؛ الحق من ربک فلا تکنن من الممترین (۳۷۲) و قل جاء الحق و ما یبدی الباطل و ما یعید (۳۷۳)؛ یعنی حق تنها از سوی خداوند نازل می شود و با وجود آن ، جایی برای باطل نمی ماند، نه آن باطلی که پیش از آن بوده است ، قدرت باز گشتن دارد و نه آن باطلی که پیش از آن نبوده ، توان موجود شدن دارد . پس شدنی نیست که خداوند حق را با باطل پیوشاند و معنای این فرموده ی خدا : . . . و للبسنا علیهم ما یلبسون (۳۷۴) همان است که تقریر شد . با این بیان روشن شد که بدون هیچ مانعی رسالت الاهی برای بشر ممکن ، و توهّم متفکران مشرک مردود است .

عدم همانندی پیامبر با سایر مردم

چکیده ی سخن قرآن حکیم در دفع شبهه ی متمسکان به قانون اتحاد امثال ، آن است که نوع انسان دارای درجاتی است که بعضی برتر از بعضی دیگر است . پایین ترین مرتبه ی آن چون سنگ یا سخت تر و پایین تر از آن و بالاترین مرتبه ی آن چون آینه ی صافی است که آن چه را می بیند، دروغ نمی پندارد و میان این دو، مراتب متعددی است ، و همه ی انسان ها صلاحیت تحمل بار مسئولیت رسالت را ندارند؛ رسالتی که کسی جز خداوند جایگاه آن را نمی داند؛ الله اءعلم حیث یجعل رسالته . (۳۷۵) کسانی که

به قانون تماثل تمسّل می جویند، در شناخت امور تنها به حس و ماده تکیه می کنند و می گویند: ما هذا الا بشر مثلكم یا کل مما تاء کلون منه و یشرّب مما تشربون (۳۷۶) و فقالوا انّو من لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون (۳۷۷) ولی مبنای قرآن بر آن است که ابزار شناخت اشیا، فقط حس نیست، بلکه معیار شناخت، وحی و عقل است و موجودات نیز اعم از مادی و مجرد هستند و از چنین قرآنی به دست می آید که مثل بودن دو چیز در بعضی امور، برای یکسان بودن حکم آنها کفایت نمی کند، مگر این که در تمامی ابعاد مانند یکدیگر باشند و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قلبی پاک از آلودگی طبیعت داشت و از چرک ماده و پلیدی آن منزّه و از دوستی دنیا و زیورهای آن مبرا و از تنگنا و انحراف عالم شهادت پیراسته بود، شایسته ی آن است که به او وحی شود و از سوی خداوند حکیم خیر وحی دریافت کند. پس کسی که خداوند قلبش را گشایش داده با کسی که بر قلب او مهر نهاده شده، یکسان نیست و نیز کسی که دیدگانش انحراف و طغیان ندارد با کسی که اعمال گذشته اش زنگار قلبش شده، شبیه یکدیگر نیستند. پس محصول کسی که همتش در نفس حیوانی اش خلاصه می شود، با کسی که در برابر خواهش های نفس خود جهاد می کند، هرگز برابر نیست. تماثل میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر انسان ها تنها در بعضی جهات است؛ و قالوا قلوبنا فی اءکنه مما تدعونا الیه و فی اذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب فاعمل اننا عاملون * قل انما اءنا بشر مثلكم یوحی الی انما الهکم اله واحد فاستقیموا الیه و استغفروه. (۳۷۸) پس چنین انسانی که حجاب های ظلمانی را کنار زده است، چگونه مثل کسانی می تواند باشد که دیدگان قلبشان، نه تنها حجاب های ظلمانی، بلکه پرده های نورانی را دریده، به معدن عظمت خدایی رسیده، روحشان به مقام عزت قدس الاهی چنگ زده است. بنابراین، هنگامی که انسان ها در مرتبه ی وجودی مثل یکدیگر نباشند، آثار آنان نیز با یکدیگر برابری نمی کند. کوتاه سخن این، که صغرای استدلال بت پرستان - پیامبران در همه چیز مانند سایر انسان هستند - ناتمام است و اگر چنین تماثلی نباشد، جایی برای تمسک به کبرا یکسان بودن حکم امثال نمی ماند. زیرا مثل تنها دلیل بر شبیه خود است، نه چیز دیگر. یاد سپاری: مردم از جهت کمال وجودی مانند پیامبران نیستند، ولی پیامبران از نظر فقر ذاتی مثل مردمند. در مسئله ی فوق دو مطلب قابل توجه وجود دارد: یکم. مردم مثل پیامبران نیستند تا آنچه بر پیامبران وحی می شود، بر آنان نیز وحی شود و آنچه به آنان نازل می شود، بر مردم نیز فرود آید. دوم. پیامبران از جهت فقر وجودی مانند سایر مردم هستند؛ یعنی شدنی نیست مستقلا چیزی از پیامبران صادر شود و همه ی کارهای آنان قطعا به اذن خداوند سبحان است. افزون بر آن که پیامبران، مانند سایر مردم، مالک مرگ و حیات و سود و زیان خود نیستند. پس تا زمانی که اذن خداوند به کاری تعلق نگیرد، پیامبران قدرت انجام دادن آن را ندارند. چون آنان نیز مانند امت هایشان محکوم به فقر ذاتی و وصفی و فعلی هستند. از این رو پیشنهاد ارائه ی هر گونه آیه و نشانه ای از سوی مردم به پیامبران، صحیح نیست، چنان که برای پیامبران نیز آوردن آن نشانه ها بدون اذن خداوند شدنی نیست. شاید استنباط این دو مطلب از این آیات ممکن باشد: قالت رسلهم فی الله شک فاطر السموات و الاءرض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و یؤخرکم الی اءجل مسمى قالوا ان اءنتم الا بشر مثلنا تریدون اءن تصدونا عما کان یعبداؤنا فاءتونا بسلطان مبین * قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلكم و لکن الله یمن علی من یشاء من عباده و ما کان لنا اءن ناءتیکم بسلطان الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون. (۳۷۹) زیرا این سخن که به پیامبران می گفتند: شما نیز بشری مثل ما هستید، ادعای تماثل و برتری نداشتن پیامبران نسبت به آنان فهمیده می شود.

نیازمندی موجود ممکن به واجب

مستفاد از این سخن بت پرستان که شما پیامبران ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند، می خواهید باز دارید لزوم حفظ سنت موروثی و رجوع به مردگان در ابتدا و ادامه ی راه و نیز رجوع تقلیدی در مرحله ی بقاست و از این خطاب آنان به پیامبر که آیه ی روشنی برای ما بیاور پیشنهاد نشانه ی دلخواه آنان به دست می آید. از فرموده ی پیامبران در جواب آن ها که ما نیز بشری مثل شما

هستیم، ولی خداوند بر هر بنده ای که بخواهد منت می گذارد، بر می آید که تماثل در بعضی از اوصاف و مراتب انسانی به حق بوده، همگان بر آن اتفاق نظر دارند، ولی منت نهادن خداوند بر بعضی از برگزیدگان سبب برتری مرتبه‌ی انسانی آنان نسبت به انسان‌های دیگر شده است و به جهت همین امتیاز است که پیامبران از سایر مردم متمایز می گردند. پس در حقیقت تماثلی نیست تا ادعای مشرکان تمام باشد. از این سخن پیامبران در پاسخ مشرکان: ما کان لنا... باذن الله، بر می آید که انسان هر اندازه که رشد کند و از ممنوعان خود با هر امتیازی جدا گردد، باز هم از حوزه‌ی فقر وجودی بیرون نمی رود و به آستانه‌ی بی نیازی بار نمی یابد؛ آستانه‌ی ای که ویژه‌ی خداوندی است که می فرماید: یا ایها الناس اعنتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید. (۳۸۰) پس پیامبران بزرگ در یاری گرفتن از خداوند و نیازمندی به او و اذن خواستن از او در همه‌ی اعمالشان مانند سایر مردم هستید، ولی خداوند تنها در هر هر موردی که بخواهد، به آنان اذن می دهد. از این رو فقط پیامبر می تواند بگوید: و ابری الاء کمه و الاء برص و اءحی الموتی باذن الله (۳۸۱) و برای دیگران چنین ادعایی روا نیست. بر پایه‌ی همین اذن خاص معجزه صادر می شود و تحدی و مبارز طلبی صحت می یابد و نبوت ثابت و حجت الهی بر مردم تمام می گردد. از این تحلیل، موضوع دیگری نیز روشن می شود و آن تبیین مغالطه‌ی مشرکان متفکر یا کسان دیگری است که طبق میلشان به پیامبران پیشنهاد اعجاز می دادند و نیز پاسخ پیامبران در برابر آن ها که ما نیز بشری مثل شما هستیم؛ ان نحن الا بشر مثلکم. (۳۸۲)

نیازمندی فرشتگان

همچنین سر این فرموده‌ی خدا: و ما کان لرسل ان یاءتی بایة الا باذن الله لکل اءجل کتاب (۳۸۳) روشن می گردد. چون موجود ممکن، پیامبر باشد یا فرشته یا انسان، در اصل وجود و ایجاد خود به خداوند نیازمند است زیرا ایجاد همانند وجود، ربط محض به ایجاد خدای متعالی است و در غیر این صورت لازمه‌ی آن، وا گذاشتن موجود به حال خود است که بدتر از جبر نادرستی است که عقل آن را ممتنع و نقل آن را ممنوع می داند. از این جا معنای فرمایش خداوند در تعریف ملائکه روشن می شود؛ بل عباد مکرمون * لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون * یعلم ما بین ایدیههم و ما خلفهم و لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون (۳۸۴) و ظاهر می شود که فرشته نیز چون انسان، بنده‌ای محتاج است. پس پناه بردن به او بدون اذن خداوندی که عبادت غیر خود را حرام و شریک گرفتن برای خود را ممنوع کرده است، جایز نیست. همچنین در این آیه، به نقطه‌ی مغالطه‌ی فکری کسانی که فرشتگان را به طور مستقل ارباب خود می گیرند، نیز اشاره شده است. زیرا فرشته‌ای که خود دارای استقلال وجودی نیست، چگونه می تواند رب موجود دیگر باشد؟ حاصل آن که، مردمان متوسط در کمال وجودی مانند انبیا نیستند، گرچه پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم در فقر ذاتی مثل مردمند. از این رو برای این قانون تماثل همه‌ی انسان ها در ادعای رسالت مثل یکدیگر هستند در وصف کمالی رسالت مجالی نیست؛ گرچه این قانون تماثل همه انسان ها باید در انجام کارها از جانب خداوند مآذون باشند در نیاز پیامبران به اذن الهی جای خود را دارد.

اعتقاد بت پرستان درباره‌ی فرشتگان

از کلام قرآن بر می آید که بت پرستان معتقد بودند که فرشته برتر از انسان است و صلاحیت دریافت وحی و رسالت را از سوی خداوند داراست و ملائکه نیز نزدیکی خاصی به خدا دارند، در حالی که انسان چنین ویژگی هایی را ندارد. همچنین معتقد بودند که فرشته فرزند خداست و اگر بر این باور بودند که فرشته مثل انسان دارای جسم و ماده است، آن را نمی پرستیدند و به صلاحیت او بر خلاف انسان برای دریافت مقام رسالت و شفاعت حکم نمی کردند. قرآن بعضی از این خصوصیات را که آنان به فرشتگان نسبت می دهند، به طور مطلق نفی می کند؛ مانند ربوبیت و معبود بودن و فرزند خداوند سبحان بودن، و نیز بعضی دیگر از این

ویژگی‌ها را به طور مقید نفی می‌کند؛ مانند شفاعت کردن فرشتگان. زیرا آنان قدرت شفاعت کردن ندارند، مگر آن که از سوی خداوند اذن داشته باشند. همچنین قرآن مجید به برتری فرشتگان بر انسان مادی محسوس، اشاره‌ای نداشته، در عین حال آن را نفی نکرده است، بلکه می‌گوید: دیدن فرشته برای انسانی شدنی نیست، مگر این که برای او عالم شهادت جایگزین عالم غیب شود؛ و قال الذین لا- یرجون لقاءنا لو لا- انزل علینا الملائکة اءو نری ربنا لقد استکبروا فی اءنفسهم و عتوا عتوا کبیرا * یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجرا محجورا. (۳۸۵) رویت خداوند سبحان محال است، چه در عالم شهادت و حس یا در عالم برزخ و مثال. چون حق محضی است که از هر قید عقلی مجرد است، چه رسد به قید وهمی یا خیالی، صورت مثالی شکل و هیأت ندارد؛ اما مشاهده‌ی ملائکه گرچه در عالم شهادت و از طریق حس مادی شدنی نیست، ولی در عالم برزخ و مثال دیدن فرشتگان شدنی است. از این رو مشرکان آنان را می‌بینند، ولی این رؤیت زمانی است که بشارتی برای آنان نیست؛ و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا المئکة یضربون وجوههم و اءدبارهم و ذوقوا عذاب الحریق. (۳۸۶) از این جهت کافرانی که بعضی از ملائکه رویشان و برخی دیگر پشت آنان را کوبیده‌اند، به فرشتگان می‌گویند: به دامن شما پناه می‌آوریم و به جهت مصون ماندن از تازیانه و عذاب به شما پناهنده می‌شویم. حاصل آن که، به اعتقاد بت پرستان، ملائکه از بشر برترند و شایسته‌ی چیزی هستند که انسان صلاحیت آن را ندارد؛ اما قرآن کریم بعضی از اعتقاداتشان درباره‌ی ملائکه را نفی می‌کند و تجرد آن‌ها را از جسم مادی را در نمی‌کند؛ بلکه با بیان این مطلب که در عالم حس مشاهده‌ی ملائکه امکان ندارد، آن را تاءیید می‌کند. چون شهود آن‌ها در گرو دگرگونی حس مادی به مشاهده‌ی مثالی خصوصیت عالم مثال آن است که ماده در آن راه ندارد، ولی شکل و هیأت اشیا در آن عالم محفوظ است یا تغییر دنیا به آخرت است، تا به طور مثال ملک الموت برای انسان تجلی کند. چنان که حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: فرشته مرگ برای گرفتن جان‌ها از پرده‌های غیب آشکار می‌گردد؛ و تجلی ملک الموت لقبضها من حجب الغیوب. (۳۸۷)

تفاوت تقلید کورکورانه و میراث ارزشمند

در مباحث پیشین گفته شد که تقلید جمود فکری و مانع ترقی به قله‌ی تحقیق است؛ قله‌ای که معارف حقه بر پایه‌ی آن استوار است و نیز معلوم گردید که تحجر ذهنی سرمایه‌ی جاهلانی است که شعارشان این است: انا وجدنا ابائنا علی امه و انا علی اثارهم مقتدون (۳۸۸) و شعورشان این: ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاءولین (۳۸۹)؛ در حالی که قرآن حکیم سنگینی زنجیرهای بسته بر دست و پای انسان را برداشته، او را به عقل برهانی یا نقل قطعی که هیچ تضادی با یکدیگر نداشته، بلکه همراه یکدیگرند، هدایت می‌کند. زیرا برهان عقلی در تمامی ابعاد، وحی قطعی را گواهی می‌کند و وحی قطعی نیز برهان عقلی پیش روی خود را درست می‌داند. ساحت وحی قطعی از راندن برهان عقلی منزّه است و محال است که عقل روشن و برهان خالی از شائبه‌ی مغالطه، از مسیر وحی سرپیچد و در پیشگاه آن خضوع نکند و مطالب و حیانی را نپذیرد و به آن پناه نبرد و بر آن اعتماد نکند. زیرا خود عقل برهانی است برای اثبات ضرورت وجود وحی و عصمت آن از هر سستی و بدی و صیانت آن از هر سبکی و بی‌محتوایی و طهارت آن از هر آلودگی و پلیدی و پاکی آن از هر جهل و خطا و برائت آن از هر صفت عیب و نقصی. پس در این صورت نمی‌شود که این عقل برهانی در برابر وحی قطعی تعبد نورزد و به آن ایمان نیاورد، و گرنه در حقیقت به خودش اعتقاد داشته است و این همان محذور جمع میان دو نقیض است که محال است. زیرا عقل خود بر ضرورت وحی، برهان می‌آورد، حال اگر این عقل مطالب را و حیانی تخطئه و رد کند، در حقیقت خود را رد کرده است.

انسانی که بر روش صحیح فکر می‌کند، هنگامی که با حقّی برهانی یا وحیانی رو در رو شود، به آن معتقد می‌گردد و اگر پدران او نیز بدان معتقد باشند، خرسند شده، عزم او در آن اعتقاد قوی تر می‌شود و این همان میراث ارزشمند است، بر خلاف تقلید که بر مدار گوینده دور می‌زند، نه بر مدار سخن. زیرا تقلید در حقیقت اعتماد به شخص معین و شنیدن و پذیرفتن سخنان اوست، بدون عرضه کردن بر عقل و وحی؛ به گونه‌ای که کلام مقلد خود را بدون چون و چرا می‌پذیرد، در حالی که میراث ارزشمند همان اطمینان داشتن به حقّی است که پیام عقل است یا وحی به آن اشاره دارد و اتفاقاً پیشینیان نیز به آن کلام حق معتقد بوده‌اند. بخشی از میراث ارزشمند، سفارش پیامبران به فرزندان‌شان در خصوص اسلام آوردن و پیروی فرزندان از این توصیه و خشنودی آنان به پیروی از آن است. همچنین فرمان خداوند سبحان به رسولش در خصوص پیروی کردن از هدایت انبیاست. سفارش پیامبران به فرزندان‌شان در این فرموده‌ی خدا آمده است: اذ قال له ربه اءسلم قال اءسلمت لرب العالمین* و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا- تموتن الا- و اءنتم مسلمون* اءم کتتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الها واحدا و نحن له مسلمون. (۳۹۰) زیرا سفارش کردن به حق با توصیه به تقلید و تحجر فکری متفاوت است و حضرت ابراهیم علیه السلام و نیز حضرت یعقوب علیه السلام فرزندان خود را به حق سفارش می‌کردند. مورد دوم، یعنی پیروی فرزندان نیز در این آیه آمده است: ... انی ترک ملت قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخره هم کافرون* و اتبعت ملت ابائی ابراهیم و اسحق و یعقوب ما کان لنا ءن نشرک بالله من شیء ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اءکثر الناس لا یشکرون. (۳۹۱) چون پیروی از حق پس از روشن شدن حقیقت آن، تقلید به شمار نمی‌رود؛ گرچه ممکن است تصادفاً از نوع دین پدران شخص پیرو باشد. زیرا آنچه پیروی شده حق است، نه سخنان پدر و جد و سنت موروثی و امثال آن. آنگاه این برهان توحید را متذکر شده، شرک را نفی می‌کند؛ ... ما کان لنا ءن نشرک بالله من شیء (۳۹۲) بدان دلیل خداوندی که ربوبیتش حد و مرزی ندارد، اصلاً نمی‌شود که چیزی غیر از او رب چیز دیگر باشد. مورد سوم، یعنی پیروی از هدایت انبیا در این آیه آمده است: اءولئک الذین هدی الله فبهدهم اقتده قل لا اءسئلكم علیه اجر ان هو الا ذکرى للعالمین. (۳۹۳) ظهور آیه در آن است که خداوند رسولش را به پیروی از هدایت پیامبران پیشین امر می‌فرماید، نه پیروی خود آن پیامبران؛ به گونه‌ای که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تابع آنان باشد، بلکه ایشان تابع حقّی هستند که آن پیامبران نیز از آن تبعیت می‌کردند. چون همه‌ی آنچه بر این پیامبران وحی می‌شد و بر قلب آنان تجلی می‌کرد و در آن استقرار می‌یافت، نسبت به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز تحقیق یافته است. شاهدش این سخن خداست: انا ءوحننا الیک کما ءوحننا الی نوح و النبیین من بعده و ءوحننا الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الءسباط و عیسی و ءیوب و یونس و هرون و سلیمان و اتینا داود زبوراً. (۳۹۴) تحقیق، پایان هر تقلید

نتیجه‌ی مباحث بخش نخست چنین است

یکم. صرف توافق عقیده شخص با اعتقادات قومی که پیش از او بوده‌اند، دلیل بر تقلید و پیروی از آنان نیست؛ در صورتی که معیار اعتقاد او همان حقّی باشد که حقیقت آن با برهان عقلی یا کلام وحیانی ثابت شده باشد. دوم. تفاوت این سخن حضرت یوسف: و اتبعت ملت ابائی (۳۹۵) و این سخن نادانان مشرک: انا وجدنا اباءنا علی امه و انا علی اثارهم مقتدون (۳۹۶)، همان فرق میان حق ثابت شده، با اعتقاد از روی تقلید باطل است که پرهیز از آن لازم است. سوم. باید در هر زمان و مکان و از هر گوینده و نویسنده‌ای حق را دریافت کرد. چنان که حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: حکمت گمشده‌ی مؤمن است، آن را بجوید، حتی اگر نزد مشرک باشد تا شما اهل حکمت و سزاوارتر به آن باشید؛ و الحکمة ضالة المؤمن، فاطلبوا و لو عند المشرک، تکونوا اءحق بها و اءهلها. (۳۹۷) این حدیث مؤید این سخن است: بنگر به آنچه گفته می‌شود و ننگر به آن که می‌گویند. چهارم.

پیروی در فروع صحیح است، ولی در اصول نادرست. پنجم. تقلید باید به تحقیق بینجامد، تا ثابت شود که فرد پیروی شده معصوم است یا از سوی معصوم به نحو خاص یا عام نصب شده است. این مطلب همان است که امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه ی: فلینظر الانسان الى طعامه (۳۹۸) می‌فرمایند؛ طعام همان علمی است که انسان باید بنگرد از چه کسی آن را دریافت می‌کند؛ علمه الذی یأخذ ممن یأخذ. (۳۹۹) زیرا علم برهانی طعامی پاک است که برآیند ماده‌ای بدیهی و صورتی نتیجه بخش است. این صورت توسط عقل که از آفت خطا و نقصان خیال در امان است، تصویر بندی شده، اعتباری بیش از صدق ضروری در آن لحاظ نشده است؛ اعتباری مانند گوینده‌ی معین یا نویسنده‌ی معلوم. زیرا فکر و لفظ و عمل و نوشتار و دیگر شئون او تأثیری در علم برهانی ندارد، بدین لحاظ نیکوکار و بدکار در اقامه‌ی آن مساویند، مانند علم ریاضی و امثال آن انسانها با شخصیت‌های متفاوتشان، در براهین آن با یکدیگر مساویند بر خلاف موردی که مبدء فاعلی به گونه‌ای در آن علم اثر گذار باشد که باید صلاحیت اعتماد به آن احراز شود. این صلاحیت به دلیل عصمت یا نیابت خاص یا عام از سوی معصوم، برای او و دیگران به دست می‌آید. ششم. زیر بنای اساسی در شناخت مبدء و معاد و وحی و نبوت همان شناخت انسان است به نفس خویش، چنان که خویش حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: برترین عقل‌ها آن است که انسان را با خودش آشنا سازد؛ و افضل العقل معرفة الانسان نفسه. (۴۰۰) نیز می‌فرماید: دوست هر کس عقل او و دشمن هر کس جهل اوست؛ صدیق کل امری عقله و عدوه جهله. (۴۰۱) همچنین می‌فرماید: دوست نادان در سختی است؛ و صدیق الجاهل فی تعب. (۴۰۲) هفتم. معیار شناخت عقل است، نه حس. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: بدان که آنچه را حواس تو در می‌یابد، همان معنایی است که برای حواس درک کردنی است و هر حسی نشان از آن چیزی دارد که خداوند بزرگ در حیطه‌ی درک آن قرار داده است؛ ولی اگر فهم به وسیله‌ی قلب باشد، همه‌ی فهمیدنی‌ها را در بر می‌گیرد؛ و اعلم ان کل ما اوجدتک الحواس فهو معنی مدرک للحواس و کل حاسة تدل علی ما جعل الله عز و جل لها فی ادراکها و الفهم من القلب بجميع ذلک کله. (۴۰۳) هشتم. تفکر، جست و جوی اصول و استنباط فروغ از اصول است. چنان که مولایمان حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند: ... آن را تعقل کن و آنچه را درست دانستی، بر اساس آن پایه ریزی کن؛ فاعقل ذلک و ابن علیه ما علمت صوابا. (۴۰۴) نهم. شناخت خداوند به اندازه‌ی طاقت بشری شدنی است؛ لیکن تفریط در شناخت، یعنی راهیابی به آن با ابزار حس ناممکن، چنان که افراط در این حیطه نیز مجالی ندارد؛ یعنی این که انسان بخواهد با احاطه یافتن به خداوند از طریق قلب، به معرفت پروردگار دست یابد. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: صفات خداوند بزرگ نشان وجود اویند و اسمای او وسیله‌ای برای درک او و از طریق مخلوقاتش به سوی او هدایت می‌شوند تا جوینده‌ی مشتاق به دیدن از طریق چشم و شنیدن از راه گوش و لمس کردن دست و احاطه‌ی قلب نیازی نداشته باشد. پس اگر صفات او - ثنایش بلند باد - بر او دلالت نکند و اسمایش به سوی او فرا نخواند و مردمان حقیقت دان، معنا آن را درک نکنند، عبادت مردم تنها برای اسما و صفات او خواهد بود، بدون آن که معنا را بنگرند و اگر چنین باشد، معبود چیزی است غیر از خدا. چون صفات و اسمای او چیزی غیر از او هستند؛ و لمن یدل علی الله عزوجل بصفات و یدرک باءسمائه و یستدل علیه بخلقه حتی لا یحتاج فی ذلک الطالب المرتاد الی رؤیة عین، و لا استماع اذن و لا لمس کف و لا احاطة بقلب، فلو کانت صفاته جل ثناؤه لا تدل علیه و اءسماءه لا تدعو الیه و المعلمة من الخلق لا تدرکه لمعنا کانت العبادة من الخلق لاءسمائه و صفاته دون معناه، فلولان ذلک کذلک لکان المعبود الموحّد غیر الله تعالی لاءن صفاته و اءسماءه غیره. (۴۰۵) نیز حضرت علیه السلام می‌فرمایند: همه‌ی صفات و اسمای الهی بر کمال وجود دلالت می‌کنند و بر احاطه دلالتی ندارد؛ چنان که بر حدود چهارگوش و سه گوش و شش گوش دلالت می‌کند. زیرا شناخت خداوند والا و پیراسته تنها با صفات و اسماء دست یافتنی است و از طریق محدود کردن با طول و عرض و ارتفاع و کمیت و رنگ و وزن و امثال این‌ها فهمیدنی نیست و هیچ یک از این امور بر خداوند بزرگ و منزّه روا نیست، تا مردم با شناخت نفوس خودشان، به گونه‌ی ضروری که پیش از این گفتیم به شناخت خداوند پی برند؛ و الصفات و الاءسماء

کلیها تدل علی الکمال و الوجود و لا تدل علی الاحاطه، كما تدل علی الحدود التي هي التربع و التثلیث و التسدیس لاءن الله عز و جل و تقدس تدرك معرفته بالصفات و الاءسماء و لا تدرك بالتحديد بالطول و العرض و القلة و الكثرة و اللون و الوزن و ما اءشبه ذلك و ليس يحل بالله جل و تقدس شیء من ذلك حتى يعرفه خلقه بمعرفتهم اءنفسهم بالضرورة التي ذكرنا . (۴۰۶) نیز در پاسخ به این سؤال عمران درباره ی این که خداوند در چه چیزی است و آیا چیزی به او احاطه می یابد و آیا از چیزی به چیز دیگر دگرگون می شود و آیا به چیزی نیازمند است؟ حضرت فرمودند: ای عمران به تو می گویم - پس خوب فکر کن - این پرسش تو از پیچیده ترین مسائلی است که برای مردم مطرح می شود و کسی که عقل او رخت بر بسته، از علم بی بهره است، این مسأله را نمی فهمد؛ اما خردمندان با عدالت و انصاف از فهم آن عاجز نیستند؛ فی اءی شیء هو؟ و هل يحیط به شیء؟ و هل يتحول من شیء الی شیء؟ و اءو به حاجة الی شیء؟ اءخبرك یا عمران فاعقل ما ساءلت عنه فانه من اءغمض ما یرد علی المخلوقین فی مسائلهم و ليس يفهمه المتفاوت عقله العازب علمه و لا يعجز عن فهمه اولوا العقل المنصفون . (۴۰۷) بنابراین، اگر عقل، منصف بوده، از آلودگی تفریط و افراط و پلیدی مغالطه در ماده و صورت قیاس فکری، در امان باشد و بعضی از مقدمات، آن را از نتایج باز ندارد و علم آن از کوچک ترین ذره ی مؤثر در استدلال غافل و غایب نباشد، چنین عقلی بر فهم پیچیده ترین معارف یعنی توحید و بی نیازی خداوند از ما سوی و نیازمندی ما سوی به خداوند سبحان چیره می گردد. این، تشویق به برهان عقلی و بر حذر داشتن از قیاس موهومی است که از طریق تدبیر در قرآن به دست می آید، در حالی که مستنطق آن یعنی انسان کامل معصوم علیه السلام نیز آن را گواهی می کند. چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: . . . به واسطه ی عقل ها آدمیان به خداوند معتقد می شوند؛ و بالعقول يعتقد التصديق بالله . (۴۰۸) نیز می فرمایند: آن چه در مخلوقات است، در خالق آن ها یافت نمی شود و آنچه در مورد مخلوق ممکن است، در صانع آن ممتنع است؛ فكل ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه و كل ما یمكن فیه یمتنع فی صانعه . (۴۰۹) چون حضرت علیه السلام با فرمایش نخست که . . . به واسطه عقلها . . . به برهان فرا خوانده اند و با این فرمایش: آنچه در مخلوقات است . . . انسان را از مغالطه بر حذر می دارند؛ مغالطه ای خلق را با خالق می سنجد و خصوصیات مخلوق را به خالق سرایت می دهد.

بخش دوم. جایگاه شهود قلبی در قرآن

جایگاه شهود قلبی در قرآن

علم از دو راه به دست می آید. زیرا گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه ی امر دیگری است. نوع نخست همان علم حضوری است که در آن میان معلوم و عالم واسطه ای نیست و دومی همان علم حصولی است که در آن، میان معلوم خارجی و عالم، علم واسطه می شود؛ گر چه میان علم و عالم واسطه ای نیست. زیرا اگر واسطه ای باشد، تسلسل پیش می آید زنجیره ای بی نهایت از واسطه ها. بنابراین، هر علم حصولی، نوعی علم حضوری و معلوم بالذات است. زیرا میان علم و عالم واسطه ای نیست و غیر از این دو قسم حضوری و حصولی علمی نیست. زیرا جز این دو معلوم، معلوم دیگری نیست. چون معلوم از سنخ وجود است یا از سنخ ماهیت یا چیزی که مانند این دوست یعنی مفهوم. اگر معلوم از سنخ وجود باشد، تنها با علم حضوری دریافت می شود، بدون آن که میان معلوم وجود و عالم واسطه ای وجود داشته باشد و دستیابی به آن تنها از طریق شهود آن موجود در جایگاهش عالم خارج ممکن می گردد. زیرا تحقق وجود در ذهن ممتنع است. چون لازمه ی تحقق وجود در ذهن، انقلاب خارج به ذهن است و این انقلاب محال است. اگر معلوم از سنخ ماهیت باشد، از آن جهت که در ذهن معلوم بالذات است به گونه ای که خود ماهیت به ذهن راه پیدا می کند و در نفس وجود دارد و مشهود آن است، علم حضوری است؛ ولی از آن جا که ماهیت از امری فراتر از

خود وجود مربوط به خود حکایت می کند و وسیله ای است برای رسیدن نفس به عالم خارج ، علم حصولی است . این علم حصولی دو قسم دارد : تصور و تصدیق ؛ تصدیق خود بر دو قسم است : درست و نادرست ، و برای تشخیص این دو از یکدیگر معیاری لازم است که مواد قیاس درست و پیراسته از خطا و نیز صورت هایی از قیاس را که نتیجه ده بوده ، عقیم نباشد، آن را بیان کند . در بخش نخست بحث گذشت ، ترازوی عدلی که خداوند به حق فرو فرستاده بر قلب پیامبری که خود زبان صداقت و ترازوی حقیقت است ، معیار یگانه ای است برای جدا سازی قیاس برهانی واجد شرایط ماده و آداب صورت از قیاس مغالطه آمیزی که بعضی یا همه ی شرایط را ندارد . مورد بحث در این بخش ، تشریح شهود قلبی و علم حضوری و بیان امکان آن و دلیل بر تحقیق آن در خارج و نیز تشویق به تحصیل این نوع علم و هدایت کردن به شهود قلبی است که در آن ، هر چه را در خارج محقق است ، قلب می بیند، و نیز آنچه تجسم شیطانی یا نفسانی است و بیرون از دایره ی نفس آدمی وجود ندارد، تا زمانی که مبدء رحمانی یا ملکوتی ندارد، اعتنا کردنی نیست .

توجه وافر قرآن به علم حضوری

توجه قرآن به این دو قسم از علم بیش تر است ، گر چه قرآن از علم حصولی زیاد سخن گفته ، به آن دعوت کرده ، معارف خود را بیش تر در چهارچوب آن بیان فرموده است . سرش همان است که در مقدمه ی بهشت چهارم درباره ی تمایز این دو قسم گذشت . افزون بر آن که خود قرآن ، علم حضوری و وحی شهودی است که در آن حجاب و پرده ای میان پیامبر و واقعیت مشهود نیست ؛ نه حجابی از نوع صورت ذهنی که موجود خارجی به وسیله ی آن تصور می شود و نه مفهوم ذهنی که از موجود خارجی حکایت می کند . شناخت این قسم از علم حضوری شدنی نیست ، مگر آشنایی اجمالی با آن . چون علم حصولی که در پشت ابرهای صورت یا در پس ابهام مفهوم است ، از بیان حقیقت علم حضوری ناتوان است . هر دو قسم علم از ماورای خود حکایت دارد، ولی آنچه مشهود است ، با آنچه در حجاب است و نیز معلوم بلاواسطه با معلوم با واسطه متفاوت است . این رو توجه قرآن به علم حضوری از اعتنای آن به علم حصولی بیش تر است .

حجاب بودن علم حصولی

در مقایسه ی علم حصولی و علم حضوری ، شناخت موجود خارجی از طریق علم حصولی چون پرده ای نسبت به علم حضوری است ، اما همین علم حصولی در مقایسه با جهل به واقعیات چون نور و شهود است و نیز کسی که از پس پرده ی برهان نسبت به واقعیت علم دارد، در مقایسه با کسی که بدون وساطت مفهوم به واقعیت علم داشته ، بدون حجاب صورت ذهنی ، واقعیت را می بیند، همچون نابینایی در حجاب است ، اما در مقایسه با جاهل ، شاهد و بیناست . بدین جهت قرآن حکیم مؤ من را با صفت بینا و شنوا می ستاید و کافر را با اوصاف کور و کر وصف می کند؛ فرقی نیست که مؤ من از طریق شهود به اصول ایمان آورده اند، نسبت به آنان که از راه شهود مؤ من گردیده اند، بیش تر است . زیرا راه شهود دشوارتر است . پس سالکان این راه نیز کمترند . در قرآن به هر دو قسم علم حضوری و حصولی نور گفته می شود؛ ... قل هل یستوی الاءعمی و البصیر ءفلا تتفکرون (۴۱۰) و قد جائکم بصائر من ربکم فمن ءبصر فلنفسه و من عمی فعلیها و ما ءنا علیکم بحفیظ (۴۱۱) و مثل الفریقین کالاءعمی و الاءصم و البصیر و السمع هل یستویان مثلاً ءفلا تذکرون (۴۱۲) . راز بصیرت بخش بودن علم آن است که به خودی خود نور و حضور است ، اگر چه نسبت به عالم خارج حکایت شده ، نوعی حصول است و از آنجا که بیش تر مؤ منان از طریق علم برهانی به آموزه های وحیانی ایمان می آورند، بینایی و شهود و امثال آن اختصاص به علم شهودی ندارد و علم برهانی را نیز در بر می گیرد . شاهد این سخن فرمایش خداوند سبحان است که پس از اقامه ی برهان بر توحید و تشویق به آن و در عین حال بر حذر داشتن از تاءمل در

ذات الاهی و توحید آن ، می فرماید : اءفمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اءعمی انما یتذکر اءولوا الاءالباب . (۴۱۳) زیرا آگاهی از آنچه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده ، حق است و شامل هر دو قسم علم حصولی و حضوری می شود، بلکه علم حصولی است که در میان مردم بیش تر رواج دارد . بنابراین ، اگر کسی از طریق برهان ، علم حصولی پیدا کند که وحی حق است و در پی این علم به وحی ایمان آورد، در حقیقت این عالم از نور پروردگارش بهره مند و بصیر است ؛ اما نایبنا کسی است که این را نداند و از طریق برهان یا شهود نداند که وحی حق است . خداوند سبحان بیان کرده است که این نایبنا بی ، وصف قلب است ، نه بیماری دیدگان ظاهر؛ اءفلم یسیروا فی الاءارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها ءو اذان یسمعون بها فانها لا- تعمی الاءبصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور . (۴۱۴) پس نفس انسانی که جایگاهش درک حقایق به شیوه ی حصولی یا حضوری است ، اگر حقایق را نبیند و آن ها را درک نکند، نایبنا و ناشنوا می گردد و این عارضه فقط شهود قلبی و علم حضوری را هدف نگرفته ، بلکه علم حضوری و علم حصولی متداول را در بر می گیرد؛ هر چند این نایبنا بی و ناشنوا بی بیش تر متوجه شهود قلبی بوده ، ظهور و تمامیت آن در علم حصولی بیش تر است . حضرت رضا علیه السلام در فرمایش ذیل به این دو قسم علم اشاره فرموده اند : ... اما مردم گمراه از آنجا که نمی دانستند نسبت به حق نایبنا و ناشنوا شده اند و این همان فرموده ی خدای بزرگ است : آن که در دنیا نایبنا باشد، در آخرت نیز کور و گمراه خواهد بود؛ یعنی نسبت به حقایق موجود نایبناست ؛ و لکن القوم تاهوا و عموا و صموا عن الحق من حیث لا- یعلمون و ذلک قوله عز و جل : و من کان فی هذه اءعمی فهو فی الاءخرة اءعمی و اءضل سبیلا یعنی اءعمی عن الحقائق الموجدة . (۴۱۵) چون این فرمایش حضرت : از حقایق موجود نایبناست هر دو علم حصولی برهانی و حضوری شهودی را در بر می گیرد، چنان که این فرمایش حضرت : خردمندان می دانند هر استدلالی که در این عالم جایز باشد، در آن عالم نیز رواست ؛ و قد علم ذووا الاءالباب ان الاستدلال علی ما هناك لا یکون الا بما هیئنا (۴۱۶)، ویژه ی علم حصولی برهانی است ، ولی از آن به بینایی و نایبنا بی تعبیر نشده است . غرض آن که ، علم برهانی نسبت به شهود قلبی حجاب است ، ولی در حد خود نور و حضور است . بنابراین ، عالم به علم حصولی و بینا و جاهل به آن نایبناست ؛ اما مورد بحث در اینجا علم حضوری و نورانیت آن و شاهد و بصیر بودن چنین عالم و نیز غایب و نایبنا بودن فاقد آن و نیز دیگر مباحث مهم مربوط به آن است .

امکان علم شهودی و تحقیق آن در خارج

در لابه لای سخن روشن گردید که علم حضوری چیست ؛ اما باید امکان تحقیق خارجی را بدون حجاب صورت ذهنی و پرده ی مفهوم می بیند علم انسان به ذات خود، نخستین مصداق علم حضوری است . زیرا انسان به خوبی درک می کند که میان او و شناخت ذاتش هیچ واسطه ای نیست . هر مفهومی ذهنی حتی مفهوم من ، اگر با حمل شایع لحاظ شود، بیگانه و بیرون از ذات است و می توان گفت : او خود اوست ، من نیستم . زیرا ذات هر یک از ما موجودی خارجی است که منشاء آثار بیرونی فراوانی است و این مفهوم - هر مفهومی که باشد حتی مفهوم من - امری ذهنی است که بر آن اثری بار نمی شود پس فرد می تواند بگوید که من مفهوم ذهنی ، من نیستم و از آنجا که هر مفهوم ذهنی حتی مفهوم من کلی است که صلاحیت انطباق بر بیش از یک فرد را دارد، ولی ذات هر یک از ما موجودی عینی است که انطباق بر کثیر در آن شدنی نیست ، پس هیچ یک از مفاهیم ذهنی عین ذات ما نیست و علم به این مفاهیم علم به ذات ما نیست . زیرا مفاهیم کلی بر من جزئی منطبق نمی گردد . پس علم ما به ذات خوش از طریق علم حصولی نیست ، بلکه از نوع علم شهودی است که در آن ، میان عالم و معلوم خارجی واسطه ای نیست و نیز در آن مجالی برای تقسیم معلوم به معلوم ذاتی و معلوم عرضی وجود ندارد، چنان که در علم حصولی رواست .

توافق برهان و وجدان در علم نفس به ذات خود

در این علم نفس به ذات خود از نوع علم شهودی است که در آن، علم عین معلوم خارجی و عالم است و حجاب و واسطه ای نیست، برهان و وجدان با یکدیگر توافق دارد و از آن رو که علم، عین نفس انسان است و نفس های آدمیان با محتوای علمیشان همچون معدن های نقره و طلاست، پس نفوس آن ها به حسب علم هایشان دارای مراتب مختلف است. افزون بر آن، هر نفسی به تنهایی معدن خاصی است که مراتب آن متفاوت است: پدید آمدن و رسیدن آن به حد نصاب، خارج شدن آن از زیر زمین به روی زمین، تصفیه گوهر آن از خاک هایی که به دنبال دارد، ذوب کردن آن برای خالص کردن و تراشکاری آن با تراش خاصی که با زینت بودن آن متناسب باشد. بنابراین، علم شهودی انسان نسبت به ذات خود نیز دارای درجات گوناگونی است، هر نفسی که وجودش نیرومندتر باشد، علم حضوری اش نسبت به ذات خود شدیدتر است و هر نفسی که وجودش ضعیف تر باشد، علم حضوری اش نیز نسبت به خود ضعیف تر است تا به نهایت ضعف می رسد که در آن علم اندک یا جهل و فراموشی و غفلت آمیخته است. از این سخنان روشن می شود که علم نفس به صورت های ذهنی خود نیز از نوع علم حضوری است، اگر چه نسبت به آنچه این صور از آن ها حکایت دارد، علم حصولی دارد. زیرا اگر به خود صورت ها علم حصولی داشته باشد - با توجه به این که علم حصولی همان صورت حاصل شده از شیء در پیشگاه نفس است - باید علم نفس به این صورت ها به واسطه ی علم به صورت های ذهنی دیگری باشد و همینطور تا بی نهایت ادامه یابد، در حالی که تسلسل محال است. بنابراین، علم نفس به صورت های ذهنی از نوع علم حضوری است و وجدان نیز مؤید این مطلب است. از این سنخ علم حضوری، علم نفس است به قوای مدرکه و محرکه ای که پس از آگاهی نفس از آن ها، ما را به استخدام خود در می آورد. زیرا چنان که گذشت، برهان و وجدان در حضوری بودن علم نفس به این قوا با یکدیگر توافق دارند. چون در علم نفس به قوای خود، هیچ واسطه ای وجود ندارد و انسان وجود آن ها را در نفس خود به نحو شهود و حضور درک می کند. حاصل آن که، علم نفس به ذات و نیروها و شئون ذاتی خودش علم حضوری است، به گونه ای که موجود خارجی با وجود عینی خود، مشهود عالم است، چنان که علم هر موجود مجردی با ذات خود از نوع علم حضوری است. آنچه گفته شد خلاصه ای بود درباره تحقیق علم شهودی در خارج و امکان دستیابی اجمالی به آن، در صورت نبودن موانع و حجاب های این علم و نیز بیزاری جستن از آنچه سبب تمایل به زمین و فریب خوردن از زیبایی های دنیا می شود و پاک بودن از آنچه علت اعراض از حق و فراموش کردن آخرت می گردد، همچون پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی که بیان آن در آینده خواهد آمد. ان شاء الله.

آثار علم شهودی

آثار نیکوی علم شهودی بدین شرح است: علم شهودی عین معلوم خارجی مشهود است، به گونه ای که از جهت وجود و حکم هیچ تمایزی میان علم و معلوم وجود ندارد؛ حال اگر مشهود از غیر خود بی نیاز، و قائم به ذات خود باشد، علم به آن نیز از غیر خود بی نیاز، و قائم به ذات خود است؛ مانند علم خدا به ذات خود که معلوم یعنی به ذات حق غنی و بی نیاز است، پس علم او نیز به ذات خود بی نیاز از غیر و قائم به ذات خود است و اگر مشهود، به غیر خود نیازمند باشد و به مبدء خود قوام یابد، علم به آن نیز چون اوست یعنی نیازمند به غیر و قوام یابنده ی به وسیله ی غیر خود است. پس تحقیق آن معلوم بدون ارتباط به غیر خود مانند تحقیق علم به آن، بدون ارتباط با علم به مبدء آن شدنی نیست؛ یعنی علم شهودی به موجود فقیر محض و ربط صرف، بدون علم شهودی به غنی محض و مستقل، توهمی بیش نیست. زیرا فرض بر آن است که علم عین معلوم است و معلوم عین ربط به مبدء؛ پس علم به معلوم در گرو علم به مبدء آن است. چون همه ی آنچه به معلوم مشهود مربوط است یا معلوم مشهود به آن ارتباط دارد؛ مانند علل و معلول ها و مقارنات علیت و معلولیت، در علم شهودی به آن، ارتباط خود را حفظ می کنند. بدین سان معنای

سخن امیر المؤمنین علیه السلام روشن می شود که در موارد متعددی فرمودند: هر کس نفس خود را بشناسد، رب خود را شناخته است؛ من عرف نفسه فقد عرف ربه. (۴۱۷) نهایت معرفت آن است که شخص نفس خود را بشناسد. چون هر که نسبت به خود جاهل است، چگونه غیر خود را می تواند بشناسد و کسی که نفس خود را بشناسد، غیر خود را بهتر می شناسد؛ من عرف نفسه فهو لغيره اعرف. (۴۱۸) کسی که در معرفت نفس پیروز شود، به رستگاری بزرگی دست یافته است؛ نال الفوز الا لكبر من ظفر بمعرفة النفس. (۴۱۹) نسبت به نفس خود جاهل مباش. چون هر که نفس خود را نشناسد، هیچ چیز را نمی شناسد؛ لا تجهل نفسك فان الجاهل معرفة نفسه جاهل كل شيء. (۴۲۰) آگاه ترین شما به نفس خود، آگاه ترین نسبت به پروردگار خود است؛ اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه. (۴۲۱) افراد جست و جوگر روایات بی شماری درباره ی تشویق به نفس شناسی می یابند و از ضمیمه کردن بعضی از این روایات به بعضی دیگر، در می یابند که شناخت شهودی نفس ممکن، و آثار نیکوی آن بسیار است و نیز سیئات جهل به نفس و آثار آن از گناهان نابخشودنی است و هر کس علمش به شناخت نفس بیش تر و عمیق تر باشد، شناختش به پروردگارش بیش تر می شود؛ آثار نیکوی شناختن نفس و نیز آثار ناپسند شناختن آن بسیار است.

مهم ترین ثمره ی شناخت نفس

از اینجا روشن می شود، وجود دوازده گانه ای که محدث شهیر محمد بن حسن عاملی در بیان این حدیث معروف من عرف نفسه فقد عرف ربه مطرح می کند (۴۲۲) و سید عبدالله شبر هم آن را پسندیده است، این وجوه دوازده گانه به استثنای وجه دوازدهم را در قالب تفسیر یا تفریع و نتیجه گیری از این حدیث می توان برداشت کرد. او این حدیث امر محالی را در گرو محال دیگری دانسته است؛ یعنی همان گونه که شناخت حقیقت نفس شدنی نیست، شناخت حقیقت پروردگار نیز چنین است. پس باید خداوند را چنان وصف کرد که او خودش را می ستاید و خدا دانایتر است. (۴۲۳) شناخت حقیقت نفس غیر ممکن نیست. زیرا نفس، امری موجود و مجرد است که اگر گناهان حجاب نشود، انسان ذات خود را می نگرد و نیز میان شناخت حقیقت نفس و شناخت کنه ذات خداوند سبحان تلازمی نیست بلکه میان شناخت حقیقت نفس و شناخت خداوند ملازمه است، بدون آن که به کنه ذات او نظری باشد چنان که وجه دهمی که محدث عاملی قدس سره مطرح کرده است، احتمالاً- برداشتی است که از این فرمایش حضرت علی علیه السلام: کسی که نفس خود را بشناسد، با آن مبارزه می کند؛ من عرف نفسه جاهدا. (۴۲۴) غرض آن که، شناخت نفس از طریق علم حضوری شدنی است و علم حضوری عین معلوم است و معلوم خارجی عین ربط به خداوند. پس علم حضوری به معلوم نفس عین ربط به علم حضوری به خداوند سبحان است و ثمره ای مهم تر از شناخت خداوند نیست. شاید از این جهت باشد که حضرت رضا علیه السلام می فرماید: برترین عقل، شناخت انسان نسبت به نفس خویش است؛ افضل العقل معرفة الانسان نفسه (۴۲۵) زیرا علم کامل آن است که با عمل صالح همراه باشد. علم و عمل از یکدیگر جدا نمی شوند، مگر این که به هدف عالی برسند؛ هدفی که علم و اعتقاد به سمت آن بالا می روند و عمل صالح آن را بالا می برد. روشن است که لازمه ی علم شهودی به نفس و خالق قیوم آن، ایمان و وحی الاهی است که به دنبال آن، عمل صالح پدید می آید.

عدم تلازم علم حصولی و ایمان و عمل صالح

علم حصولی به مبدء و تصدیق برهانی به وحی و معاد، سبب ایمان به آن و مستلزم عمل صالح است، ولی این استلزام به نحو ایجاب جزئی است که با سلب جزئی منافاتی ندارد. از این رو شاید در بعضی از موارد به رستگاری نینجامد، بلکه حجت و بار گرانی علیه عالم به یقین رسیده باشد. چنان که از این سخن خدا بر می آید: افرأیت من اتخذ الهه هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون. (۴۲۶) زیرا مفاد آیه آن است که میان علم

حصولی و ایمان تلازم ضروری وجود ندارد، چنان که میان علم حصولی و کفر و نفاق منافاتی نیست. سپس خداوند سبحان پس از بیان این اصل عمومی به موارد جزئی اشاره می کند که شاهدهی است بر عدم تلازم میان یقین حصولی و ایمان و عمل صالح، چنان که میان علم حصولی و انکار و سرکشی و طغیان نیز تضادی نیست؛ و جحدوا بها و استیقنتها اءنفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین. (۴۲۷) بر پایه ی این آیه یقین حصولی به آنچه حضرت موسی علیه السلام آورده است، نشانه ای روشن بر نبوت اوست که گاهی عقل عملی که ابزار عبادت خداوند رحمان و کسب بهشت است، در برابر این نشانه خاضع نمی شود، بلکه با آن می ستیزد و در این حالت است که عدل به جای ظلم و تواضع به جای تکبر می نشیند. چنان که شعارشان آن روز چنین بود: و قد اءفلح الیوم من استعلی. (۴۲۸) پس میان علم قطعی ذهنی و عمل صالح تلازمی نیست. زیرا هر یک مبدء خاص خود را دارد. چون مبدء علم، عقل نظری است که عهده دار اموری است، چه به عمل مربوط باشد؛ مانند مسائل حکمت عملی یا نه، چون مسائل حکمت نظری. اما مبدء عمل، عقل عملی است که امور طبیعت و بدن را می گرداند، و هر دو عقل نظری و عقل عملی دو قوه یا دو شاعن از قوا و شئون نفس هستند، مانند دو قوه ی مدرکه و محرکه که از قوا و شئون نفس در مرتبه ی نازل آن هستند. از این جهت می شود یکی از آن دو عقل باشد، ولی دیگری نباشد یا یکی ضعیف و دیگری قوی باشد یا هر دو ضعیف یا هر دو قوی باشند، چنان که در فرد عالم عادل هر دو عقل نظری و عملی نیرومند است، در حالی که در شخص جاهل ظالم هر دو یا ضعیف است یا اصلا نیست و عالم ظالم و پارسای جاهل نیز یکی را واجد و دیگری را فاقد است؛ تفصیل مطلب در جای خود می آید. غرض آن که، علم برهانی و عمل صالح جدایی پذیرند. زیرا هر یک سبب مخصوصی عقل مربوط به خود دارد و هر که دو، عین یکدیگر نبوده، نیز هر دو معلول یک علت سومی نیستند، چنان که یکی معلول تام دیگری یا دیگری علت تام برای آن دیگری نیست؛ گرچه با کمی تامل، ارتباط اجمالی آن دو به یکدیگر معلوم می گردد. پس تلازم ضروری میان آن دو نیست. چنان که خداوند سبحان می فرماید: الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون اءبناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون (۴۲۹) و الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون اءبناءهم الذین خسروا اءنفسهم فهم لا یؤمنون. (۴۳۰) زیرا بر پایه ی این آیه، علمای اهل کتاب که منکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، در حقیقت یک حق معلوم و بدیهی را می پوشاندند؛ حقیقتی به روشنی شناخت پدر نسبت به فرزند خود، یعنی شناخت آنان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صفات ویژه ی ایشان در حد حس و بداهت بود. با این همه، ایشان نبوت حضرت را انکار کردند و حق را پوشاندند، گویا که هرگز ایشان را نمی شناسند چگونه می شود که پدری فرزند خود را شناسد چنان که خداوند سبحان می فرماید: ام لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون. (۴۳۱) پس از شناخت پیامبرشان دلیلی برای انکار آنان وجود ندارد. در قیامت هم در پیشگاه خداوند حجتی ندارند. زیرا نابودی آنان هلاکتی از روی دلیل روشن است، همان گونه که حیات دانشمندان نیکوکار نیز چنین است؛ لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة. (۴۳۲) حاصل آن که علم، حصولی با عمل صالح ملازم نیست و نیز تضادی با عمل ناشایست ندارد. پس علم حصولی برترین علم ها نیست، بلکه برترین علم همان علم شهودی است که حضرت رضا علیه السلام به آن اشاره کرد که عمل صالح لازمه ی آن است و با وجود آن، جایی برای عمل غیر صالح نمی ماند و آن، علم حضوری به نفس است و عین علمی است که به اندازه ی توان بشر با مشاهده ی پروردگار سبحان ارتباط دارد و با وجود مشاهده ی جمال و جلال پروردگار، جایی برای گناه نمی ماند، چنان که با وجود گناه جایی برای مشاهده ی جمال و کبریایی او نمی ماند. زیرا گناه، رویگردانی از یاد خداوند و چسبیدن به زمین است و در این صورت مجالی برای شهود نفس است. چون پروردگاری که قوام دهنده ی نفس است، مورد غفلت واقع شده است و با غفلت از علت، شهود معلول شدنی نیست.

شاید از این جهت باشد که خداوند سبحان می فرماید: و اتل علیهم نباء الذی اتیناه ایتنا فانسلخ منها فاء تبعه الشیطان فکان من الغاوین * ولو شئنا لرفعناه بها و لکنه اءخلد الی الاءرض و اتبع هویه (۴۳۳)؛ یعنی پیروی از هوای نفس مانع مشاهده ی جمال خداوند به اوج گرفتن با آیات الاهی شد و سبب رو گردانی او از آیات حق گردید. این اصلی قرآنی است که اختصاص به زمان خاصی ندارد، چنان که امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: این آیه در خصوص بلغم است، مراد بلغم باعور از بنی اسرائیل است خداوند او را مثالی آورده برای مسلمانی که هوای نفس خود را بر هدایت الاهی برگزیند؛ الاءصل فی ذلک بلغم، ضربه الله مثلا- لکل مؤثر هواه علی هدی الله من اهل القبلة. (۴۳۴) حاصل آن که، ایمان به خدا و روز قیامت و عمل صالحی که همان فرمانبرداری از وحی است، دو چیزی هستند که از آن ها به کلم طیب بالا رونده به سوی خداوند و بالا برنده ی این کلم طیب یاد می شود که هر دو با علم شهودی به نفس تحقق می یابند. علمی که درخت طوبایی است و در هر زمان به اذن پروردگارش میوه می دهد و همین اثر مهم برای آن بس است.

استواری شناخت غیب و شهادت بر محور شناخت خداوند

از آنجا که علم شهودی به نفس از علم شهودی به خداوند جدا نیست؛ خدایی که بر هر نفس و دستاوردهای آن و نیز بر همه ی موجودات با همه ی خواص و آثارش، قیومیت دارد، پس یکی از آثار علم شهودی - گذشته از آثار نیکویی که پیش از این گفته شد - علم حضوری به مظاهر اسمای الاهی است که ارکان هر چیز در آسمان و زمین را پر کرده است. هر گاه روح قوی، و علم شهودی به آن شدید باشد، علم حضوری به قیوم آن خداوند سبحان نیز شدید می شود، در نتیجه علم به مظاهر اسمای حسنی الاهی نیز قوی و شدید است و عکس این جریان نیز صادق است یعنی اگر روح ضعیف و علم حضوری به آن ضعیف باشد، در نتیجه علم حضوری به قیوم آن و نیز مظاهر اسمای حسنی خداوندی ضعیف می گردد. پس شناخت عالم غیب و شهادت و آگاهی یافتن بر سرائر و ضمایر و اطلاع یافتن از گذشته و حال و آینده، در گرو شناخت خداوند سبحان است که این شناخت نیز در گرو شناخت شهودی نفس است. بنابراین شناخت نفس کامل ترین وسیله و بهترین راه برای کسی است که در صراط مستقیم حرکت می کند و به سوی خداوند سبحان در حال رفتن و شدن است. زیرا همان گونه که شهود معلول قوام یافته تنها با شهود علت قیم آن شدنی است، شهود علت قیوم بر هر نفسی با دستاوردهایش و نیز مهیمن بر هر چیزی که در عالم امکان ظهور یافته است، از شهود معلول ها و مظاهرش جدا نیست. نیز همان گونه که وجود نفس که نسبت به ذات خود عارف است، ربط محض و فقر صرف است، شهودش نیز نسبت به خالق و خود و آثارش غرق در نیاز به خالقش و فانی در علم خداوند سبحان به اشیاست، بدون آن که محالی را در پی داشته باشد. زیرا علم انسان کاملی که نفس خود را بدون هیچ حجابی شناخته و پروردگار را بدون پرده های آشکار و پنهان درک کرده است، علم امکانی و فقر محض است؛ چنان که اصل علمش به خود و خالق خود، فقر محض است. چون علم ذاتی و اصیل و مستقل در هیچ مورد تصور نمی شود، مگر برای وجود محض و علم صرف یعنی خداوند سبحان. پس کسی که شناخت شهودی کامل نسبت به نفس خویش داشته باشد و در حد طاقت بشری پروردگار را بشناسد، حق اوست که حقیقت را ببیند، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خداوند چنین درخواست کردند: پروردگارا، اشیا را چنان که هستند، به من بنمایان؛ رب اءرنی الاءشیاء کما هی. (۴۳۵) این درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان می دهد که دیدن حقیقت اشیا ناممکن نیست به شرط آن که انسان شناخت شهودی کامل نسبت به نفس خویش داشته باشد شاهدش این آیه است: و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون. (۴۳۶)

بر پایه ی این آیه ، هر عملی که انسان در نهان و آشکار انجام می دهد، در همان لحظه خداوند و پیامبر و مؤمنان که بارزترین مصداق آنها عترت طاهره هستند، آن عمل را می بینند . چنان که ایشان آیه را بر خود تطبیق کرده اند؛ عمر بن اذینه می گوید : خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و به ایشان عرض کردم : جانم به فدای شما! مراد از آیه ی و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون (۴۳۷) چه کسانی هستند ؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند : ما هستیم ؛ ایانا عنی . (۴۳۸) همچنین عبدالله بن ابان روغن فروش که نزد حضرت رضا علیه السلام صاحب منزلتی بوده ، می گوید : به ایشان عرض کردم : برای من و خانواده ام دعا کنید . حضرت فرمودند مگر چنین نمی کنم ؟ به خدا سوگند! در هر شب و روز اعمال شما بر من عرضه می شود؛ اءولست اءفعل ؟ والله ان اءعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیلۃ . عبدالله می گوید : این سخن را بزرگ پنداشتم ، آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود : مگر کتاب خدای بزرگ را نخوانده ای : و قل اعملوا (۴۳۹) سپس حضرت افزودند : به خدا سوگند! او کسی که عمل شما را می بیند امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است ؛ اما تقرأ کتاب الله عز و جل : و قل اعملوا . . . هو والله علی بن ابی طالب علیه السلام . (۴۴۰) گفتنی است : این امر ویژه ی امیر المؤمنین نیست ، بلکه حضرت رضا علیه السلام ایشان را به احترام پدر امامان ذکر کرده اند . از این رو می فرماید : . . . اعمال شما بر من عرضه می گردد . همین معنا در سخن دیگر حضرت رضا علیه السلام هم آمده است : اعمال نیک و بد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود؛ ان الاءعمال تعرض علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اءبرارها و فجارها . (۴۴۱) همچنین معنای شاهد اعمال بودن نیز همین است که یکی از شئون ولایت انسان کامل است . قرآن کریم نیز در مواردی به آن اشاره دارد؛ مانند کلا ان کتاب الاءبرار لفی علین * و ما اءدریک ما علین * کتاب مرقوم * یشهده المقربون . (۴۴۲) این آگاهی اختصاصی به اعمال ظاهری ندارد، بلکه اعتقادات و اوصاف نفسانی را نیز در بر می گیرد . زیرا خداوند سبحان فرشتگان گرامی و قلم به دست را عهده دار ثبت اعمال و عقاید و اوصاف انسان کرده است و ملائکه نیز آن ها را در صحیفه های نورانی و پیراسته از ماده و لوازم آن می نگارند و خود این صحیفه ها در کتاب های دیگری قرار دارند؛ ان کتاب الاءبرار لفی علین . (۴۴۳) سپس علین را به کتاب مرقوم تفسیر می کند . پس از این کتاب در کتاب دیگری است که برتر از آن است و به آن احاطه دارد . مقربان ، کتاب احاطه کننده را می نگرند و چیزی از صحیفه ی اعمال آدمیان از مشاهده ی علمی ایشان دور نیست . این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد، عطا می فرماید . همچنین مانند روایت حضرت رضا علیه السلام از پدرشان و ایشان از پدرانشان علیهم السلام و آن ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند : پرنده ای در هوا بال نمی گشاید، مگر آن که ما به آن آگاهیم ؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : ما ینقلب جناح طائر فی الهواء الا و عندنا فیه علیم . (۴۴۴) عبدالله بن جندب ، تفسیر آیه ی : و الله نور السموات و الاءرض . . . (۴۴۵) را به صورت کتبی از امام رضا علیه السلام پرسید : حضرت در پاسخ او نوشتند : اما بعد، محمد صلی الله علیه و آله و سلم امین خداوند در میان خلق بود و چون از دنیا رفت ، ما اهل بیت وارثان اویم . پس ما امنای الاهی در زمین هستیم و به مرگ و میرها، نزول بلاها و انساب عرب و نوزادان اسلام آگاهیم و زمینه سازان و رهبران و سخنگویان گروه های گمراه کننده و هدایت گر و شمار آنان را می دانیم و هر گاه کسی را ببینیم ، او را با حقیقت ایمان یا حقیقت نفاق باز می شناسیم و اسامی شیعیان و پدران آن ها پیش ما نوشته است . خداوند از ما و نیز از آنان پیمان گرفته است که در مسیر حرکت ما قدم بگذارند و تا روز قیامت کسی جز ما و شیعیانمان کسی بر روش اسلام نیست ، ما به دامان پیامبرمان چنگ می زنیم و پیامبرمان پروردگارمان را گرفته است و این دامان نور است و شیعیان ما دامان ما را گرفته اند . . . : اما بعد فان محمدا کان ءمین الله فی خلقه ، فلما قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم کنا اهل البیت ورثه ، فنحن اءمناء الله فی ارضه ، عندنا علم المنايا و البلايا و انساب العرب و مولد الاسلام ، و ما من فئۃ تضل مائه و تهدی مائه ، الا و نحن نعرف سائقها و قائدها و ناعقها ، و انا لنعرف الرجل اذا راءیناه بحقیقه الایمان و حقیقه النفاق ، و ان شیعتنا لمکتوبون بءسمائهم و اءسماء آبائهم ، اءخذ الله علینا و علیهم الميثاق یردون موردنا و یدخلون مدخلنا، لیس علی ملۃ

الاسلام غیرنا و غیرهم الی یوم القیامه ، نحن آخذون بحجزه نبینا، و نبینا آخذ بحجزه ربنا، و الحجزه النور، و شیعتنا آخذون بحجزتنا . . . (۴۴۶) شاید این نور، همان ستون نوری باشد که پیش از این از حضرت رضا علیه السلام نقل گردید: خدای بزرگ ما را با روحی پاک و از سوی خودش یاری می‌رساند، روحی که فرشته نیست و پیش از این با کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است. این روح با ائمه است و ما را به صلاح و صواب وای می‌دارد و این روح ستونی از نور است میان ما و خدای والا؛ ان الله عز و جل قد ایدنا بروح منه مقدسه مطهره لیست بملک لم تکن مع احد ممن مضی الا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، و هی مع الاءئمه منا تسدهم و توفقهم و هو عمود من نور بیننا و بین الله عز و جل . . . (۴۴۷) ما در صدد تبیین علم امام علیه السلام به غیب نیستیم. زیرا آن جایگاه خاص و دلیل مخصوص دارد.

آثار مترتب بر علم شهودی به نفس

اکنون به بعضی از آثار علم شهودی به نفس اشاره می‌شود، و مهم تبیین جایگاه شهود قلبی در پیشگاه قرآن حکیم و بیان راهی است که انسان را به شهود قلبی هدایت می‌کند، و نیز یادآوری گردنه‌های سخت و ناهموار این راه و اشاره به شرایط طی مسیر و موانع آن و نیز برطرف کردن این موانع تا حد ممکن و در نهایت تمایز میان شهود قلبی و تصورات شیطانی است تا از این راه شهود قلبی مطلوب را از نامطلوب تشخیص داد.

تفاوت مراتب حجت بر اساس مراتب توجه به نفس

خداوند سبحان نوری است که هرگز تاریکی ندارد. پس نه او را حجابی است و نه او در پشت پرده است. چنان که حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: . . . حجاب‌هایی که بعضی از بعضی دیگر است تا روشن شود که میان او و ذاتش جز آن پرده‌ها، حجابی نیست . . . ؛ حجب بعضها عن بعض لیعلم ان لا- حجاب بین و بینها غیرها . . . (۴۴۸)؛ یعنی اصلاً برای خدا هیچ حجابی وجود ندارد؛ نه ذات او حجاب ذاتش است و نه غیر او حجاب او، بلکه او شاهد ذاتش است، چنان که غیر خود را می‌بیند. بنابراین میان خدا و اشیا، حجابی جز خود اشیا نیست. همان گونه که مضاف در اضافه‌ی اشراقی عین اضافه است، نه غیر آن؛ یعنی میان مضاف و مضاف الیه چیزی جز مضاف وجود ندارد، محجوب در این حجاب نیز عین حاجت است، پس میان محجوب به خود توجه دارد، هم چنان در حجاب است، اما هنگامی که توجه به نفس خود را قطع کند و به سی خالق خود باز گردد، پس میان او و خدا حجابی نمی‌ماند و در حد توان او را می‌بیند و پس از آن با نور الاهی، اشیا را می‌نگرد. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: . . . آیا فرموده‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نشنیده‌ای که از فراست و زیرکی مؤمن بر حذر باشید. چون او با نور خداوندی می‌نگرد؛ اما بلغک قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله. گفت: آری شنیده‌ام حضرت علیه السلام فرمود: هر مؤمنی فراستی دارد که خداوند را به اندازه‌ی ایمان و بصیرت و علم خود می‌بیند؛ و ما من مؤمن الا وله فراسة ينظر الله علی قدر ایمانه و مبلغ استبصاره و علمه. (۴۴۹) پس حجاب همان توجه به نفس با نگاه استقلالی است که از آن به هوا یاد می‌شود، اما توجه به نفس با ملاحظه آن که نفس آینه‌ی حق است، همان علم شهودی نسبت به معلول قوام یافته‌ای است که از شهود علت مقوم خود، جدا نمی‌شود. چون آینه تنها از صورتی خبر می‌دهد که در آن منعکس است و فقط به آن صورت هدایت می‌کند، پس هرگاه توجه قوی به هوای نفس باشد، حجاب غلیظ است و هرگاه این توجه ضعیف باشد، حجاب رقیق است. حضرت رضا علیه السلام در پاسخ کسی که از محجوب بودن خداوند سبحان پرسید، با اشاره به همین معنا فرمودند: محجوب بودن خداوند نسبت به خلق به سبب گناهان زیاد آنان است، ولی هیچ چیز از لحظات شب و روز بر خداوند پوشیده نیست؛ ان الحجاب عن الخلق لكثرة ذنوبهم، فاءما هو فلا تخفى عليه خافية في آناء الليل و النهار. راوی پرسید: پس

چگونه است که حس بینایی او را درک نمی کند؟ حضرت فرمودند: به دلیل تفاوتی که میان خداوند و خلق اوست و خداوند بلند مرتبه تر از آن است که دیده ای او را ببیند یا وهمی او را احاطه کند یا عقلی او را دریابد...؛ للفرق بینة و بین خلقه الذین تدرکه الاءبصار ءو یحیط به وهم ءو یضبطه عقل... (۴۵۰) پس حجابی جز گناه نیست و گناهکار تا زمانی که گناهکار است، محجوب است و کسی که گناه کند و به سبب گناه محجوب باشد و در این حال بمیرد، بدون آن که با انابه حجاب گناه را پاره کند، در پرده ای از عصیان و طغیان به سر می برد؛ کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون * کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحبوبون * ثم انهم لصالوا الجحیم . (۴۵۱)

حجاب مستور یا سقوط قلب

از آنجا که گناهان چون چرکی بر قلب هاست، تفاوتی میان گناه و گناه کار نیست، جز از جهت مفهوم. زیرا عمل قلبی که به صورت ملکه در آمده باشد، عین عامل آن است. از اینجا روشن می شود که مراد از خدا در آیه ی: و اذا قراءت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخره حجابا مستورا (۴۵۲)، پرده ای کشیده شده در بیرون و جدا از قلب های کافران نیست، بلکه مراد همان سقوط قلب ها و دفن شدن نفس های آنان در قبرهای اعمال ناشایست آن هاست، اعمالی که جزو طبیعت آن ها شده، چرکی بر دل آنان است؛ و جعلنا علی قلوبهم ءکنه ءن یفقهو و فی اذانهم وقرا و اذا ذکرک ربک فی القرآن وحده ولوا علی ءدبارهم نفورا... (۴۵۳)، و چون گناه پرده است و گنهکار در حجاب از حق است، خداوند سبحان می فرماید: و ان تدعوه الی الهدی لایسمعوا و تربهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون (۴۵۴)؛ یعنی آنان اهل حس و نظر هستند نه اهل شهود و بصر. نتیجه ی تدبر در قرآن و حجاب بودن اعمال ناشایست را فرمایش حضرت سجاد علیه السلام، یکی از به سخن در آورندگان قرآن، گواهی می کند؛... پروردگارا، راه کسی که به سوی تو کوچ می کند، نزدیک است و تو از آفریده هایت پوشیده نیستی، جز این که اعمال آنان سبب گردیده که تو را نبینند؛ و ءن الراحل الیک قریب المسافه و ءنک لا تحجب عن خلقک الا ءن تحجبهم الاءعمال دونک . (۴۵۵) همچنین فرمایش حضرت کاظم علیه السلام در روز ۲۷ ماه رجب، هنگامی که ایشان را به بغداد بردند، پروردگارا، تو از آفریده هایت در حجاب نیستی، جز این که اعمالشان مانع دیدار تو می شود و من می دانم که بهترین توشه برای مسافر کوی تو، اراده ی استواری است که با آن تو را بر می گزیند و قلب من با این اراده ی محکم با تو راز و نیاز می کند؛ و ءنک لا تحتجب عن خلقک الا ءن تحجبهم الاءعمال دونک و قد علمت ءن ءفضل زاد الراحل الیک عزم اراده یختارک بها و قد ناجاک بعزم الاراده قلبی . (۴۵۶)

سهولت عزیمت به سوی خداوند

حاصل آن که، مسیر سفر به سوی خداوند کوتاه و رسیدن به او آسان است، برای کسی که لوازم سفر را فراهم کند؛ عزمی استوار، اراده ی پایدار و مرکبی راهوار داشته باشد که همان تقوا و طهارت از هر گناهی است، اما کسی که در حجاب عصیان فرو رفته باشد، این مسیر برای او طولانی و رسیدن به خداوند برایش دشوار است؛ ءولئک ینادون من مکان بعید (۴۵۷) و کذلک یطیع الله علی کل قلب متکبر جبار . (۴۵۸) آری، حجاب فقط گناه است، پس هر که را گناهی نباشد، پرده ای نیست و هر قدر گناه کوچک و سبک باشد، حجاب نازک تر است و نیز پاکی از گناه از مهم ترین شرایط شهود قلبی است، چنان که از این آیه بر می آید: یا ءیه الذین امنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا... (۴۵۹)

مراد از هدایت

مراد از فرقان در آیه ی : یا ایهی الذین امنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا ، همان نور خاصی است که به واسطه ی آن حق کشف و باطل نابود می شود؛ نه فرقان عام که از آن به هدایت عامه یاد می کنند و متقیان و بدکاران در آن مساویند . زیرا خداوند سبحان قرآن را برای هدایت مردم فرو فرستاد، بدون آن که میان اهل تقوا و گناه تمایزی باشد؛ و من یؤمن بالله یهد قلبه و الله بکل شیء علیم (۴۶۰) و و ان تطیعوه تهتدوا (۴۶۱) چون مراد از هدایت در این آیات و مانند این ها که ایمان و اطاعت در آن ها شرط هدایت ذکر شده است ، همان هدایت خاصه ای است که از آن به ایصال الی المطلوب رساندن فرد به هدف یاد می شود و مطلوب چیزی جز دیدار خداوند و شهود اسمای حسنی و امثال علیای او نیست .

لزوم فهم اسرار برای مؤمن

هنگامی که ثابت شد حجابی جز گناه نیست که آن هم با تقوا و اطاعت بر طرف می شود، شایسته است که مؤمن این اسرار را بفهمد و از کسانی باشد که خدا و ملائکه با او سخن می گویند، چنان که از فرمایش حضرت رضا علیه السلام بر می آید : دوست دارم که مؤمن محدث باشد . راوی پرسید : محدث چیست ؟ حضرت فرمودند : مفهم ، کسی که به او فهمانده می شود؛ انی اءحب اءن یکون المؤمن محدثا قال : قلت : و اءی شیء المحدث ، قال : المفهم . (۴۶۲) زیرا خداوند و ملائکه اش به مؤمن آموزش می دهند و آن چه را دیگران نمی دانند، به او می فهمانند؛ هو الذی یصلی علیکم و مئکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رحیما . (۴۶۳) ظهور این آیه در اختصاص صلوات خدا و ملائکه اش به کسی است که ایمان آورد و اهل اطاعت باشد، تقوا پیشه کند و معاد را باور داشته باشد . این صلوات همان رحمت خاص است که سیر به سوی خداوند را آسان می کند و چون سیر مسافر به سوی خدا کوتاه است و آسان شدن راه در گرو ایثار و تقوا به عاقبت نیکو برای مؤمنان و متقیان است ، خداوند سبحان چنین راه می نماید : فاءما من اءعطی و اتقی * و صدق الحسنی * فسینسرہ لیسری (۴۶۴) و نیز یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنہ و یهدیهم الی صراط مستقیم (۴۶۵) و و الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین . (۴۶۶)

شرح صدر وسیله ی تحقق هدایت

خداوند سبحان بیان می دارد که این هدایت ویژه تنها با شرح صدر پدید می آید که در مقابل تنگی دل و کوری آن است ؛ فمن یرد الله اءن یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد اءن یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کاءنما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین یؤمنون (۴۶۷) سینه ی گشوده همان سینه ی بیناست ، چنان که صدر ضیق همان صدر نابینا به حقایق است . پس هر که را خداوند اراده کند که شرح صدر عطا فرماید، به او می گوید : گشاده باش و آن نیز گشایش می یابد . چون اراده ی خداوند هیچ مانعی نیست ، چنان که دل ها فعلیت بینایی و شهود نمی یابد در صورتی که امر وجودی شهودی برای سینه مشروح نباشد و نیز خداوند آن سینه را سینه ای تنگ و تاریک نیابد . این گشایش همان نور خاص الاهی است که مؤمن به واسطه ی آن ، به عالم غیب و شهادت می نگیرد . چنان که از حضرت رضا علیه السلام از پدرانشان از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است : مؤمن با نور خداوند نظر می کند؛ المؤمن من ینظر بنور الله . (۴۶۸) شاید این مؤمنی که سینه اش با هدایتی که فرد را به مطلوب می رساند، گشایش یافته است ، در پیشگاه خداوند سبحان از فرشتگان مقرب گرامی تر باشد . چنان که از حضرت رضا علیه السلام ، از پدرانشان از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : مؤمن در آسمان شناخته شده است ، چنان که خانواده و فرزندان او را می شناسند و او نزد خداوند از فرشته ی مقرب عزیزتر و گرامی تر است ؛ ان المؤمن من یعرف فی السماء کما یعرف اءهله و ولده ، و انه لاء کرم علی الله من ملک مقرب . (۴۶۹) پس هنگامی که

خداوند سینه‌ی مؤمن را می‌گشاید، مؤمنی که با دو بال ایمان و عمل صالح به سوی خداوند سیر می‌کند و خداوند آیات خودش را به او نشان می‌دهد و علم و یژه اش را به او می‌آموزد، علمی که از عمل جدا نبوده، جهل نمی‌شود و پرده‌ی نسیان و سهو آن را نمی‌پوشاند و وهم و خیال در آن راه ندارد؛ در این هنگام حکمت از قلب او به زبانش می‌جوشد. از حضرت رضا علیه السلام از پدران ایشان از علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بنده‌ای که چهل روز خود را برای خداوند بزرگ خالص گرداند، چشمه‌های حکمت از قلب او به زبانش سرازیر می‌شود؛ ما اخلص عبد الله عز و جل اربعین صباحا لا جرت ینایع الحکمۃ من قلبه علی لسانه. (۴۷۰) زبان خصوصیتی ندارد، بلکه مراد جوشیدن چشمه‌های حکمت یعنی خیر کثیر در همه‌ی شئون زندگی طیب اوست؛ اعم از زبان و غیر زبان. زیرا همه‌ی قوای مدرکه و محرکه محل جریان فیض قلب، و در نقص و کمال تابع آن هستند. اگر قلب نیکو شود، همه‌ی قوای نیکو می‌شوند و اگر قلب فاسد شود، همه‌ی نیروها فاسد می‌شوند. این قوا تنها از او دستور می‌گیرند و تنها با نهی او باز داشته می‌شوند. چون قلب امام آن هاست و این قوا امت اویند و هیچ گونه استقلال و بی‌نیازی نسبت به قلب ندارند، چنان که زمینه‌ی نیازمندی این قوا به غیر قلب وجود ندارد.

جایگاه زبان عاقل و منافق

زبان عاقل پشت قلب اوست و قلب نادان پشت زبان اوست؛ لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاعمق وراء لسنه، (۴۷۱) معنای روایت این نیست که فقط زبان عاقل تابع قلب اوست، ولی زبان منافق پیرو قلب او نیست، بلکه قلب او مطیع زبان اوست و چون ماء مومی که به امام اقتدا می‌کند، قلبش به زبانش اقتدا می‌کند؛ نه، بلکه مراد روایت آن است که قلب منافق - از آن جهت که نسبت به حقایق نابیناست - جز هوای نفس خود را نمی‌بیند و جز زیبایی زندگی دنیا را نمی‌نگرد و تنها به کارهای زشت امر کرده، از کارهای نیک نهی می‌کند؛ المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یاءمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون. (۴۷۲) در حالی که از عاقبت امر به بدها و نهی از خوبی‌ها غافل است و از ثمره‌ی خودداری کردن از همکاری در کارهای نیک و تقوا جاهل، و از نتیجه‌ی فراموش کردن خداوند سبحان نیز سرگشته و متحیر است. پس از آن است که زشتی و بدی اعمال و گناهان او آشکار می‌شود و در این هنگام در می‌یابد که چه بد عمل کرده است و محصول تلاش هایشان دشمن اوست.

سرآمد حکمت

به هر حال، زبان پشت قلب است و به آن اقتدا می‌کند، چنان که سایر اعضا به قلب اقتدا می‌کنند و بنده‌ی مخلص خداوند که حکمت به او ارزانی شده است، حکمتی که سرآمدش ترس از خداست همان کسی است که خداوند او را زنده کرده است و برای او نوری قرار داده که به واسطه‌ی آن در میان مردم حرکت می‌کند. پس مسیر سلوک او در ارتباطش با خداوند و خود و مردم، برای خداوند و در راه او و در جهت رضای او و رسولش است. از این جهت چشمه‌های حکمت از قلبش به انگشتانش سرازیر می‌شود، چنان که بر زبانش، و از قلبش بر گوش و چشمش می‌جوشد، همان گونه که بر زبانش و از آن بر سکوت و کلامش راه می‌یابد. چون او درباره‌ی باطل و تائید آن سکوت می‌کند، چنان که در مورد حق و امضای آن سخن می‌گوید، جریان این چشمه‌های حکمت از قلب او بر نشست و برخاستش و صلح و سازش و جنگ و جهادش نیز راه می‌یابد. زیرا در حالی که حق گرا و مسلمان است و شرک نمی‌ورزد، روی خود را سوی فاطر آسمان‌ها و زمین کرده است. او کسی است که نماز و مناسک او، زندگی و مرگ او برای رب العالمین است که شریکی ندارد و از این رو امر شده است که از مسلمانان باشد؛ چه کسی است که حق هر جا باشد، او گردش می‌چرخد. شاید بدین جهت باشد که بر امام معصوم علیه السلام در همه‌ی شئونش درود و سلام

فرستاده می شود . چنان که در زیارت آل یاسین آمده است : سلام بر تو ای تلاوت کننده ی کتاب خدا، و تفسیر کننده ی آن ، سلام بر تو در آنات شب و لحظات روزت . . . سلام بر تو هنگامی که بر می خیزی ، سلام بر تو هنگامی که می نشینی ، سلام بر تو هنگامی که می خوانی و احکام خدا را بیان می کنی ، سلام بر تو هنگامی که نماز می خوانی و قنوت می گیری ، سلام بر تو هنگامی که رکوع و سجده می کنی ، سلام بر تو هنگامی که لا اله الا الله و الله اکبر می گویی ، سلام بر تو هنگامی که حمد می گویی و طلب مغفرت می کنی ، سلام بر تو هنگامی که صبح می کنی و روز را به عصر می رسانی ، سلام بر تو در شبانگاهان که جهان را فرو می پوشد و صبحگاهان که ظهور می کند . . . ؛ السلام علیک یا تالی کتاب الله و ترجمانه ، السلام علیک فی آناء لیلک و اطراف نهارک . . . السلام علیک حین تقوم ، السلام علیک حین تقعد، السلام علیک حین تقرأ و تبین ، السلام علیک حین تصلی و تقنت ، السلام علیک حین ترکع و تسجد، السلام علیک حین تهلل و تکبر، السلام علیک حین تحمد و تستغفر، السلام علیک حین تصبح و تمسی ، السلام علیک فی اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی (۴۷۳)

یاد خدا و آثار آن

غرض آن که اخلاص سبب نورانیت قلب است و قلب حاکم بر قوا و اعضاست . پس هر گاه اخلاص قوی شود، نور قلب نیز نیرومند می گردد تا آن که به سدره المنتهی برسد که همان اخلاص محض است که به انسان کامل معصوم علیه السلام اختصاص دارد و هر گاه اخلاص ضعیف شود، نور قلب نیز ضعیف می گردد . اگر اعصاب اخلاص به قلب ویژه ی با استعداد بنشیند، چشمه های جوشان علم و عمل بر قوای علمی و عملی به جریان می افتند، چشمه هایی که از هر ناخالصی پاک و باصفا هستند . زیرا کدورت از ناحیه ی شیطان گمراه و گمراه کننده است ، و هنگامی که بنده خالصانه به یاد خدا باشد و مخفیانه از روی تضرع و ترس در هر صبح و شام ذکر خدا بگوید و از او غافل نباشد، خداوند متعالی نیز به یاد اوست ، چنان که وعده داده است ؛ فاذکرونی اذ ذکرکم . (۴۷۴) پس اگر خداوند سبحان را به یاد داشته باشد، شیطان با او همنشین نمی شود . زیرا شیطان تنها در زمان غفلت از یاد خدا به انسان هجوم می آورد و تنها در حال فراموشی یاد خدا، بی خبر و سرزده وارد می شود و کتاب او را پشت سر او می اندازد . چون او غافل را می بیند و بر او هجوم می آورد و از راه خداوند منحرفش می سازد؛ انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم . (۴۷۵)

مؤمن در دژ مستحکم خداوند

مؤمنی که اهل ذکر خداوند است ، شیطان و حمله ی او را می نگرد و منحرف کردن شیطان را می بیند . پس به پناهگاه می رود و به تکیه گاه مطمئنی که همان خداوند متعالی است ، پناهنده می شود؛ ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون (۴۷۶) و اما یتزغنونک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم (۴۷۷) و . . . و لن تجد من دونه ملتحدا . (۴۷۸) پس هر گاه ببیند و متذکر شود و به خداوندی که پناهگاهی جز او نیست ، پناهنده شود، خداوند او را یاری کرده ، حفظش می کند و فضلش را به او می رساند و هیچ کس مانع فضل او نیست ، چنان که کسی بر طرف کننده ی گزند او نیست ؛ و ان یمسک الله بصر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم . (۴۷۹) حاصل آن که ، مؤمن متذکر در دژ خداوند است و شیطان در او نفوذ نمی کند . زیرا او توانایی غلبه بر او را ندارد . چون شیطان از آن دژ مستحکم رانده شده است و از سدی که خداوند با قدرت خود ساخته ، دور گردیده است و هر گاه که شیطان راهی به او نداشته باشد و قبیله او و سوارگان و پیادگان سربازان و لشکریانش نیز راهی به او نیابد، چنین بنده ای آنچه را با قلب مشاهده می کند و با گوش درون می شنود و با چشم بصیرت می بیند، حق است و هر چه در خواب یا بیداری برای او تمثل یابد، الهامی ربانی یا فرشته

ای است آسمانی، نه نفسانی است و نه شیطانی. زیرا فرض بر آن است که او با تزکیه‌ی نفس و یاد پروردگار خویش رستگار شده، از آلودگی نفس که به ناامیدی می‌انجامد، نجات یافته است و نفس خود را به تقوا ریاضت داده، به واسطه‌ی طاعت و بندگی پاک ساخته، از طغیان و سرکشی برحذر داشته است. از این رو، ریسمان‌های نفس اماره که به بدی امر می‌کند یا مسوله که انسان را می‌فریبد، همه را می‌شناسد و دام‌های شیطان و کارگزاران او را می‌داند و از آن‌ها می‌گریزد. بدین جهت شیطان سرمایه و سلاحی ندارد تا با آن در شهود این فرد دخالت کند، چنان که توان دخالت در تفکر ذهنی و علم حصولی او را نیز ندارد؛ کلا- لو تعلمون علم یقین * لثرون الجحیم * ثم لثرونها عین یقین. (۴۸۰) گفتنی است: این آیه اختصاصی به دیدن جهنم ندارد. چون مؤمن پرهیزکار که خداوند برای او نور قرار داده است، به طوری که آتش را می‌بیند و فریاد اهل دوزخ را می‌شنود، بهشت را نیز می‌نگرد و نیایش و دعای اهل آن را می‌شنود؛ یعنی تسبیح و تحمید و تحیت ایشان را که همان اسلام است.

تأثیر انذار در اصلاح انسان

راز آن که قرآن به جحیم دوزخ اشاره می‌کند، آن است که اغلب مردم از آتش می‌ترسند و آنچه در طبیعت اکثر مردم اثر می‌گذارد، انذار و ترساندن است، نه بشارت و مژده؛ از این رو قرآن حکیم حضرت رسول را فقط منذر و ترساننده می‌شناسند، در صورتی که ایشان مبشر نیز هست؛ قل یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین. (۴۸۱) پس کسی که خود را برای خداوند خالص گرداند، حق را بدون هیچ شائبه‌ی باطلی شهود می‌کند، و اسمای حسنا و مظاهر آن چون رضا و رحمت و مظهر آن یعنی بهشت و نیز خشم و غضب و مظهر آن یعنی جهنم و نیز قبض و بسط و مظاهر آن دو، یعنی گمراه ساختن و هدایت کردن و جلوه‌های آن را می‌بیند....

شهود فعلی قیامت

راز همه‌ی این‌ها چنان که در مباحث پیشین گذشت، در این نهفته است که خداوند سبحان نوری است که هیچ حجابی برای او نیست و اسمای حسنا و نیز پرده‌ای ندارد، بلکه گناه پرده‌ی آویخته شده بر چشمان کافران و منافقان است و این آیه به فصاحت و شیوایی از آن سخن می‌گوید: و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا * الذین کانت اءینهم فی غطاء عن ذکرى و کانوا لا یستطیعون سمعا. (۴۸۲) ظهور آیه در آن است که دیدگان کفار نسبت به یاد خداوند در پرده است، نه این که در کار خداوند در پرده باشد. پس کوتاهی از چشمان آنان است، نه در ذکر خدای متعالی. همچنین آیه‌ی لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید (۴۸۳)، نشانه‌ی آن است که قیامت و مشاهده آن بالفعل موجود است و از هر پوششی محفوظ است، ولی پرده‌ای که بر دیدگان کافر آویخته شده است، در روز قیامت کنار می‌رود و چشمان کافر بسیار تیزبین می‌شود، به گونه‌ای که مظاهر غضب را می‌بیند و مشاهده خشم و را می‌شنود، در حالی که از تماشای مظاهر رحمت و رضا ناتوان است. بیان مطلب، گناه زنگاری است که بر قلب زده می‌شود، و بدین سان از مشاهده‌ی آیات و نشانه‌های خداوند در جان و جهان نابینا می‌گردد. چنان که مولای عارفان حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام می‌فرماید: ... کور است دیده‌ای که تو را بر خودش مراقب نمی‌بیند؛ عمیت عین لا تراک علیها رقیبا. (۴۸۴) پس هیچ یک از اسمای حسنا و جلالیه را نمی‌بیند و هنگامی که می‌میرد و به عالمی که در آن اسرار نهان آشکار می‌شود، منتقل می‌شود، در حالی که ضمیر او نابینا بوده، باطنش ظهور می‌یابد و در آن روز نابینا محشور می‌گردد؛ ... و نحشره یوم القیمة اعمی؛ (۴۸۵) یعنی نابینا به مشاهده‌ی حق و جمال او و رحمت خاص او. زیرا خدای متعالی می‌فرماید: کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون. (۴۸۶)

زنجیر بودن اعمال انسان

از آنجا که اعمال آدمی به سان گردن بندهایی بر گردن و زنجیرهایی بر پاهاست و ستمکاران هیزم آتش هستند؛ و اما القاسطون فکانوا لجهنم خطبا (۴۸۷)، همچنین آتش گیره ی آتش نیز هستند، از این رو خود را در حالی می بینند که به آتش انداخته می شوند و در این هنگام می گویند: ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا . (۴۸۸) با آن که از مشاهده ی جمال و رحمت خداوند نابینايند، آتش و زبانه های آن را به خوبی می بینند و با آن که از شنیدن کلام حق ناتوانند، صدای خشمناک و ناله های آتش را می شنوند؛ اذا راءتهم من مکان بعيد سمعوا لها تغيظا و زفيرا (۴۸۹) و اذا اءلقوا فيها سمعوا لها شهيقا و هي تفور . (۴۹۰) چون آنان در دنیا تنها به ندای شیطان گوش می دادند، و توان دیدن و شنیدن حق را نداشتند، از این جهت در روز قیامت این حالت برایشان پیش می آید، در حالی که جمال رحمت را نمی بینند و کلام خداوند را نمی شنوند . زیرا خداوند در آن روز با ایشان از روی عنایت و گرامیداشت سخن نمی گوید و از روی راءفت و رحمت به آنان نظر نمی کند، او کلام و نگاه خاص خود را برای کافرانی که در برابر حق ، نابینا و ناشنوايند، حرام کرده است ، چنان که آب و سایر روزی های بهشتی را بر آنان حرام ساخته است ؛ و نادى اءصحاب النار اءصحاب الجنة اءن اءفيضوا علينا من الماء اءو مما رزقكم الله قالوا ان الله حرهما على الكافرين . (۴۹۱) مراد از تحریم ، نهی و تحریم تشریعی نیست . زیرا در عالم پاداش و جزا و حساب ، تشریع احکام و قانون وجود ندارد، بلکه مراد حرمت تکوینی است . پس بدین معنا نیست که نباید روزی های بهشتی را بخورند حرمت تشریعی ، بلکه به این معناست که از آن روزی ها نمی خورند .

ظهور ملکات و اخلاق در روز قیامت

با این تحلیل روشن می شود، آیات دال بر این که کافران سرکش پشت در روز قیامت نابینا و ناشنوا محسور می شوند، با آیات دال بر این که آنان در حالی که آتش می جوشد و زبانه می کشد، آتش را می بینند و شهیق آن را می شنوند، هیچ گونه منافاتی ندارد . زیرا روز قیامت روز ظهور ملکات و اخلاق است . کافران در دنیا نسبت به حق نابینا و ناشنوا بوده اند و نسبت به باطل بینا و شنوا، و همین سریره و باطن خاص آن ها به همان شکل دنیایی اش در روز قیامت آشکار می شود؛ و ان یروا کل ایه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشید لا یتخذوه سبیلا و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک باءنهم کذبوا بایاتنا و کانوا عنها غافلین (۴۹۲) و و الذین کذبوا بایاتنا و لقاء الاخره حبطت اءعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعملون . (۴۹۳) هیچ جای شگفتی نیست که در علم شهودی چنین تفکیک و تمایزی باشد، به طوری که چیزی آتش جهنم را می بیند، ولی چیز دیگری نعمت های بهشتی را نمی بیند، صدایی مثل صدای زبانه آتش را می شنود، ولی صدای دیگری مثل صدای رحمت را نمی شنود؛ چنان که همین امر در علم حصولی نیز جای تعجیبی ندارد، به گونه ای که مطلبی را انسان می فهمد مثل امور محسوس ولی مطلب دیگری را نمی فهمد مثل امور معقول . برای مثال ، کسی که بعضی از مبانی نگرش مادی در قلب او جا گرفته است ، فقط اموری را درک می کند که به ماده مربوط باشد و بیرون از آن را می فهمد، بلکه آن را اسطوره ای بدون واقعیت می پندارد . چنان که خدای متعالی از قول ایشان حکایت می کند : قالوا یا شعيب ما نفقه كثيرا مما تقول . . . (۴۹۴) و . . . لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اءعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اءولئک کالاءنعام بل هم اءضل اءولئک هم الغافلون (۴۹۵) و و منهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا من عندک قالوا للذین اءوتوا العلم ماذا قال انفا اءولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اءهواءهم (۴۹۶) و و اذا تتلی علیهم ایاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اءساطیر الاءولین . (۴۹۷) نیز دیگر آیاتی که از درک نداشتن آنان به امور بیرون از حس و حوزه ی بالاتر از ماده حکایت می کند؛ با آن که محسوسات و آثار مادی فانی آن را درک می کنند، چنان که معانی خیالی بی واقعیتی چون تشبیه ها و استعاره ها و کنایه های شعری را که شیرین ترین آن ها دروغ ترین آن ها است ، به خوبی می فهمند .

خیال پردازی بعضی از مردم

قرآن حکیم از بعضی به مختال خیال پرداز یاد می کند؛ یعنی کسی که به جای حرکت بر مدار عقل که همان حق است، گرد محور خیال می چرخد؛ و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الاءرض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور. (۴۹۸) اینان کسانی هستند که اوهام محصول قوه ی وهم و خیال خود را درک می کنند، ولی حقایق خدایی را نمی فهمند، خدایی که ملکوت هر چیز در دستان اوست. پس اگر در موردی حکم می شود که آنان چیزی نمی فهمند، مراد از این عمومی که از نکره ی در سیاق نفی بر می آید، شیء معقول است؛ یعنی آنان امور معقول را نمی فهمند. پس شامل امور وهمی و خیالی نمی شود. پس مقصود خدای متعالی از این آیه نیز روشن می شود: فمال هو لاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا... (۴۹۹) زیرا مراد از حدیثی حدیثی که آنان نمی فهمند، سخن عقلی است که پایه های آن بر برهان یقینی استوار است و سخنی را که بر لبه های پرتگاه وهم و خیال بنا شده است، در بر نمی گردد.

حقیقت آخرت

همچنین معنای این آیه روشن می گردد: هم الذین یقولون لا- تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا و لله خزائن السموات و الاءرض و لكن المنافقین لا یفقهون. (۵۰۰) زیرا با آن که به درجاتی از زیرکی و حيله گری رسیده بودند؛ و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤ من کما امن السفهاء (۵۰۱)، خود را عاقل می پنداشتند و گمان می کردند کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند، سفیه و نادان اند. اینان حقایق غیبی را نمی فهمند و آنچه را از جایگاه حس و دسترس خیال و تاریک خانه ی وهم بیرون است، درک نمی کنند. حاصل آن که تفکیک در علم حصولی کسی بعضی از امور را بفهمد و بعضی دیگر را نفهمد ممکن، بلکه واقع است، چنان که در علم حضوری نیز تفکیک رواست کسی که بعضی امور را به علم شهودی و حضوری درک می کند، ولی بعضی از امور برای او چنین نیست، بلکه واقعیتهای ضروری است. زیرا در حقیقت همان تفکیک در علم حصولی است که در دنیا محقق است. چون این دنیای فانی، عالم عمل است، نه حساب، و عالم آخرت عالم حیات و خانه ی پاداش و حساب است و عمل در آن جایی ندارد. بنابراین، هر گناهی که انسان در دنیا انجام داده است، در آخرت ظهور می کند و در آنجا چیزی را نمی تواند کسب کند که در دنیا آن را انجام نداده است. پس اگر باطن انسان در دنیا نسبت به حق نابینا و نسبت به باطل بینا باشد، این باطن در قیامت ظهور می یابد و نیز حقی که او نسبت به آن بی رغبت بود، به صورت بهشتی که در زیر آن نهادهای جاری است یا بهشتی برتر از آن، چون بهشت دیدار خداوند ظاهر می شود، چنان که باطلی که کافر نسبت به آن رغبت نشان می داد، به صورت آتشی که بر دل ها زبانه می کشد یا چیزی نزدیک تر از آن ظهور می یابد، چون آتش جسمانی که پوست را می سوزاند و در صورت سوختگی کامل آن، پوست دیگری جایگزین آن می شود تا شخص به خوبی طعم عذاب را بچشد. این بیان از این آیه به دست می آید: و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اءضل سیلا. (۵۰۲) زیرا مراد از کوری، نابینایی نیست چون کسی که دیدگانش را از حرام فرو نمی پوشاند و از خیانت های چشم دوری نمی کند، کور نیست، بلکه مراد نابینایی عقلی است. هر که این حقایق را نمی فهمد: و لله خزائن السموات و الاءرض (۵۰۳) و من بیده ملکوت کل شیء (۵۰۴) و الله یحیی و یمیت (۵۰۵) و هو الذی یاءتی بالشمس من المشرق (۵۰۶) و فالق الحب و النوى (۵۰۷) و او عزت می بخشد و خوار می کند و قبض می کند و می گستراند و الله خالق کل شیء و هو علی کل شیء وکیل (۵۰۸)، چنین انسانی از دیدن حقایق نابیناست، گرچه با محسوسات بیناست. از آنجا که آخرت باطن دنیاست و باطن هر انسانی در آنجا آشکار می شود، کسی که باطنش در دنیا کور است، این کوری در آخرت ظهور می یابد، چنان که در روایت حضرت رضا علیه السلام گذشت: ... اما مردم از آنجا

که نمی دانند، نسبت به حق متحیر و نایبنا و ناشنوا هستند و این همان سخن خدای بزرگ است: و من کان فی هذه اعمی فهو الاخره اعمی و اءضل سیبلا (۵۰۹)؛ یعنی نسبت به حقایق نایبناست؛ و لكن القوم تاهوا و عموا و صموا عن الحق من حیث لا یعلمون و ذلك قوله عز و جل: و من کان . . . ، یعنی اعمی عن الحقائق. (۵۱۰)

تفاوت رسالت و ولایت

در مباحث پیشین گذشت که خداوند نوری است که ذاتا حجابی ندارد و عرضا نیز هیچ پوششی او را در بر نمی گیرد و نفس انسانی هم موجود مجردی است که ذاتا حجابی ندارد، اما به صورت عرضی پرده ای آن را می پوشاند و نیز شهود نفس در گرو شهود خداست، چنان که وجود او نیز در گرو وجود خدای متعالی است و در شهود حق سبب شهود اسمای حسنا و مظاهر بلند مرتبه اوست و آنچه مانع شهود است، از آنجا که عرضی است، زوال پذیر است و این زوال در روز ظهور کامل حق صورت می گیرد؛ روزی که در آن جایی برای تردید و حجاب نیست؛ یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون اءن الله هو الحق المبین. (۵۱۱) همچنین شهود حقایق خارجی برای انسان میسر است؛ انسانی که نفس خود را می بیند و از آن غافل نمی شود و این امر اختصاصی به پیامبران هم ندارد. زیرا نبوت موهبت خاصی است که به دیگران عطا نمی شود و رسالت عطیه ی مخصوصی است که به سایر مردم نمی رسد، چون عهدی الهی است و خداوند خود بهتر می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد. افزون بر آن که، رسالت از جهت زمان و پایان، محدود و منقطع است، در حالی که شریعت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم هم چنان پایدار است؛ اما ولایت موهبت عامی است که زمان آن تمام نمی شود و شمار آن نیز محدود نیست. چون خداوند سبحان ولی است و این اسم ولی در هر نسل و عصر و مصری مظهري دارد و نیز کامل ترین و درست ترین راه، شناخت شهودی نفس است، و کسی که به بیراهه رود، در زمین سرگردان می شود و کسی که بدون کژی سلوک کند، گمراه و حیران نمی گردد و آن حجابی که مانع شهود نفس است و قطعاً از شهود رب نیز باز می دارد، تنها و تنها گناه است و چیز دیگری نیست.

دوستی دنیا مانعی در برابر یاد خداوند

پیش از این وعده دادیم که حجاب اصیل و راه نجات و رستگاری از این حجاب را بیان کنیم. پس باید به وعده وفا شود. از این رو می گوئیم: محبت دنیا که سرآمد همه ی گناهان است، همان حجاب از یاد خداوند و پرده ای از شناخت و شهود نفس است، به گونه ای که دوستی دنیا با ذکر خداوند جمع نمی شوند، چنان که دوستی دنیا با شناخت خداوند نیز جمع شدنی نیست؛ فاءعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا- الحیوة الدنيا * ذلك مبلغهم من العلم ان ربك هو اءعلم بمن ضل عن سبيله و هو اءعلم بمن اهتدی. (۵۱۲) زیرا آیه دال بر آن است که دنیا خواهی حجابی برای یاد خداوند است. پس دنیا مصداق غفلت و طالب آن غافلی است که اهل ذکر نیست و خواستن دنیا با غفلت از یاد خداوند مساوی است. پس هر کس دنیا را بخواهد، از خداوند غافل شده، او را فراموش می کند و هر که خداوند را فراموش کند، خداوند او را به فراموشی نفس خویش دچار می سازد؛ . . . نسوا الله فاءنسبهم اءنفسهم اءولئک هم الفاسقون. (۵۱۳) بنابراین، هر کس زندگی دنیا را بخواهد، از نفس خود غافل ش . . . ، آن را فراموش کرده است و همچنین هر کس خدا را فراموش کند، خدا نیز او را فراموش می کند - خداوند از غفلت و سهو منزّه است - چنان که خداوند فرمود: . . . نسوا الله فانسبهم ان المنافقون هم الفاسقون (۵۱۴)، و کسی که هیچ ذره ای در آسمان و زمین از قلمرو علمش پنهان نیست، دچار نسیان نمی شود؛ . . . و ما کان ربك نسیا (۵۱۵). پس آن فراموشی که به خداوند نسبت داده می شود، باید از مرتبه ی فعل او انتزاع شده باشد و بر گرفته از ذات یا صفت ذاتی او نباشد.

حقیقت فراموشی

چون نسیان امری عدمی است، پس منشاء آن نیز باید چنین باشد. زیرا امر عدمی از متن وجودی به لحاظ وجودی بودنش، گرفته نمی‌شود، در صورتی که هم امر معدوم از امر موجود انتزاع شود، باید از جهت عدمی آن یعنی خودداری کردن از فیض خاص و نفرستادن آن گرفته شود. پس هنگامی که خداوند از فیض خاص خود امساک می‌کند و فیض خود را به جانب کسی نمی‌فرستد که از ذکر او رو گردانده، خواستار زندگی دنیا است - با فرض این که تنها فیاض خداوند است - از این رو انسان غافل و فراموشکار و بی توجه به یاد خداوند، فاقد کمال وجودی است و قرآن می‌گوید که نداشتن این کمال وجودی همان نابینایی از مشاهده ی حق است؛ و من اعرض عن ذکرى فان له معیشتة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی * قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا * قال کذلک اءتتک اياتنا فنسيتها و کذلک الیوم تنسی . (۵۱۶) بر پایه ی ظهور آیه، کسی از یاد خدا روی برگرداند، نابینا و فراموش شده ی خداست و اگر خداوند از او یادی کند. بینا می‌گردد. پس فراموش شده ی خدا نابیناست و یاد شده ی خدا بینایی شاهد است؛ چنان که اعراض کننده از دنیا و ذاکر خدا، مورد یاد و ذکر خداوند واقع می‌شود.

تقابل ذکر و فراموشی

از آنجا که ذکر و نسیان مقابل یکدیگرند، پس هنگامی که نابینایی منشاء انتزاع نسیان شود، بصیرت و بینایی منشاء یاد خداوند نسبت به عبد می‌گردد، و از آنجا که مراد از نابینایی همان نابینایی قلب و مراد از بصیرت همان بینایی قلب است، پس قلب انسان ذاکر، شاهد و بیناست، چنان که قلب انسان غافل و فراموشکار، نابیناست. پس مدار شهود قلبی همان ذکر خدا و محبت اوست و مدار نابینایی قلبی، یاد دنیا و دوستی آن است که با فراموشی خدا و نفس برابری می‌کند. پس نتیجه ی حیثیت عدمی چون نسیان، امر عدمی، یعنی نابینایی و ناشنوایی است و نیز برآیند حیثیت وجودی، یعنی یاد و ذکر دنیا و محبت و اشتیاق به آن، امر وجودی؛ یعنی عذاب روز قیامت است؛ فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا انا نسیناکم و ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون (۵۱۷) و الیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا و ماء و یکم النار و ما لکم من ناصرین * ذلکم بآءنکم اتخذتم آیات الله هزوا و غرتکم الحیوة الدنیا فالیوم لا یخرجون منها و لا هم یستعتبون . (۵۱۸)

منشاء فراموشی

ظهور آیه ی فوق در آن است که منشاء عذاب، فراموش کردن معاد است که همان بازگشت به سوی مبدء جهان یعنی خداوند سبحان، و نیز منشاء فراموشی، فریب خوردن از دنیا و پر شدن قلب از دوستی و محبت آن است و این همان امر وجودی است که روز قیامت به صورت عذاب ظاهر می‌شود، چنان که یاد خداوند و محبت او نیز امری وجودی است که افزون بر امر وجودی شهود قلبی که پیش از این گفته شد، امر وجودی دیگری را نتیجه می‌دهد که همان رفاه و برخورداری از نعمت های بهشتی است که به وسعت آسمان ها و زمین است. همچنین بر پایه ی ظهور آیه، منشاء مسخره کردن آیات خداوند، حرص داشتن به ذکر دنیای فریبنده و دوستی و محبت دنیا است که ریشه ی همه ی خطاها و عذاب های اخروی است؛ چنان که دوستی خداوند ریشه ی درستی ها در دنیا و منشاء همه ی برخورداری ها در آخرت است؛ ربنا اءخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون * قال اخسئوا فیها و لا تکلمون * انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا امنا فاغفر لنا و ارحمنا و اءنت خیر الراحمین * فاتخذتموهم سخریا حتی اءنسوکم ذکری و کنتم منهم تضحکون * انی جزیتهم الیوم بما صبروا اءنهم هم الفائزون . (۵۱۹) زیرا ظهور این آیات در بیان مبادی آن اوصاف در دنیا و آخرت است. دنیا و زیورهای آن ریسمان شیطان است و از طریق دنیا انسان را صید می‌کند؛ لآءزین لهم فی الارض . (۵۲۰) پس

فراموشی خداوند و غفلت از یاد او و اعراض از توجه به او کار شیطان است. زیرا نفس اماره فریبنده و سایر شئون نفس رو گردان از یاد خداوند، در تدبیر شیطان است، آن که انسان فریب خورده ی زرق و برق دنیا، او را به ولایت بر می گزیند و رو به سوی او داشته، با او بیعت می کند؛ استحوذ علیهم الشیطان فاءنسیهم ذکر الله اءولئک حزب الشیطان اءلا ان حزب الشیطان هم الخاسرون. (۵۲۱) قرار گرفتن انسان در ولایت شیطان از اینجا اصل دیگری روشن می شود؛ کسی که از یاد خداوند روی بر تافته، از او غافل است و به ذکر دنیا آرمند بوده، دوستدار دنیاست، در ولایت شیطان به سر می برد؛ همان گونه که هر کس از دنیا روی برگرداند و آن را طلاق دهد و به ذکر خداوند بپردازد و او را دوست بدارد، در ولایت او به سر می برد؛ الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور... (۵۲۲) و ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین (۵۲۳) و تالله لقد اءرسلنا الی اءمم من قبلک فرزین لهم الشیطان اءعمالهم فهو ولیهم الیوم و لهم عذاب اءلیم. (۵۲۴) از آنجا که امور اخروی نتیجه ی ملکات دنیوی است، و شیطان در دنیا ولی آنان بوده، در آخرت نیز شیطان سرپرست آن ها خواهد بود و زمام افراد خطاکار در دست شیطان است، و او بر آن ها مستولی است و معبود آنان است. مراد از ولایت شیطان بر کسانی که کتاب خدا را پشت سرشان انداخته، آیات خداوند و مؤمنان را به مسخره گرفته اند، ولایت مستقل نیست. زیرا چیزی در عالم استقلال ندارد، مگر خداوندی که ذاتا حق است و در افعالش نیز تنها حق از او سر می زند، بلکه مراد این است که خود شیطان یکی از لشکریان قهر الاهی است و گمراه کردن او اضلال کیفری است نه ابتدایی. خداوند گناهان بعضی از بندگان را از طریق استیلای شیطان بر آن ها کیفر می دهد. زیرا خداوند از گمراه ساختن آغازین پیراسته است. او هر چیزی را آفریده، سپس آن را هدایت می کند و شیطان برای گمراه و منحرف کردن قلب هایشان و کور ساختن سینه هایشان و راندن آن ها از نور فطرت به تاریکی کفر و نفاق، ماءموریت یافته است؛ این ماءموریت پس از آن است که آنان با سوء اختیار خود منحرف گشته، با اعمال ناشایست از راه خداوند گمراه شدند، با سوء اختیار خود منحرف گشته، به دنیا رو کرده اند و به جای هدایت، گمراهی را گرفتند، وی با اعمال ناشایست خود در این تجارت بی رونق سودی نمی برند و در این هنگام است که خداوند شیطان را بر آنان مسلط می کند تا بیماری قلبشان افزایش یابد؛ انا جعلنا الشیاطین اءولیاء للذین لا یؤمنون (۵۲۵) و اءنا اءرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤ زهم اءزا. (۵۲۶)

بندگی موجودات آسمان ها و زمین

غرض آن که با توحید افعالی و ربوبیت مطلقه ای که خاص خداوند رب العالمین است، برای استقلال موجودات مجالی نمی ماند، خواه آن موجود شیطان باشد یا موجود دیگر؛ بلکه هر آنچه در آسمان ها و زمین است، بنده ی ذلیل در گاه خدای متعالی، و لشکر خاضع پیشگاه اوست. خداوند سبحان گاهی فرشته ای می فرستد تا بنده ی نیکوکارش را از هر تاریکی احتمالی به سوی نور روانه سازد، چه به جهت دفع ظلمت باشد که نگذارد به آن درآید یا پس از ورود به ظلمت که آن را رفع کند، در این صورت او را از تاریکی نجات داده است. گاهی نیز شیطانی می فرستد تا امور بنده ی بدکارش را سرپرستی کند؛ لیکن پس از آن که چندین بار به او مهلت می دهد و در توبه و بازگشت و تسلیم را برای او می گشاید. حاصل آن که، ولی مطلق خداوند سبحان است که در ولایتش مشابهی در سلطنتش شریکی و در سیطره اش همتایی و در شکوه و هیمنه اش ماندنی ندارد و به طور کلی ولی ای که به ضرورت ازلی هیچ چیز مثل او نیست، فقط خدای سبحان است مدار ولایت و سیطره، نفس آدمی است، نه چیز دیگر. پس خداوند ولی نفس است و از طریق تزکیه، آن را ظلمات را به نور می برد و شیطان نیز ولی نفس است و آن را از راه دسیسه و ناامید ساختن، از نور به تاریکی می کشاند. اساس ترقی نفس همان شهود قلبی است که از آلودگی تصورات شیطانی پاک است و پایه ی سقوط نفس و از دست رفتن آن، همان تاریکی قلب است که با مغالطه ی فکری یا تصورات شیطانی در صورت های متصل به نفس، در هم آمیخته باشد. عرصه ی نفس تنها میعادگاه زد و خورد، مسابقه و جنگ حق و باطل است و در این عرصه، شیطان

هدفی جز فریفتن نفس ندارد، چنان که عنایت خاص الاهی صرفاً متوجه هدایت و تزکیه‌ی نفس است. پس اساس فقط نفس است، نه چیز دیگر. زیرا همه‌ی شئون مدرکه و محرکه پیرو نفس است، چنان که هر چند از نفس بیرون است، نیز تابع آن است. نفس یا نقطه‌ی مرکزی سعادت و شقاوت از آنجا که نفس نقطه‌ی مرکزی سعادت و شقاوت است، قرآن علمی و عینی، انسان را به شناخت آن و شناخت مصالح و مفاصل آن تشویق و نیز بر تهذیب و پیراستن آن از وابستگی به طبیعت ترغیب می‌فرمایند، چنان که نفس را از غفلت و فراموشی بر حذر داشته، آن را از سرکشی و عصیان می‌ترسانند و به تقوا و ایمان فرمان می‌دهند.

توجه قرآن به شناخت نفس

با توجه به بعضی از آیات قرآن علمی و احادیثی از قرآن عینی معصومان علیهم السلام کسانی که از نفس مطمئنه و راضیه‌ی برخوردار و به دیدار پروردگارشان در حرکتند، آنان که در زمره‌ی بندگان مخلص و بهشت خاص خداوند در آمده‌اند؛ ضرورت شناخت نفس روشن می‌شود و بدین وسیله شهود قلبی حق مطلوب، از تصورات شیطانی باطل ممنوع، جدا می‌گردد؛ یا ائیه‌ها الذین امنوا علیکم اءنفسکم لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون. (۵۲۷)

تنها راه دستیابی به جنبه اللقاء

بر پایه‌ی آیه‌ی پیشین، انسان سالک و صائر الی الله است که باید راه و هدف و غایتی داشته باشد؛ اما راه همان نفس است و غایت همان بهشت دیدار است و هیچ راهی برای رسیدن به این هدف جز شناخت نفس و تزکیه‌ی آن نیست؛ چنان که برای نفس غایتی جز دیدار خالق خود نیست. از این رو محققان پیشین و دیگران در کتاب‌های ارزشمند خود به این مسئله توجه خاصی داشته‌اند، چنان که در شیوه‌های عملی خود از پلیدی طبیعت دور بوده‌اند. استاد علامه‌ی طباطبائی قدس سره در کتاب گرانقدر خود (۵۲۸) در موارد متعددی به این مبحث ارزشمند اشاره کرده‌اند، به ویژه در ذیل آیه‌ی مورد اشاره ۱۰۵ مائده، همچنین در سایر کتاب‌های ارزشمند خود خصوصاً رساله‌ای که درباره‌ی ولایت نگاشته‌اند. (۵۲۹) اکنون فرصت ذکر همه‌ی مطالب در این زمینه نیست. از این جهت تنها به نقل بعضی از روایات این موضوع شناخت نفس بسنده می‌کنیم که ایشان به سبب کمبود فرصت به آن‌ها نپرداخته‌اند یا با آوردن از روایات، ذکر بقیه‌ی موارد را لازم ندیده‌اند.

الگو بودن انسان کامل

در هر حال، قرآن عینی یعنی انسان کامل معصوم، این مسیر دشواری را که از هر شمشیر بران، تیزتر و از هر موی نازکی دقیق‌تر است، به تنهایی پیموده، به مقصد رسیده است، و امام هر سالکی است که مسیر نفس را می‌خواهد پیماید و پیشوای کسی است که اراده‌ی سیر در این مسیر را دارد و الگوی هر کسی است که در صدد تمرین دادن نفس به تقواست. از این رو باید بعضی از سخنان ایشان را که برآمده از سینه‌ی مشروح و قلب شاهد و زبان حق گوی ایشان است، یادآور شویم. روایاتی درباره‌ی نفس و فکر و عقل حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند: کسی که نفسش را به پای حساب بکشد، سود می‌برد و کسی که از آن غافل شود، زیانکار است، کسی که بترسد ایمن است و کسی که عبرت گیرد، بیناست، کسی که بینا باشد، می‌فهمد و کسی که بفهمد، می‌داند. هر که با جاهل پیوند دوستی بریزد، به زحمت می‌افتد... و برترین عقل، شناخت انسان به نفس خویش است؛ من حاسب نفسی ربح، و من غفل عنها خسر، و من خاف اءمن و من اعتبر اءبصر، و من اءبصر فهم، و من فهم علم، و صدیق الجاهل فی تعب... و اءفضل العقل معرفه الانسان نفسه. (۵۳۰) در غرر و درر آمدی از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: شایسته‌ترین کار، به تهذیب نفس پرداخته است؛ الاشتغال بتهذیب النفس اءصلح. (۵۳۱) کسی که نفس خود را پاکسازی نکند، از عقل

سودی نمی برد؛ من لم يهذب نفسه لم ينتفع بالعقل . (۵۳۲) کسی که اهل خودسازی نباشد، عادت های ناشایست او را رسوا می کند؛ من لم يهذب نفسه فضحه سوء العادة . (۵۳۳) غفلت زیانبارترین دشمنان است ؛ الغفلة اءضر الاءعاء . (۵۳۴) غفلت شیوه ی احمقان است ؛ الغفلة شيمه النوكى . (۵۳۵) دوام غفلت چشم بصیرت را نابینا می سازد؛ دوام الغفلة يعمى البصيرة . (۵۳۶) میان شما و موعظه ، پرده ای از غفلت و بی خبری است ؛ بینکم و بین الموعظة حجاب من الغفلة و الغرة . (۵۳۷) کسی که غفلت بر او چیره شود، قلبش می میرد؛ من غلبت عليه الغفلة مات قلبه . (۵۳۸) وای بر کسی که غفلت بر او چیره شود . چون کوچ کردن را فراموش می کند و آماده ی سفر نمی شود؛ ویل لمن غلبت عليه الغفلة ففسى الرحلة و لم يستعد . (۵۳۹) اندیشیدن عبادت است ؛ الفكر عبادة . (۵۴۰) تفکر سبب درخشندگی عقل ها می شود؛ الفكر جلاء العقول . (۵۴۱) تفکر درباره ی ملکوت آسمان ها و زمین ، عبادت مخلصین است ؛ التفكير فى ملكوت السموات و الاءرض عبادة المخلصين . (۵۴۲) تاریکی های امور با تفکر روشن می گردد؛ بالفكر تنجلي غياهب الامور . (۵۴۳) روزه داری قلب از فکر کردن در مورد گناهان ، بهتر از روزه داری شکم از غذاست ؛ صيام القلب عن الفكر فى الاثام ، افضل من صيام البطن عن الطعام . (۵۴۴) کسی که چشم فکرش را بیدار نگهدارد، به کمال مقصودش می رسد؛ من اءسهر عين فكرته بلغ كنه همته . (۵۴۵) کسی که فکر ندارد، بصیرت ندارد؛ لا بصيرة لمن لا فكر له . (۵۴۶) هوای نفس شریک نابینایی است ؛ الهوى شريك العمى . (۵۴۷) هوای نفس بتی پرستیده شده است : الهوى اله معبود . (۵۴۸) پیروی از نفس و خواهش های آن ، اساس هر رنج و ریشه ی هر گمراهی است ؛ ان طاعة النفس و متابعة اءهويتها اءس كل محنة و راءس كل غوابة . (۵۴۹) اگر از هوای نفس پیروی کنی ، تو را ناشنوا و نابینا می سازد و پناهگاهت را ویران ساخته ، نابودت می کند؛ انك ان اءطعت هواك اءصمك و اءعماك و اءفسد منقلبك و اءرداك . (۵۵۰) داروی نفس روزه داری از هوای نفس و پرهیز از لذات دنیا است ؛ دواء النفس الصوم عن الهوى و الحمية عن لذات الدنيا . (۵۵۱) مصلحت نفس در نبرد با هوای نفس است ؛ صلاح النفس مجاهدة الهوى . (۵۵۲) دور کردن نفس از وسوسه های هوای نفس ثمره ی زیرکی و تیزهوشی است ؛ ردع النفس عن تسويل الهوى ثمرة النبل . (۵۵۳) دور کردن نفس از هوای نفس جهاد اکبر است ؛ ردع النفس عن الهوى الجهاد الاءكبر . (۵۵۴) بسیاری از عقل ها، اسیر امارت هوای نفس است ؛ کم من عقل اسير تحت هوى امير . (۵۵۵) آن که از هوای نفس پرهیز کند، چگونه لذت عبادت را می تواند دریابد؛ كيف يجد لذة العبادة من لا يصوم عن الهوى . (۵۵۶) اگر هوای نفس کنار گذاشته شود، انسان غیر مخلص از عمل خویش ننگ خواهد داشت ؛ لو ارتفع الهوى لاءنف غير المخلص من عمله . (۵۵۷) کسی که مغلوب هوای نفس است ، همواره شقاوتمند و تا ابد برده است ؛ مغلوب الهوى دائم الشقاء مؤ بد الرق . (۵۵۸) استواری و نظام دین مخالفت با هوای نفس و دوری گزیدن از دنیا است ؛ نظام الدين مخالفة الهوى و التنزه عن الدنيا . (۵۵۹) هوشیاری و بیداری نور است ؛ اليقظة نور . (۵۶۰) ریاضت سودمند نیست ، مگر در نفس بیدار و هوشیار؛ لاتنجح الرياضة الا فى نفس يقظة . (۵۶۱) یقین نور است ؛ اليقين نور . (۵۶۲) سبب اخلاص یقین است : سبب الاخلاص اليقين . (۵۶۳) یقین را همین بس که عبادت است ؛ كفى باليقين عبادة . (۵۶۴) چقدر سعادت مند است کسی که قلبش را با خنکی یقین همراه سازد؛ ما اءعظم سعادة من بوشر قلبه ببرد اليقين . (۵۶۵) زهد ثمره ی یقین است ؛ اليقين يثمر الزهد . (۵۶۶) اخلاص بالاترین رستگاری است ؛ الاخلاص اءعلى فوز . (۵۶۷) همه ی اعمال چون گرد و غبار است ، مگر عملی که خالصانه باشد؛ العمل كله هباء الا ما اءخلص فيه . (۵۶۸) با پیدایش اخلاص دیدگان دل بینا می شود؛ عند تحقق الاخلاص تستنير البصائر . (۵۶۹) کسی که نیت را خالص گرداند، از پستی ها دور می شود؛ من اءخلص النية تنزه عن الدنية . (۵۷۰) نیت نیکو مایه ی زیبایی باطن است ؛ حسن النية جمال السرائر . (۵۷۱) نیت زشت بیماری پنهان است ؛ سوء النية داء دفين . (۵۷۲) اعتماد به نفس از محکم ترین فرصت های شیطانی است ؛ الثقة بالنفس من اءوثق فرص الشيطان . (۵۷۳) اعتماد به خداوند برترین عمل است ؛ الثقة بالله اءفضل عمل . (۵۷۴) یاد خداوند، نور عقل و حیات جان ها و درخشش سینه هاست ؛ الذكر نور العقل و حياة النفوس و جلاء الصدور . (۵۷۵) بر ذکر خداوند مداومت داشته باشید . زیرا قلب را نورانی می کند و از برترین

عبادت هاست ؛ استدیما الذکر، فانه ینیر القلب و هو افضل العبادۃ . (۵۷۶) یاد خداوند جلای سینه ها و مایه ی آرامش قلب هاست ؛ ذکر الله جلای الصدور و طمأنینۃ القلوب . (۵۷۷) بر تو باد به ذکر خدا . زیرا یاد او قلب را نورانی می کند؛ علیک بذكر الله فانه نور القلب . (۵۷۸) کسی که خدای سبحان را یاد کند، خداوند قلب او را زنده می گرداند که عقل و خردش را نورانی می کند؛ من ذکر الله سبحانه ، اءحیی الله قلبه و نور عقله و لبه . (۵۷۹) هیچ عملی چون تحقیق نیست و اجتهاد بدون تحقیق سودی نمی بخشد؛ لا عمل کالتحقیق ؛ لا ینفع اجتهاد بغير تحقیق . (۵۸۰) هیچ سستی برتر از تحقیق نیست ؛ لا سنۃ افضل من التحقیق . (۵۸۱) دنیا قتلگاه عقل هاست ؛ الدنيا مصرع العقول . (۵۸۲) از دوستی دنیا پرهیز که اصل هر گناه و معدن هر بلایی است ؛ ایاک و حب الدنيا، فانها اصل کل خطیئۃ و معدن کل بلیۃ . (۵۸۳) نفسی که خواهان آرزوهای ناپایدار است ، در طلب آن آرزوها نابود می شود و در دستیابی به آن ها شقی می گردد؛ ان النفس التي تطلب الرغائب الفانیۃ لتهلك فی طلبها و تشقی فی منقلبها . (۵۸۴) از رسوایی دنیا پیش خداوند آن است که تنها جایگاه نافرمانی خداوند است ؛ ان من هوان الدنيا علی الله اءن لا یعصی الا فیها . (۵۸۵) دنیا پایان بینایی نابیناست و بالاتر از آن را نمی بیند؛ ان الدنيا منتهی بصر الاعمی لا یبصر مما ورائها . (۵۸۶) هرگز خداوند سبحان را به عملی زیانبارتر از دوستی دنیا ملاقات نخواهی کرد؛ انک لن تلقی الله سبحانه بعمل اءضر علیک من حب الدنيا . (۵۸۷) آفت نفس شیفته ی دنیا بودن است ؛ آفة النفس الولۃ بالدنيا . (۵۸۸) دوستی دنیا عقل را فاسد و قلب را از شنیدن حکمت ناشنوا می سازد؛ حب الدنيا یفسد العقل و یصم القلب عن سماع الحکمۃ . (۵۸۹) مهریه ی بهشت اطلاق دنیاست ؛ طلاق الدنيا مهر الجنۃ . (۵۹۰) در عجم ! چگونه کسی که نفس خود را می شناسد، به عالم فانی انس گرفته است ؛ عجت لمن عرف نفسه ، کیف یاءنس بدار الفناء . (۵۹۱) همان گونه که خورشید و شب با هم جمع نمی شوند، دوستی خداوند و دنیا یک جا جمع نمی گردند؛ کما اءن الشمس و اللیل لا- یجتمعان ، كذلك حب الله و حب الدنيا لا- یجتمعان . (۵۹۲) دوستی دنیا سبب ناشنوایی گوش ها از شنیدن حکمت و نابینایی قلب ها از نور بصیرت می شود؛ لحب الدنيا صمت الاءسماع عن سماع الحکمۃ و عمیت القلوب عن نور البصیرۃ . (۵۹۳) کسی که دنیا بر او چیره شود، به آنچه پیش رو دارد، نابیناست ؛ من غلبت الدنيا علیه عمی عما بین یدیه . (۵۹۴) کسی که با دنیا انس گیرد و آن را جایگزین دینش سازد، نابود شده است . پس بر هر جا دنیا رو کند، او نیز به همان جا می رود؛ هلک من استنام الی الدنيا و اءمهرها دینه فهو حیثما مالت مال الیها . (۵۹۵) برای کسی که شرافت نفسش را می شناسد، سزاوار است از دنیای پست دوری گزیند؛ ینبغی لمن علم شرف نفسه اءن ینزهها عن دناءۃ الدنيا . (۵۹۶) مؤ من کسی است که قلبش را از پستی ها پاک سازد؛ المؤمن من من طهر قلبه من الدنیۃ . (۵۹۷) شریعت ریاضت نفس است ؛ الشریعۃ ریاضۃ النفس . (۵۹۸) ثمره ی ریاضت ، آموختن حکمت و چیره شدن بر عادت است ؛ لقاح الریاضۃ دراسۃ الحکمۃ و غلبۃ العادۃ . (۵۹۹) کسی که بر ریاضت نفسش دوام ورزد، سود می برد؛ من استدام ریاضۃ نفسه انتفع . (۶۰۰) هنگامی که خداوند بنده ای را دوست داشته باشد، عبادت نیکو را در دل او می افکند؛ اذا اءحب الله عبدا اءلهمه حسن العبادۃ . (۶۰۱) دوام عبادت نشانه ی پیروزی و سعادت است ؛ دوام العبادۃ برهان الظفر بالسعادۃ . (۶۰۲) کسی که شرایط عبودیت را به جا آورد، از آزاد شدگان آتش است ؛ من قام بشرائط العبودیۃ اءهل للعتق . (۶۰۳) علم انسان را به عمل فرا می خواند و اگر پاسخ داده نشود، کوچ می کند؛ العلم یهتف بالعمل فان اءجابہ و الا ارتحل . (۶۰۴) زینت دانشمند به کار بستن دانش خویش است ؛ جمال العالم عمله بعلمه . (۶۰۵) سکوت ، بوستان تفکر است ؛ الصمت روضۃ الفکر . (۶۰۶) خوشا به حال کسی که ساکت است ، مگر در مورد ذکر خداوند؛ طوبی لمن صمت الا من ذکر الله . (۶۰۷) فرد با تقوای خاموش ، رستگار است ؛ قد اءفلح التقی الصموت . (۶۰۸) خاموش باش بدون هیچ خستگی . چون سکوت ، زینت عالم و پرده پوش جاهل است ؛ کن صموتا من غیر عی فان الصمت زینۃ العالم و ستر الجاهل . (۶۰۹) سکوت بدون تفکر بی زبانی است ؛ الصمت بغير تفکر خرس . (۶۱۰) بهترین جهادها مجاهدت با خواهش ها و باز داشتن آن از لذات دنیاست ؛ افضل الجهاد جهاد النفس عن الهوی و فطامها عن لذات الدنيا . (۶۱۱) جهاد با نفس مهریه ی بهشت است ؛ جهاد النفس مهر الجنۃ . (۶۱۲) با این قلب

ها بجنگید . چون به سرعت می لغزند؛ حاربوا هذه القلوب ، فانها سريعة العثار . (۶۱۳) تنها کسی به قله ی اهداف می رسد که اهل تهذیب و مجاهدت باشد؛ ذروة الغايات لا ينالها الا ذوو التهذيب و المجاهدات . (۶۱۴) کسی که نفس خود را بشناسد، با آن می ستیزد؛ من عرف نفسه جاهدها . (۶۱۵) پر خوری مانع زیرکی است ؛ البطنة تحجب الفطنة . (۶۱۶) هنگامی که شکم از مباح پر شود، قلب از صلاح و درستی نابینا می گردد؛ اذا ملئ البطن من المباح عمى القلب عن الصلاح . (۶۱۷) کسی که همواره سیر است ، چگونه فکرش صفا می یابد؛ كيف تصفو فكرة من يستديم الشبع . (۶۱۸) دانایی با شکم پرستی جمع نمی شود؛ لا فطنة مع بطنة . (۶۱۹) سیری و بر پا داشتن و انجام دادن واجبات با هم جمع نمی شوند؛ لا يجتمع الشبع و القيام بالمفترض . (۶۲۰) سودمندترین دارو گرسنگی است ؛ التجوع اذفع الدواء . (۶۲۱) بر گرسنگی مداومت ورز و به وسیله ی خضوع مؤ دب شو؛ تاءدم بالجوع و تاءدب بالقنوع . (۶۲۲) گرسنگی بهترین کمک برای اسیر کردن نفس و شکستن عادت های آن است ؛ نعم العون على اءسر النفس و كسر عاداتها التجوع . (۶۲۳) بهترین یاور ورع ، گرسنگی است ؛ نعم عون الورع التجوع . (۶۲۴) چشم عاشق از دیدن معایب محبوب نابینا و گوش او ناشنواست ؛ عين المحب عميه عن المعاييب المحبوب و اءذنه صماء . (۶۲۵) کسی که خدا را فراموش کند، خداوند او را به فراموشی نفس دچار می کند و قلبش را نابینا می سازد؛ من نسى الله اءنساه الله نفسه و اءعمى قلبه . (۶۲۶) بهترین ذکر، قرآن است که سینه را می گشاید و باطن را نورانی می سازد؛ اءفضل الذكر القرآن ، به تشرح الصدور و تستنير السرائر . (۶۲۷) باید هم صحبت تو قرآن باشد؛ لیکن سمیرک القرآن . (۶۲۸) آرزو وسیله ی تسلط شیاطین بر قلب های غافلان است ؛ الاءمل سلطان الشياطين على قلوب الغافلين . (۶۲۹) مؤ من نفسش از سنگ محکم تر و در عین حال نرم تر و خاشع تر از عبد است ؛ المؤ من نفسه اءصلب من الصلد و هو اءذل من العبد . (۶۳۰) گریه ای که از ترس خدا و به سبب دوری از خداوند باشد، عبادت عارفان است ؛ البكاء من خفية الله للعبد عن الله عبادة العارفين . (۶۳۱) گریه از خشیت خداوند قلب را نورانی می کند و از بازگشت به گناه باز می دارد؛ البكاء من خشية الله ينير القلب و يعصم من معاودة الذنب . (۶۳۲) دوراندیش بیدار است ؛ الحازم يقظان . (۶۳۳) غافل خواب آلود است ؛ الغافل و سنان . (۶۳۴) دور اندیشی و احتیاط همان اطاعت خداوند و نافرمانی کردن از نفس است ؛ انما الحزم طاعة الله و معصية النفس . (۶۳۵) کسی که در دنیا برای تربیت نفس خود بسیار اندوهگین شود، خداوند در روز قیامت چشمش را روشن می سازد؛ من طال حزنه على نفسه فى الدنيا اءقر الله عينه يوم القيامة . (۶۳۶) ثمره ی حساب رسی شایستگی نفس است ؛ ثمرة المحاسبة صلاح النفس . (۶۳۷) قلب کتاب اندیشه است ؛ القلب مصحف الفكر . (۶۳۸) بیداری دیدگان با وجود خواب و غفلت قلب سودی نمی بخشد؛ انتباه العيون لا ينفع مع غفلة القلوب . (۶۳۹) اساس صلاح و درستی قلب ، پرداختن به ذکر خداست ؛ اءصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله . (۶۴۰) ضمیر دل ها بر باطن غیب آگاهی یابد؛ تكاد ضمائر القلوب تطلع على سرائر الغيوب . (۶۴۱) روزه ی قلب از روزه ی زبان و روزه ی زبان از روزه ی شکم بهتر است ؛ صوم القلب خير من صيام اللسان ، و صيام اللسان خير من صيام البطن ؛ چهره چهره ی انسان است ؛ لیکن قلب قلب حیوان ؛ فالصورة صورة انسان ، و القلب قلب حيوان . (۶۴۲) قلب های پاک بندگان جایگاه شهود خداوند سبحان است . پس آن که قلبش پاک باشد، خداوند بر آن نظر می کند؛ قلوب العباد الطاهرة مواضع نظر الله سبحانه ، فمن طهر قلبه نظر اليه . (۶۴۳) از قلب سالم جز معنای درست برون نمی آید؛ لا يصدر عن القلب السليم الا المعنى المستقيم . (۶۴۴) خودپسندی نشانه سبک عقلی است ؛ رضا المرء عن نفسه برهان سخافة عقله (۶۴۵) خشنودی بنده از خویشتن خشم پروردگارش را همراه دارد؛ رضا العبد عن نفسه مقرون بسخط ربه . (۶۴۶) در دنیا زهد پیشه کن خداوند تو را بر عیب هایت بینا می سازد و غافل مباش که تو مورد غفلت نیستی ؛ ازهد فى الدنيا بیصرک الله عيوبها و با تغفل ، فلست بمغفول عنك . (۶۴۷) اگر در امور تعقل می کنی یا نفست را می شناسی ، از دنیا روی گردان و نسبت به آن بی رغبت باش ؛ ان عقلت اءمرک اءو اءصبت معرفة نفسك ، فاءعرض عن الدنيا و اءزهد فيها . (۶۴۸) به سبب زهد حکمت میوه می دهد؛ الزهد ثمر الحكمة . (۶۴۹) سبب اصلاح نفس روی بر تافتن از دنیا است ؛ سبب اصلاح النفس العزوف عن الدنيا . (۶۵۰) کسی که نسبت به دنیا بی رغبت باشد،

نفسش را آزاد، پروردگارش را راضی ساخته است؛ من زهد فی الدنيا اعنق نفسه و ارضی ربه . (۶۵۱) بدترین فقر نیازمندی نفس است؛ شر الفقر فقر النفس . (۶۵۲) خودپسندی حماقت است؛ اعجاب المرء بنفسه حمق . (۶۵۳) از خود راضی بودن نشان نقص و نمودار ضعف عقل است؛ اعجاب المرء بنفسه برهان نقصه و عنوان ضعف عقله . (۶۵۴) عقل نردبان ترقی به سوی علین است؛ العقل رقی الی علین . (۶۵۵) نفس به وسیله ی عقل به کمال می رسد؛ بالعقل کمال النفس . (۶۵۶) به وسیله ی عقل نهایت حکمت استخراج می شود؛ بالعقل يستخرج غور الحکمة . (۶۵۷) مردم به وسیله ی عقل هایشان به قله ی علوم می رسند؛ بالعقول تنال ذروة العلوم . (۶۵۸) حد و مرز عقل گسستن از نیست شوندگان و پیوستن به ماندگاران است؛ حد العقل الانفصال عن الفانی و الاتصال بالباقی . (۶۵۹) بهترین نعمت ها عقل است؛ خیر المواهب العقل . (۶۶۰) تنها عقل عارف و نفس زاهد در پیشگاه خداوند می بالد؛ لا یزکو عند الله سبحانه الا عقل عارف و نفس عزوف . (۶۶۱) کسی که بیندیشد، از خواب غفلت بیدار می شود و برای سفر آماده می گردد و خانه ی همیشگی اش را آباد می سازد؛ من عقل تیقظ من غفلته و تاهب لرحلته و عمر دار اقامته . (۶۶۲) خوف روپوش و همراه عارفان است؛ الخوف جلباب العارفين . (۶۶۳) ترس از خدا، نفس را نسبت به گناهان دربند کرده ، آن را از معاصی باز می دارد؛ الخوف سجن النفس عن الذنوب و رادعها عن المعاصی . (۶۶۴) سجود نفسانی و آرامش درونی همان خالی بودن قلب از نیست شدنی ها است؛ السجود النفسانی فراغ القلب من الفانیات . (۶۶۵) شایستگی باطن ها نشانه ی صحت بصیرت هاست؛ صلاح السرائر برهان صحة البصائر . (۶۶۶) رنج ها و مصیبت ها در نفس بزرگوار اثر نمی کند؛ النفس الکریمه لا تؤثر فیها النکبات . (۶۶۷) کسی که کرامت نفس دارد، دنیا در دیدگانش کوچک است؛ من کرمت نفسه صغرت الدنيا فی عینه . (۶۶۸) نفس خود را از پلیدی لذات و پیامدهای شهوات پاک گردانید؛ نزهوا انفسکم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات . (۶۶۹) طمع ورزی به لذات دنیوی ، انسان را گمراه و نابود می کند؛ ولوع النفس باللذات یغوی و یردی . (۶۷۰) انسان حيله گر شیطانی است در صورت انسان؛ المکور شیطان فی صورة انسان . (۶۷۱) اداره ی نفس بهترین سیاست ها و برتری در علم شریف ترین ریاست هاست؛ سياسة النفس افضل سياسة ، و رئاسة العلم اعشرف رئاسة . (۶۷۲) روزه ی نفس نگهداری حواس پنجگانه از تمام گناهان است؛ صوم النفس امساك الحواس الخمس عن سائر المآثم . (۶۷۳) هر اندازه علم انسان بیش تر شود، توجهش به نفسش افزون تر می شود و در تربیت و شایستگی آن کوشا تر می گردد؛ كلما ازداد علم الرجل ، زادت عنايته بنفسه و بذل فی ریاضتها و صلاحها جهده . (۶۷۴) بر روی زمین ، کسی گرمی تر از انسان فرمانبردار او امر الاهی نیست؛ لیس علی وجه الارض اكرم علی الله سبحانه من النفس المطیعة لاءمره . (۶۷۵) نفس گوهری ارزشمند است؛ هر که آن را حفظ کند، بلند مرتبه اش کرده است و هر که آن را خوار می شمارد، پست و ضعیفش کرده است؛ ان النفس لجوهرة ثمينة ، من صانها رفعها و من ابتذلها وضعها . (۶۷۶) دوراندیش کسی است که نفس خود را در بند حساب کشد و با خشم بر آن مالکش شود و در صحنه ی جهاد، آن را بکشد؛ ان الحازم من قید نفسه بالمحاسبة و ملکها بالمغاضبة و قتلها بالمجاهدة . (۶۷۷) بهترین امیران کسانی هستند که بر نفس خویش امارت کنند؛ خیر الاءراء من کان علی نفسه امیرا . (۶۷۸) شایسته است که انسان بر نفس خود چیره گردد و از قلب خویش مراقبت و زبانش را حفظ کند؛ ینبغی ان یكون الرجل مهیما علی نفسه ، مراقبا قلبه ، حافظا لسانه . (۶۷۹) توحید زندگی نفس است؛ التوحید حیاة النفس . (۶۸۰) نفس هایتان را با ورع اداره کنید؛ سوسوا انفسکم بالورع . (۶۸۱) موعظه ها زنگار نفس ها را بر طرف و قلب ها را روشنی می بخشند؛ المواعظ صقال النفوس و جلاء القلوب . (۶۸۲) بهترین وقت ها و بخش های عمرت را برای خود و خداوند سبحان قرار ده؛ اجعل لنفسک فیما بینک و بین الله سبحانه افضل المواقیت و الاءقسام . (۶۸۳) بر هر قلبی که شیفته ی دنیا است ، سکونت و جا گرفتن تقوا در آن حرام است؛ حرام علی کل قلب متوله بالدنيا ان یسکنه التقوی . (۶۸۴) قلبی که از تقوا تهی باشد، فتنه های دنیا آن را پر می کند؛ خلو القلب من التقوی یملاء فتن الدنيا . (۶۸۵) ملائک تقوا ترک دنیا است؛ ملائک التقوی رفض الدنيا . (۶۸۶) توکلی جز بر خداوند، برای نفست قرار مده و امیدی جز خداوند برای تو وجود نداشته باشد؛ لا تجعل لنفسک توکلا الا علی الله و

لا یکن لک رجاء الا الله . (۶۸۷)

تجرد ذاتی نفس انسان

بر پایه ی این روایات نورانی نفس انسانی ذاتا جوهری مجرد از ماده است و توان بالا رفتن تا قله ی ملکوت و شهود غیب را دارد و درخشش نفس به یکی از شئون قوه ی نظری آن یعنی فکر صاف و خالص است ؛ چنان که اخلاص و تقوا و زهد و دیگر ملکات فاضله که از شئون قوه ی عملی نفس است ، مایه ی صفای نفس است ، و نیز توحید خداوند از حیث ذات و صفت و فعل ، مایه ی زندگی نفس است و همچنین ذکر خداوند در لحظات شب و اوقات روز و نیز هنگام آمدن شب و پشت کردن روز و وقت طلوع ستارگان و هنگام غروبشان ، نور نفس و سبب آرامش آن است . همچنین تحقیق در معارف و اصول و دوری گزیدن از تقلید و جمود، شیوه ی نیکویی است که نیکوتر از آن نیست و بدون این روش ، هیچ اجتهاد و زحمت کشیدنی سودی نمی دهد، و شناخت نفس سودمندترین معارف و شرط شناخت امور دیگر است و شریعت نرم و روان آسمانی با همه ی اوامر و نواهی و عزائم و مباحات و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و آداب و سنن و حدود و مرزها و عبادات و معاملات و احکام و سیاسات و اصول و فروعش ، به سان تمرینی برای نفس است ، به گونه ای که نیازی به بدعت و نوآوری و تشریع دیگر ندارد . زیرا خداوندی که شریعت خود را ریاضتی برای نفس قرار داده است ، کمال و تمام آن را آشکارا بیان کرده است ؛ الیوم اءکملت لکم دینکم و اءتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا . (۶۸۸) شناخت نفس ، نزدیک ترین راه ها به سوی خدا استاد علامه ی طباطبائی قدس سره می فرماید : شنیدم از بعضی اساتیدم که درباره ی طریق شناخت نفس از آن ها سؤال شده بود، این گونه فرمود : چرا شرع را بیان نمی کنید، در حالی که نزدیک ترین راه به سوی خداوند سبحان شریعت است . سپس می فرماید : کدام بیان در شرع است که انسان را به هدف شناخت نفس نمی رساند و این راه را برای او نمی گشاید ؟ (۶۸۹) همچنین علامه طباطبائی قدس سره می فرماید : بعضی از اهل کمال چه نیکو گفته اند : آنان که از پیروی شریعت به سمت ریاضت های دشوار کشیده می شوند، در حقیقت از کار سخت تر به کار آسان تر فرار می کنند . زیرا پیروی از شریعت کشتن دائمی نفس است تا زمانی که وجود دارد، اما ریاضت دشوار، کشتن دفعی و آنی نفس است و برای گزینش آسان تر است . (۶۹۰)

طلاق دنیا مهریه ی بهشت

طلاق دنیا - دنیایی که نفس را از دیدار خداوند باز می دارد - مهریه ی بهشت و بهای دیدار خدای متعالی است ، و سکوت و گرسنگی و شب زنده داری و ذکر و خلوت کردن که در شرع از امور مستحبی خوانده شده ، برای نفس زمینه سازی می کنند تا بدین وسیله آلودگی ها دفع یا رفع شود و نفس چون آینه ی شفاف شود که غیب در آن تجلی کند . همچنین مبارزه با نفس و چیره شدن بر آن و اختیاردار آن شدن و بر آن سروری کردن و آن را در سلطه ی عقل - عقلی که با آن خداوند رحمان عبادت می شود و بهشت کسب می شود - در آوردن ، رستگاری بزرگ است ، چنان که غفلت از خداوند و روی گرداندن از ذکر خداوند سبحان ، حجابی است از مشاهده ی حق و اسمای حسنا ی او . قلب انسان متذکر، چشم و گوش و ذائقه ای دارد که با آن هر چیز پوشیده از حس را می بیند و می شنود و می چشد و بر عکس ، قلب انسان فراموشکار نیز حواس خیالی دارد که شیطان آن ها را به استخدام خود در می آورد و در آن ها تصرف می کند و او به وسیله ی آن ها می فهمد و حرکت می کند . امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید : شیطان را ملاک کار خویش قرار دادند و شیطان نیز آن ها را شریکان خود قرار می دهد و در سینه های آنان تخم گذاشته ، جوجه درست می کند . بر دامان آن ها راه یافته ، در آن وارد می شود، با چشم های آنان نگاه می کند و با زبان هایشان سخن می گوید؛ اتخذوا الشیطان لاءمرهم ملاکا و اتخذهم له اءشراکا فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی

حجورهم فظنر بآءعینهم و نطق بآءلستهم . (۶۹۱)

عبادت وسیله ی دستیابی به آزادی

به بعضی از مطالب پیش گفته در سخنان مولایمان حضرت رضا علیه السلام اشاره شده است . قلب ها اقبال و ادبار و نشاط و سستی دارند، هنگامی که نشاط و علاقه دارد، بینا و فهیم است و هنگامی که بی علاقه و بی نشاط است ، خسته و کسل است . پس هنگام نشاط و علاقه آن را دریابید و در زمان بی نشاطی و سستی آن را رها کنید؛ ان للقلوب اقبالا و ادبارا و نشاطا و فتورا، فاذا اقبلت بصرت و فهمت و اذا ادبرت کلت و ملت ، فخذوها عند اقبالها و نشاطها و اترکوا عند ادبارها و فتورها . (۶۹۲) افزون بر این ، قلب از غیب و آنچه در باطن انسان ها پنهان است ، آگاه می شود؛ چنان که حضرت رضا علیه السلام در پاسخ در خواست حسن بن جهم که گفت : مرا از دعا فراموش نکنید؛ چنین فرمودند : آیا تو می دانی که تو را فراموش می کنم ؟ آءو تعلم آءنی آءنساک ؟ حسن بن جهم گفت : پیش خود فکر کردم و گفتم حضرت به شیعیان دعا می کند و من از شیعیان ایشانم و پاسخ دادم که نه ، شما مرا فراموش نمی کنید . حضرت فرمودند : از کجا می دانی ؟ و کیف علمت ذلک ؟ گفتم : من از شیعیان شما هستم و شما به شیعیاتان دعا می کنید . حضرت فرمودند : آیا غیر از این چیزی می دانی ؟ هل علمت بشیء غیر هذا ؟ گفتم : نه . حضرت فرمودند : اگر می خواهی جایگاه خود را در پیشگاه ما بدانی ، به منزلت ما در نزد خود بنگر؛ ارا آءردت آءن تعلم ما لک عندی ، فانظر الی مالی عندک . (۶۹۳) رها شدن از بندگی دنیا و آزادی از دنیا پرستی ، از طریق عبادت خداوند پدید می آید و بهترین شیوه ی عبادت آن است که از روی محبت به خدا باشد، نه به جهت ترس از آتش یا طمع بهشت . دوستی خداوند چون خورشید نور افشان است و محبت دنیا مانند شب تاریک است که هرگز این دو با یکدیگر جمع نمی شود و هوای نفس نیز مانع لذت بردن از عبادت شده ، چون پرده ای از تاثیر موعظه ی نیکو باز می دارد .

تنها معیار سنجش صحیح

کسی که منطقتش این است : خداوند پروردگار من است و پس از آن بر توحید ربوبی استقامت ورزید، ملائکه بر او فرود می آیند و او را بشارت می دهند؛ این نزول از طریق تمثیل فرشته است یا از راه القای فکر در جان و اندیشه او . همچنین شیاطین بر هر دروغگوی گناهکاری نازل می شوند، با تمثیل شیطانی یا با القای فکر حصولی در ذهن و اندیشه ی او؛ ... و ان الشیاطین لیوحن الی آءولیائهم لیجادلوکم (۶۹۴) تنها ترازوی عادلانه برای جدا سازی شهود قلبی صحیح و تمثیل شیطانی باطل ، قرآن علمی و قرآن عینی است ؛ یعنی دو چیز گرانبهائی که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند و هر جا حق دور می زند، هر دو بر مدار آن دور می زنند، بلکه حق آن چیزی است که این دو به بطلان آن حکم کنند . راه وصول قلب به حق و مسیر نزول حق بر قلب همان عبادت و استغفار است . چنان که از این فرمایش حضرت رضا علیه السلام به این اءسباط چنین بر می آید : در غیر وقت نماز واجب به مسجد بیا و دو رکعت نماز گذار و صد مرتبه از خداوند طلب خیر کن . پس از آن بنگر چه چیزی در قلب تو پدید می آید، به همان عمل کن ؛ ائت المسجد فی غیر وقت صلاة فریضه ، فصل رکعتین و استخر الله مائه مره ثم انظر آءی شیء یقع فی قلبک فاعمل به . (۶۹۵) ظاهر روایت آن است که قلب پاک از غیب اطلاع دارد و آن همان چیزی است که بعد از نماز در قلب انسان پدید می آید و راه آگاهی یافتن از آن ، نماز و طلب خیر از خداوند متعالی است . زیرا خیر جز نزد خداوند، یافت نمی شود؛ چنان که از حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی نقل شده است . آگاهی از غیب گاهی از طریق خواب است و گاهی در بیداری ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که شب را صبح می کردند، به اصحاب خود می فرمودند : آیا کسی بشارتی دارد و قصد ایشان از بشارت خواب های نیکو بود؛ هل من مبشرات ، یعنی بها الرؤیا . (۶۹۶)

مقایسه رؤیای معصوم و افراد غیر معصوم

رؤیای غیر معصوم همچون بیداری اش به میزان نیاز است. زیرا در هر دو احتمال خطا هست؛ ولی رؤیای معصوم علیه السلام مانند بیداری اش حق و عدل، و از راهیابی خطا و تصورات شیطانی در امان است. حضرت رضا علیه السلام به وشاء می فرمایند: پدرم علیه السلام را در خواب دیدم که فرمود: پسرم هنگامی که در سختی بودی، این ذکر را بیش تر بگو: یا رؤوف یا رحیم، و آن چیزی که ما در خواب می بینیم، مانند آن است که در بیداری دیده باشیم؛ رایت اءبی علیه السلام فی المنام، قال: یا بنی اذا كنت فی شدۀ فاءكثر اءن تقول: یا رؤوف یا رحیم، و الذی نراه فی المنام كما نراه فی اليقظة. (۶۹۷) همچنین حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: شب گذشته پدرم نزد من بود؛ ان اءبی كان عندی البارحة. حسن بن علی می گوید: به ایشان عرض کردم: پدرتان؟ حضرت فرمودند: پدرم؛ اءبی. گفتم: پدرتان؟ حضرت فرمودند: پدرم؛ اءبی. گفتم: پدرتان؟ حضرت فرمودند: در خواب دیدم؛ حضرت جعفر علیه السلام نزد پدرم می آمد و می گفت: ای پسرم چنین کن، ای پسرم چنان کن؛ فی المنام؛ ان جعفرا كان یجیء الی اءبی، فیقول یا بنی افعل كذا. حسن بن علی می گوید: پس از مدتی نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم ایشان فرمودند: ای حسن، بی تردید خواب و بیداری ما یکسان است؛ یا حسن! ان منامنا و یقظتنا واحدۀ. (۶۹۸)

یقین و تقوا، توشه معاد

آخرت از دسترس حس و طبیعت پنهان است و تنها کسی آن را می بیند که از دنیا پیراسته بوده، دوستی آن را از قلب خود بیرون کند و از آلاهیـه ها و پیرایه های آن پاک شود؛ چنان که تنها کسی به بهشت می رسد که در زمین اراده ی برتری جویی و فساد نداشته باشد و اگر کسی بخواهد میان دنیا و آخرت را جمع کند، دچار نیرنگ نفس شده است. مشاهده ی آخرت فقط برای کسی شدنی است که با تحصیل یقین، زاد و توشه ای از علم فراهم آورد و با تحصیل تقوا توشه ای عملی فراهم کند. چون یقین و تقوا توشه های معادند، چنان که دشمنی با بندگان بدترین توشه ی آخرت است. از این رو امیر المؤمنین علیه السلام چنین ندا سر می دهند: آیا کسی هست که پیش از آن زمان کوچ فرا رسد، توشه برگردد؟ اءلا متروذ لآخرته قبل اءزوف رحلته. (۶۹۹) به نزدیکی قیامت و تنگی وقت اشاره می فرمایند که از آن به ازقه یاد می شود، چنان که در این آیه آمده است: اءزفت الازفة. (۷۰۰) چنان که از قیامت به ساعت نیز یاد می شود. زیرا اگر مسافر - مسافری که مدتی در میان راه استراحت می کند - نزدیکی زمان سفر و تنگی وقت را در نظر داشته باشد، با جدیت تمام خود را آماده می کند. شاید از این جهت باشد که خداوند سبحان می فرماید: اءتی اءمر الله. (۷۰۱) در این آیه به سبب نزدیکی به قیامت و تنگی وقت آن، با لفظ ماضی یاد شده است، چنان که راغب در مفردات خود چنین می گوید. (۷۰۲)

عدم اختصاص مشاهده ی معارف الاهی به پیامبران

مشاهده ی معارف الاهی جز در مواردی که مربوط به تشریع است، ویژه ی پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم نیست. زیرا هر که به وحی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و به آن عمل کند و تقوا پیشه سازد و خود را برای خدا خالص گرداند، برای او حقایق به اندازه ی ایمان و شرح صدرش آشکار می شود؛ مانند حارثه بن مالک که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: حارث بنده ای است که خداوند قلبش را نورانی ساخته است؛ عبد نور الله قلبه. (۷۰۳) اگر انسان با مرگ طبیعی از دنیا برود، حقایق متعددی برایش تجلی می کند، همچنین اگر با مرگ ارادی از دنیا برود و یاد دنیا را در قلبش بمیراند و عقل خود را زنده گرداند و با موعظه، نفس را بمیراند و قلب را زنده سازد و با زهد پیشگی خواهش های پست کننده و نفس وسوسه گرش را

بمیراند و پیش از آن که مرگ او فرا رسد، ندای آن را به گوش قلبش برساند و در برابر مرگ چون کسی باشد که به مقصد نزدیک و به آن وارد شده است و جست و جو گری که مطلوب خود را یافته است و نفسش را با یاد مرگ رام سازد، خداوند سبحان نیز برای چنین کسی فرقانی قرار می دهد تا با آن، میان حق و باطل، بهشت و جهنم، دوست و دشمن را جدا سازد؛ به گونه ای که تصویر آن برایش کاملاً روشن می شود و بیان، توان شرح آن را ندارد؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد عطا می کند.

توحد سخن و تعدد فهم ها

چنین عبد صالحی که در روش خود به عترت طاهره علیهم السلام اقتدا کرده است، شایستگی آن را می یابد که مصداق دوستان صالح ایشان باشد؛ چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: اگر تقسیم بهشت و جهنم بر اساس محبت و بغض او علی علیه السلام باشد، پس او قسیم قسمت کننده بهشت و جهنم است؛ فقسمة الجنة و النار اذا كانت علی حبه و بغضه، فهو قسیم الجنة و النار. مأمون گفت: ای ابا الحسن، خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد، شهادت می دهم که تو وارث علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی. اباصلت هروی می گوید: چون حضرت رضا علیه السلام به منزل باز گشتند، نزد ایشان رفتم و گفتم: ای پسر رسول خدا! چه نیکو به مأمون پاسخ دادید. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: ای اباصلت، من در خور فهم مأمون پاسخ دادم و از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی علیه السلام نقل می کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی، تو در روز قیامت قسمت کننده بهشت هستی، به آتش می گویی: این برای من و این برای تو؛ یا اباصلت انما کلمته من حیث هو و لقد سمعت اءبی یحدث عن آبائه عن علی علیه السلام انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا علی، اءنت قسیم الجنة یوم القيامة، تقول للنار: هذا لی و هذا لک. (۷۰۴) ظهور کلام حضرت رضا علیه السلام در آن است که کلام یکی است یعنی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام که تو قسمت کننده ی بهشت و جهنم هستی، برای هر کسی به حسب استعدادش بیان می شود. پس کلام واحد است، ولی فهم های افراد متفاوت است.

تفاوت حقایق انسان ها

مردم گنجینه هایی مانند معدن های طلا و نقره هستند. پس هر که به زمین دنیا میل کند و در پی هوای نفس خود باشد، از رسیدن به مطلوب درمانده است، و هر کس درون را از دنیا تهی سازد و از آن دوری گزیند و به سمت خانه ی جاویدان آخرت باز گردد و پیش از رسیدن زمان مرگ، خود را برای آن آماده سازد و آن را با دیده ی یقین بنگرد، در این صورت مرگ را نزدیک می بیند. زیرا با دیده ی آرزو به آن نگاه نمی کند تا آن را دور بداند. پس او ملکوت را می نگرد و فرشته ای را که بر او فرود می آید، حتماً می بیند، فرشته ای که او را استوار ساخته، کمکش می کند و به امنیت نسبت به ترس بشارت می دهد و دلش آنچه را که دیده است، دروغ نمی پندارد و دیدگانش به انحراف نمی گراید و سرکشی نمی کند و همه ی این امور بای او آسان است. از آنجا که خداوند سبحان ایمان آورندگان را بالا می برد و بر درجات مؤمنان عالم می افزاید، پس برای هر کسی شدنی نیست مشاهدات مظهر رفیع را ببیند، چنان که برای هیچ کس دیدن مشاهدات وحیانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدنی نیست. هر که قلب خود را از آلودگی های رذایل پاک گرداند، همان گونه که امیر المؤمنین علیه السلام به این امر سفارش می فرمایند: قلب هایتان را از حسد پاک گردانید. زیرا حسد سبب دلتنگی و افسردگی و بیماری است؛ طهروا قلوبکم من الحسد فانه مکمد مضنی. (۷۰۵) همچنین فرمود: قلب هایتان را از کینه پاک کنید. زیرا کینه بیماری است؛ طهروا قلوبکم من الحقد فانه داء. (۷۰۶) آری هر که قلب را از آلودگی خالی ساخته، به فضایل بیاراید، او غیب را می بیند و با شهودی مصون از خطا آن را نظاره گر است، به

گونه ای که از هر خدعه ای پیراسته است و هر که این حد نصاب را به چنگ نیاورد، شهودش همراه با تصورات نفسانی بوده، رؤیاتی آمیخته با تصورات شیطانی خواهد داشت.

اولویت ثقلین در وفا کردن به وعده هایشان

قرآن و عترت جدا کننده ی حق و باطل اند؛ یعنی همان دو موجود مبارکی که خاطرات نفسانی و وسوسه های شیطانی به گرد آن ها نمی چرخد. زیرا آسمان آن دو از نگهبانان نیرومند و شهاب های نورانی پر شده است. از این رو هر شیطانی که بخواهد آزادانه بشنود یا دزدکی گوش دهد، با شهابی مراقب برخورد خواهد کرد. پس هر شهودی که به موازات ثقلین نباشد، در آن دست برده شده است و هر شهودی که با آن ها مطابقت نداشته باشد، ساختگی است، و از ساحت ثقلین دور است شهودی را که محصول تقواست، صحیح نشمارند و مکاشفه ای را که فرآورده ی هدایت است، قبول نکنند، و نیز الهامی را که ثمره ی جهاد شایسته در راه خداوند است، صواب ندانند. زیرا ثقلین همان دو چیزی هستند که سالکان را به شهود و سایرین را به مکاشفه و مجاهدان را به الهام وعده داده اند و این ثقلین در وفا کردن به وعده هایشان اولی، و به عملی بشارت هایشان سزاوارتر، و به تصدیق خبرهایشان شایسته ترند.

معنای دیدن خداوند از دیدگان روایات

شیخ المشایخ امامیه محمد بن علی بن بابویه قمی قدس سره در کتاب ارزشمند خود که در زمینه ی توحید و رد تشبیه و جبر نگاشته است، در باب روایات مربوط به رؤیت به مسائلی چون معنای رؤیت و این که اهل بیت علیهم السلام مانند قرآن حاوی اسراری هستند که از حد فهم متوسط مردم است و نیز جهاد نفس بهترین کمک برای کشف این اسرار است و طلاق دنیا مهریه ی شهود آن هاست، اشاره کرده است. ایشان می فرماید: احادیثی که درباره ی این معنا روایت شده است و مشایخ ما رضی الله عنهم در تصنیفات خود آن ها استخراج کرده اند، از نظر من صحیح است؛ ولی من از ترس آن که کسانی که معانیش را نمی فهمند، آن ها را بخوانند و دروغ پندارند و نادانسته به خداوند بزرگ کفر ورزند، در این باب به ذکر آن ها نپرداختم. اخباری را که احمد بن محمد بن عیسی در کتاب النوادر و نیز محمد بن احمد بن یحیی در کتاب الجامع در معنای رؤیت آورده است، همگی صحیح است و کسی جز مکذبان حق یا جاهلان نسبت به حق، آن ها را رد نمی کند و الفاظ این اخبار الفاظ قرآن است، و هر یک از آن ها معنایی دارد که تشبیه و تعطیل را رد کرده، تنها توحید را ثابت می کند؛ این در حالی است که ائمه علیهم السلام به ما امر کرده اند که با مردم جز در عقل هایشان سخن نگوئیم. معنای رؤیت که در این اخبار آمده، همان علم است. زیرا دنیا کانون تردیدها و شک ها و تصورات است، اما روز قیامت آیات خداوندی و چگونگی ثواب و عقاب برای بندگان کشف می شود که شک ها را برطرف می سازد و انسان به حقیقت قدرت خداوند بزرگ آگاه می گردد. مؤیدش این آیه است: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَافٍ بَصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيد. (۷۰۷) پس معنای این حدیث که انسان می بیند، یعنی به علم یقینی دست پیدا می کند؛ مانند این آیات: اَلَمْ تَرَ رَبَّكَ كَيْفَ مَدَ الظِّلَّ... (۷۰۸) و اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي حَاجَّ اِبْرَاهِيمَ فِى رُبِّهِ... (۷۰۹) و اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ اِذْ لَوْفُ حَذِرَ الْمَوْتِ... (۷۱۰) و اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ (۷۱۱) و نظایر این موارد در دیدن قلب که از نوع دیدن با چشم نیست. اما معنای فرموده ی خدای بزرگ فلما تجلی ربه للجبل... (۷۱۲) این است که وقتی خدا به نشانه ای از نشانه های آخرت ظهور کرد، به گونه ای که کوه ها را سراب کرده، آن ها را چون بیابان، هموار می سازد، آن کوه در قضیه ی حضرت موسی علیه السلام ویران و با خاک یکسان شد. زیرا توان تحمل آن آیه را نداشت. بعضی نیز گفته اند: نور عرش برای کوه ظاهر گردید. (۷۱۳) از بیان علی بن بابویه قمی قدس سره چنین به دست می آید: رؤیت در این روایات معتبر

دیدن با چشم حسی مادی نیست. زیرا مورد مشاهده از ماده و لوازم آن پیراسته است؛ چنان که مراد از رؤیت، علم حصولی ذهنی آمیخته است و از پس پرده‌ی مفهوم و حجاب ابرگونه‌ی معنای ذهنی پدید می‌آید. پس مراد از رؤیت همان مشاهده‌ی قلبی است که از هر حجاب و شک و منزه، و از هر گونه بدگمانی نیز در امان و از هر خطوری پاک است. آنگاه ابن بابویه رحمه الله می‌گوید: اگر می‌خواستیم اخباری را که در زمینه‌ی معنای رؤیت روایت شده، ذکر کرده، آن‌ها را شرح دهیم و صحت آن‌ها را ثابت کنیم، کتاب طولانی می‌شد؛ اما کسی که از سوی خداوند والا توفیق رشد و آگاهی یابد، به همه‌ی آن روایاتی که از امامان علیهم السلام با سند صحیح نقل شده است، ایمان می‌آورد و در برابر آن‌ها زانو می‌زند و در مواردی که برایش مشتبّه باشد، امر را به خود ایشان بر می‌گرداند. زیرا سخن آنان سخن خدای بزرگ و امر ایشان امر خدای والا است؛ ایشان نزدیک‌ترین مردم و عالم‌ترین ایشان به خدا هستند، درود خدا بر همگی آنان باد.

چگونگی سخن گفتن امامان با مردم

اکنون با تاءمل در مطالب پیشین، رؤیت حسی خداوند سبحان به طور مطلق محال است و علم حقیقی به او، از پس پرده‌های مفهوم یا ابرهای صورت ذهنی و امثال آن به دست می‌آید. زیرا هیچ چیزی از این امور شبیه به خدای متعالی نبوده، مانند او نیست تا از او حکایت کند و طبق او باشد، چنان که در علم حصولی باید چنین باشد، و از طریق این علم ذهنی نیز رسیدن به ذات خدا شدنی نیست. چون نتیجه‌اش انقلاب ذهن به خارج یا خارج به ذهن است و انقلاب، محال است. بنابراین، علم حقیقی به خدای متعالی از پس پرده‌ی استدلال و پشت ابرهای قیاس حصولی تعلق نمی‌گیرد، همچنین پس از این که روشن شد احاطه‌ی علم شهودی به خداوند سبحان محال است، گرچه اصل علم شهودی شدنی، بلکه ضروری است، آنگاه معنای فرمایش حضرت رضا علیه السلام در پاسخ ذوالریاستین دانسته می‌شود. او به حضرت علیه السلام گفت: جانم به فدایت! از اختلاف مردم درباره‌ی رؤیت برایم سخن بگو! بعضی می‌گویند: خداوند دیده می‌شود و بعضی می‌گویند: خداوند دیدنی نیست حضرت در پاسخ فرمودند: ای ابا العباس، کسی که برخلاف آنچه خداوند خود را بدان ستوده است، او را وصف کند، بزرگ‌ترین دروغ را بر خدا بسته است؛ لا تدرکه الالبصار و هو یدرک الالبصار و هو اللطیف الخیر. (۷۱۴) این ابصار چشم‌های ظاهری نیست، بلکه همان دیدگانی است که در قلب آدمی است و، او‌هام را به او راهی نیست و چگونگی او درک نمی‌شود؛ یا ابا العباس! من وصف الله بخلاف ما وصف به نفسه فقد اعظم الفریة علی الله، قال الله تعالی: لا تدرکه... هذه الالبصار لیست هی الاءعین، انما هی الالبصار التی فی القلب، لا یقع علیه الاءوہام و لا یدرک کیف هو. (۷۱۵) مراد از رؤیت نفی شده، همان رؤیت حسی و وهمی است نه رؤیت شهودی قلبی؛ گرچه حضرت رضا علیه السلام در بیان‌شان به چشمانی که در قلب است، یاد کرده‌اند. مؤید این مطلب روایت محمد بن فضیل است؛ از ابا الحسن علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار والا را دیده است؟ ایشان فرمودند: آری با قلبش پروردگار را دیده است؛ آیا نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید: آن چه را با دل دیده است، دروغ نمی‌پندارد؛ یعنی او را چشم ندیده، ولی با دل دیده است؛ نعم، بقلبه رآه، اما سمعت الله عز و جل یقول: ما کذب الفؤاد ما رآه (۷۱۶)، ای لم یره بالصبر و لکن رآه بالفؤاد. (۷۱۷) این مطالب با روایاتی که درباره‌ی تفسیر رؤیت دل به رؤیت نور و عظمت یا رؤیت آیات وارد شده است، منافاتی ندارد. زیرا چنان که گذشت امامان علیهم السلام با هر راوی یا پرسشگری، بر اساس اندازه‌ی عقل‌هایشان سخن می‌گفتند؛ افزون بر آن که نور عظمت همان نور ذات است. زیرا عظمت از شئون قدرت است و قدرت حق عین ذات اوست. یکی از موارد مصحح امکان رؤیت قلبی به مقدار میسور، روایت ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام است؛ به ایشان گفتم: درباره‌ی خدای بزرگ به من خبر دهید که آیا روز قیامت مردم او را می‌بینند؟ حضرت فرمودند: آری گاهی پیش از روز قیامت هم او را می‌بینند. آیا تو اکنون او را نمی‌بینی؛ و ان المؤمنین لیرونه فی الدنیا قبل یوم القیامة، اءلست

تراه فی وقتک هذا؟ ابو بصیر می گوید: به ایشان گفتم: جانم به فدایت! آیا از سوی شما این مطلب را بگویم! ایشان فرمودند: نه، اگر تو از آن سخنی بگویی و نادانی آن را بدان معنایی که تو می گویی رد کند و این را همان تشبیه بپندارد، به خدا کفر ورزیده است. رؤیت قلبی مانند رؤیت با چشم نیست، خداوند بلند مرتبه تر از توصیفات مشبیه و ملحدان است؛ لا، فانک اذا حدثت به فاءنکره منکر جاهل بمعنی ما تقوله، ثم قدر ان ذلک تشبیه کفر و لیست الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعين، تعالی الله عما یصفه المشبهون و الملحدون. (۷۱۸) به طور کلی قلب به جهت تجردش از ماده صلاحیت دیدن ملکوت را دارد، به شرط آن که شیطان برگرد آن نچرخد، وگرنه قلب را کور و کر و لال می سازد. زیرا شیطان همنشین بد و ماءمور قهر الاهی است که بر چشم قلب هر انسان متکبر ستمگری که به روز حساب ایمان ندارد، حجابی بیفکند. آن که نسبت به مشاهده ی آیات روشنی که هیچ حجابی بر آن ها نیست، نابینا باشد و از رؤیت بینات و دلایل واضح که پوششی بر آنها نیست، روگرداند و به کری و لالی ساختگی تظاهر کند، با سوء اختیار خود از اسمای جمال بیرون رفته، از آن ها بی بهره می شود و در پوشش اسمای جلالی در می آید که بر فروشنندگان هدایت در قبال ضلالت حاکمیت دارد و در این حال با ولی گمراه کننده ی خود یعنی شیطان همراه می شود؛ و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین. (۷۱۹) سپس نابینایی و اعراض او با ارتکاب گناهان افزوده می شود. زیرا معصیت سبب نابینایی است و اصرار بر معصیت نابینایی را افزوده سازد.

گناهان، اسباب نابینایی

حضرت رضا علیه السلام به بعضی از مصادیق گناهانی که سبب نابینایی می شود، در پاسخ محمد بن فضیل اشاره کرده اند. وی درباره ی این آیه پرسید: و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اءضل سییلا (۷۲۰) حضرت علیه السلام می فرمایند: او کسی است که حجه الاسلام را به تاخیر می اندازد و هر سال می گوید: امسال به حج می روم، تا مرگ او فرا می رسد؛ ذاک الذی یسوف الحج - یعنی حجه الاسلام - یقول: العام اءحج، العام اءحج، حتی یجیئه الموت. (۷۲۱) تطبیق آیه بر کسانی که به حقایق موجود نابینا هستند، در مباحث پیشین به نقل از حضرت رضا علیه السلام گذشت. از همه ی این مطالب بر می آید: هر عملی که مرضی خدا و رسولش نباشد، سبب کوری می شود. زیرا آن عمل، مصداقی است از خود را به کوری زدن عمدی و نابینایی قهری از یاد خداوند. پس به تاخیر انداختن حج خصوصیتی ندارد، بلکه ملاک، خود را به ندیدن از یاد خداوند زدن است، ملاکی که در اعتقاد و خلق نفسانی و عمل اعضا اثر می گذارد. از این رو گاهی بر نماز، ذکر اطلاق می شود؛ اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله... (۷۲۲) زیرا از آنجا که نماز عبادت خاص است، مصداق ذکر خدای متعالی و سبب حفظ ذکر اوست. شاید بدین جهت خداوند هنگام شروع وحی به حضرت موسی علیه السلام می فرماید: انی اءنا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی * و اءنا اخترتک فاستمع لما یوحی * اننی اءنا الله لا اله الا اءنا فاعبدنی و اقم الصلوة لذكری (۷۲۳) و قد اءفلح من تزکی * و ذکر اسم ربه فصلی. (۷۲۴)

حجاب از رؤیت خدا یا پاداش عمل

از آنجا که ائمه علیهم السلام با مردم به اندازه ی عقل هایشان سخن می گفتند، عقل هایی که ظرف علوم و معارف است و بهترین آن ها پر ظرفیت ترین آن ها است، ایشان گاهی از امکان رؤیت قلبی خداوند سبحان سخن می گویند و گاهی متعلق رؤیت را پاداش می نامند؛ همان گونه که حجاب هم گاهی به ثواب تفسیر می شود. از این رو حضرت رضا علیه السلام درباره ی معنای آیه ی: وجوه یومئذ ناضرة * الی ربها ناظرة (۷۲۵) می فرمایند: صورت هایی درخشان منتظر پاداش پروردگارشان هستند: یعنی مشرفه تنتظر ثواب ربها. (۷۲۶) نیز در مورد آیه ی کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون (۷۲۷) می فرمایند: خداوند به مکانی که در آن

حلول کرده باشد، وصف نمی شود، به گونه ای که بندگان در آن مکان از خداوند در حجاب باشند، بلکه به این معناست که آنان نسبت به پاداش پروردگارشان محجوب هستند؛ ان الله تبارک و تعالی لا یوصف بمکان یحل فیه ، فیحجب عنه فیه عبادہ ، و لکنه یعنی ائنه عن ثواب ربهم لمحجوبون . (۷۲۸) چنان که پیش از این از ائمه علیهم السلام نقل شد که میان خداوند سبحان و خلق او هیچ حجابی نیست ، مگر خود خلاق که حجاب خویشند .

نفی تعادل شهود خداوند با آمد و رفت او

مشاهده ی خداوند با قلبی که از هر مشهود دیگری منزّه است ، معادل رفت و آمد نیست که از انتقال و انفعال خبر می دهد . از این رو حضرت رضا علیه السلام درباره ی آیه ی و جاء ربک و الملک صفا صفا . (۷۲۹) می فرماید : خدا به رفت و آمد ستوده نمی شود . زیرا او برتر از انتقال است . پس معنای آیه آن است که امر پروردگار تو آمد و ملک نیز صف به صف آمدند؛ ان الله تعالی لا یوصف بالمجیء والذهاب ، تعالی عن الانتقال ، انما یعنی بذلک و جاء امر ربک و الملک صفا صفا . (۷۳۰) نیز درباره ی آیه ی سخر الله منهم . . . (۷۳۱) و الله یستهزی بهم . . . (۷۳۲) و و مکروا و مکر الله . . . (۷۳۳) و یخادعون الله و هو خادعهم (۷۳۴) می فرماید : خداوند مسخره و مکر و خدعه نمی کند، بلکه جزای سخره گری و مکر و فریب آنان را می دهد و مجازاتشان می کند . خدا از آنچه ظالمان می گویند، بسیار بلند مرتبه تر است ؛ ان الله تعالی لا یسخر و لا یستهزی و لا یمکر و لا یخادع ، و لکنه تعالی یجازیهم جزاء السخریة و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر و الخدیعة ، تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا . (۷۳۵)

صفات برگرفته از فعل خدا

پس هر صفتی که ملازم یا انتقال یا مصاحب با انفعال باشد، باید برگرفته از فعل خداوند باشد؛ چه این انفعال مادی باشد، چنان که در حوادث زمانی رخ می دهد یا انفعال ذاتی باشد، چنان که در حوادث ذاتی پدید می آید که همه ی عالم را در بر گرفته است . زیرا انفعال در صورت فقر ذاتی محقق می شود و غنی محض به هیچ وجه از غیر خود اثر نمی پذیرد . پس انفعال وجود ندارد، و هیچ بی نیاز محضی منفعل نیست و هیچ منفعلی ، بی نیاز نیست . بنابراین ، باید فقیر و نیازمند باشد تا به غیر خود نیازمند باشد و از او اثر پذیرد . این نوشته به لطف و مرحمت الهی در ساعت ۱۰ شب اول ذی الحجة الحرام ۱۴۲۲ مصادف با سالروز شهادت نهمین امام شیعیان حضرت ابی جعفر محمد بن علی الجواد علیهما السلام به پایان رسید . پایان

پی نوشتها

۱ تا ۱۵۰

- ۱-سوره حج ، آیه ۱۱. ۲-سوره آل عمران ، آیه ۱۴۴. ۳-سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، آیه ۲۵. ۴-سوره اسراء ، آیه ۸۲.
- ۵-سوره نساء ، آیه ۵۹. ۶-بحار ، ج ۶۶ ، باب ۳۸ ، ص ۴۰۴ ، ح ۱۰۹. ۷-سوره ی حدید ، آیه ی ۹. ۸-سوره ی زخرف ، آیات ۳ - ۴.
- ۹-سوره ی عبس ، آیات ۱۳ - ۱۶. ۱۰-سوره ی جن ، آیات ۲۶ - ۲۸. ۱۱-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب التفسیر ، ح ۳۰۷ ، ح ۴ و ۱۰. ۱۲-همان ، باب فضل القرآن ، ص ۳۰۹ ، ح ۱۳. ۱۳-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، باب فضل القرآن ، ص ۳۰۹.
۱۴. ۳۰۹-سوره ی روم ، آیه ی ۳۰. ۱۵-سوره ی اسراء ، آیه ی ۱۵. ۱۶-سوره ی نساء ، آیه ی ۱۶۵. ۱۷-سوره ی رعد ، آیه ی ۷.
- ۱۸-سوره ی طه ، آیه ی ۱۳۴. ۱۹-سوره ی بینه ، آیات ۱ - ۳. ۲۰-سوره ی زخرف ، آیات ۵ - ۷. ۲۱-مسند الامام الرضا علیه السلام ، باب فضل القرآن ، ص ۳۰۹ ، ح ۱۳. ۲۲-سوره ی توبه ، آیه ی ۳۲. ۲۳-سوره ی توبه ، آیه ی ۳۳. ۲۴-سوره ی نساء ، آیه ی

۱۷۴. ۲۵-سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸. ۲۶-سوره ی فصلت، آیات ۴۱ - ۴۲. ۲۷-سوره ی حجر، آیه ی ۹. ۲۸-سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴. ۲۹-سوره الرحمن، آیه ی ۲۹. ۳۰-مفاتیح الجنان، دعای افتتاح. ۳۱-صحیفه ی سجادیه، دعای وداع ماه مبارک رمضان.

۳۲-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۰۹، ح ۱۲. ۳۳-سوره ی قدر، آیه ی ۳. ۳۴-سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۶. ۳۵-سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۵. ۳۶-سوره ی نجم، آیه ی ۱۱. ۳۷-سوره ی شعراء، آیات ۱۰۷ - ۱۰۸، ۱۴۳ - ۱۴۴، ۱۶۲ - ۱۶۳، ۱۷۸ - ۱۷۹. ۳۸-سوره ی نجم، آیه ی ۱۲. ۳۹-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۰۷، ح ۲. ۴۰-همان، ح ۴ و ۱۰. ۴۱-اشاره است به جلد دوم همین کتاب علی بن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم که ان شاء الله در آینده چاپ خواهد شد. ۴۲-سوره ی صف، آیه ی ۴. ۴۳-سوره ی صف، آیه ی ۴. ۴۴-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۲۴، ح ۲۸. ۴۵-سوره ی انشقاق، آیه ی ۶. ۴۶-سوره قیامه، آیات ۲۲ - ۲۳. ۴۷-سوره ی سجده، آیه ی ۱۲. ۴۸-سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴. ۴۹-بحار، ج ۸، باب ۲۲، ص ۶۶، ح ۳ و ج ۲۴، باب ۲۴، ص ۱۱، ح ۳. ۵۰-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۳۳، ح ۱۴۲. ۵۱-سوره ی یونس، آیه ی ۳۵؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۰۰، ح ۴۵. ۵۲-سوره ی هود، آیه ی ۵۶. ۵۳-سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲. ۵۴-سوره ی فصلت، آیه ی ۴۴. ۵۵-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۹۸، ح ۳۵. ۵۶-سوره ی هود، آیه ی ۵۶. ۵۷-سوره ی شوری، آیه ی ۱۱. ۵۸-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۹۸، ح ۳۵. ۵۹-سوره ی مائده، آیه ی ۵۰. ۶۰-سوره ی فتح، آیه ی ۲۶. ۶۱-سوره ی احزاب، آیه ی ۶۷. ۶۲-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۲۵، ح ۲۸. ۶۳-همان، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۹۰، ح ۱۴. ۶۴-سوره ی انفال، آیه ی ۲۴. ۶۵-سوره ی یس، آیه ی ۷۰. ۶۶-سوره ی انفال، آیه ی ۲۴. ۶۷-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۹۰، ح ۱۵. ۶۸-سوره ی حشر، آیه ی ۲۲. ۶۹-سوره ی مائده، آیه ی ۴۸. ۷۰-سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰. ۷۱-کشف اللثام، ج ۱، ص ۱۰۶. ۷۲-مقدمه ی شرح فصوص قیصری، ص ۲۷. ۷۳-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، کتاب الاحتجاجات، ص ۷۵، ح ۳. ۷۴-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۹۸، ح ۳۵. ۷۵-اشاره به آیه ی انا عرضنا الاءمانه علی السموات و... سوره احزاب، آیه ی ۷۲. ۷۶-سوره ی حشر، آیه ی ۲۱. ۷۷-نهج البلاغه، حکمت ۱۱۱. ۷۸-سوره ی نساء، آیه ی ۵۹. ۷۹-سوره ی حشر، آیه ی ۷. ۸۰-سوره ی مائده، آیه ی ۵۵. ۸۱-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۰۷، ح ۴ و ۱۰. ۸۲-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۰۷، ح ۵. ۸۳-سوره ی نساء، آیه ی ۱۷۴. ۸۴-سوره ی عبس، آیه ی ۱۳ - ۱۶. ۸۵-سوره ی حجر، آیه ی ۷۵. ۸۶-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الاحتجاجات، ص ۱۳۲، ح ۱۵. ۸۷-سوره ی شوری، آیه ی ۱۱. ۸۸-سوره ی جن، آیات ۲۶ - ۲۷. ۸۹-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الاحتجاجات، ص ۹۷، ح ۶. ۹۰-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۰۲، ح ۳۸. ۹۱-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۰۲، ح ۳۸. ۹۲-نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۹. ۹۳-سوره ی حج، آیه ی ۴۶. ۹۴-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۵۶، ح ۲۲۶. ۹۵-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۲؛ ح ۲۶۸؛ ص ۱۰۹، ح ۶۵. ۹۶-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، باب دلالات الرضا، ص ۱۶۰، ح ۲۳۵. ۹۷-بحار، ج ۴۷، باب ۴، ص ۲۷، ح ۲۷. ۹۸-نهج البلاغه، خطبه ی قاصعه ۱۹۲. ۹۹-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۵۸، ح ۲۳۴. ۱۰۰-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، کتاب الاحتجاجات، ص ۱۰۱، ح ۷. ۱۰۱-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۰۶، ح ۴۹. ۱۰۲-سوره ی حجر، آیه ی ۹. ۱۰۳-سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳. ۱۰۴-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۰۶، ح ۴۹ و ۵۰. ۱۰۵-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۰۷، ح ۵۲. ۱۰۶-نهج البلاغه، نامه ی ۲۸. ۱۰۷-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۰۳، ح ۳۹. ۱۰۸-سوره ی غایشه، آیه ی ۱۹. ۱۰۹-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۸۲، ح ۲۰۲. ۱۱۰-نهج البلاغه، خطبه ی ۲. ۱۱۱-مسند الامام الرضا

علیه السلام، ج ۱، باب دلالات الرضا، ص ۱۷۲، ح ۲۶۶. ۱۱۲-بحار الانوار، ج ۴۳، باب ۱۲، ص ۲۶۱، ح ۱ و ص ۲۷۰، ح ۳۵. ۱۱۳-بحار الانوار، ج ۲، باب ۲۳، ص ۱۷۸، ح ۲۸. ۱۱۴-سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۶، و سوره ی آل عمران، آیه ی ۸۴. ۱۱۵-سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۳. ۱۱۶-سوره ی مزمل، آیه ی ۲۰. ۱۱۷-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، باب سیره و مکارم اخلاقه، ص ۳۴. ۱۱۸-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، باب سیره و مکارم اخلاقه، ص ۳۴. ۱۱۹-سوره ی فصلت، آیه ی ۳. ۱۲۰-سوره ی زمر، آیه ی ۲۸. ۱۲۱-سوره ی نحل، آیه ی ۱۰۳. ۱۲۲-سوره ی نحل، آیه ی ۹۸. ۱۲۳-سوره ی جن، آیه ی ۲۲. ۱۲۴-سوره ی نحل، آیات ۹۹ - ۱۰۰. ۱۲۵-سوره ی مزمل، آیه ی ۴. ۱۲۶-سوره ی ص، آیه ی ۲۹. ۱۲۷-سوره ی مؤمنون، آیه ی ۶۸. ۱۲۸-سوره ی نساء، آیه ی ۸۲. ۱۲۹-سوره ی محمد، آیه ی ۲۴. ۱۳۰-سوره ی واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹. ۱۳۱-سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳. ۱۳۲-دفع و رفع متفاوت اند. زیرا در مقام رفع، چیزی هست، ولی آن را رفع از بین می برد، ولی در مقام دفع، دافع ابتدائاً از پیدایش آن جلوگیری می کند. در آیه ی تطهیر، خداوند در مقام دفع است. زیرا از ابتدای پلیدی را از معصومین علیهم السلام دور کرده است، نه آن که آنان دارای رجس بوده اند - معاذ الله - و خداوند آن را نابود ساخته است. ۱۳۳-سوره ی واقعه، آیه ی ۷۹. ۱۳۴-بصائر الدرجات الکبری، جزء چهارم، باب ۱۰، ص ۲۲۲. ۱۳۵-سوره ی نحل، آیه ی ۴۴. ۱۳۶-سوره ی طه، آیه ی ۱۲۱. ۱۳۷-سوره ی آل عمران، آیه ی ۷. ۱۳۸-بحار، ج ۱۱، ص ۷۲. ۱۳۹-سوره ی عبس، آیات ۱۳ - ۱۴. ۱۴۰-سوره ی بینه، آیه ی ۲. ۱۴۱-سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۲. ۱۴۲-سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۸. ۱۴۳-سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۳. ۱۴۴-سوره ی احزاب، آیه ی ۵۳. ۱۴۵-سوره ی مائده، آیه ی ۶. ۱۴۶-سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۸. ۱۴۷-سوره ی مائده ی، آیه ی ۴۱. ۱۴۸-سوره ی مائده، آیه ی ۴۱. ۱۴۹-سوره ی نور، آیه ی ۳۶. ۱۵۰-سوره ی مجادله، آیه ی ۱۱.

۱۵۱ تا ۳۰۰

۱۵۱-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۶. ۱۵۲-سوره ی عبس، آیات ۱۳ - ۱۶. ۱۵۳-سوره ی واقعه، آیه ی ۷۷. ۱۵۴-سوره ی نمل، آیه ی ۴۰. ۱۵۵-سوره ی شعراء، آیه ی ۱۹۵ و سوره ی نحل، آیه ی ۱۰۳. ۱۵۶-سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳. ۱۵۷-سوره ی حج، آیه ی ۱۸. ۱۵۸-سوره ی روم، آیات ۶ - ۷. ۱۵۹-سوره ی نجم، آیات ۲۹ - ۳۰. ۱۶۰-سوره ی بقره، آیات ۲ - ۳. ۱۶۱-سوره ی سباء، آیه ی ۲۸. ۱۶۲-سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۴. ۱۶۳-سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴. ۱۶۴-سوره ی اسراء، آیات ۹۰ - ۹۱. ۱۶۵-سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳. ۱۶۶-سوره ی فرقان، آیه ی ۲۲. ۱۶۷-سوره ی زخرف، آیه ی ۳۱. ۱۶۸-سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴. ۱۶۹-سوره ی مدثر، آیه ی ۵۲. ۱۷۰-سوره ی انعام، آیه ی ۲۹. ۱۷۱-سوره ی ق، آیه ی ۳. ۱۷۲-سوره ی سباء، آیه ی ۷. ۱۷۳-سوره ی هود، آیه ی ۹۱. ۱۷۴-سوره ی هود، آیه ی ۹۱. ۱۷۵-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التوحید، ص ۴۱، ح ۵۸. ۱۷۶-سوره ی جاثیه، آیات ۲۵ - ۲۶. ۱۷۷-سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۶. ۱۷۸-سوره ی غافر، آیات ۳۶ - ۳۷. ۱۷۹-سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴. ۱۸۰-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، کتاب الاحتجاجات، ص ۲۷، ح ۱. ۱۸۱-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التوحید، ص ۲۱، ح ۱۸. ۱۸۲-سوره ی محمد، آیه ی ۲۴. ۱۸۳-سوره ی نوح، آیه ی ۷. ۱۸۴-سوره ی هود، آیه ی ۵. ۱۸۵-سوره ی قصص، آیه ی ۶۸. ۱۸۶-سوره ی محمد، آیه ۲۴؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۹۹، ح ۳۵. ۱۸۷-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التوحید، ص ۷۲، ح ۷۲. ۱۸۸-سوره ی اسراء، آیه ی ۷۲. ۱۸۹-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، کتاب الاحتجاجات، ص ۹۰، ح ۳. ۱۹۰-سوره ی اعراف، آیه ی ۹۶. ۱۹۱-سوره ی انفال، آیه ی ۲۹. ۱۹۲-سوره ی اعراف، آیه ی ۹۶. ۱۹۳-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۶. ۱۹۴-سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۷. ۱۹۵-سوره ی محمد صلی الله علیه و آله، آیه ی ۲۴. ۱۹۶-سوره ی انعام، آیه ی ۵۹. ۱۹۷-سوره ی سباء، آیه ی ۲۶. ۱۹۸-سوره ی شوری، آیه ی ۱۲. ۱۹۹-سوره ی فاطر، آیه ی ۲. ۲۰۰-سوره ی فصلت، آیه ی ۵. ۲۰۱-سوره ی انعام، آیه ی ۲۵. ۲۰۲-سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.

۲۰۳-سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۵. ۲۰۴-سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۵. ۲۰۵-سوره ی فاطر، آیه ی ۲. ۲۰۶-سوره ی نساء، آیه ی ۷۸.

۲۰۷-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹. ۲۰۸-سوره ی منافقون، آیه ی ۷. ۲۰۹-سوره ی توبه، آیه ی ۹۳. ۲۱۰-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۳۱، ح ۶۶. ۲۱۱-تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱۱۹. ۲۱۲-سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۹. ۲۱۳-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۳۹، ح ۹۵. ۲۱۴-سوره ی نحل، آیه ی ۱۶. ۲۱۵-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۴۱، ح ۱۰۳. ۲۱۶-سوره ی محمد، آیه ی ۲۴. ۲۱۷-نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۸. ۲۱۸-نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹، خطبه ی اشباح. ۲۱۹-نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۰. ۲۲۰-نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۶. ۲۲۱-گفتنی است: مراد از نظم در امور، شناختن امام بر حق و سامان دادن جامعه ی اسلامی بر پایه ی فرهنگ امامت است. زیرا در سخنان دیگری از اهل بیت علیهم السلام این گونه آمده است: الامامة نظام الامة. بنابراین، نباید سخنان آن بزرگ رهبر الهی را به امری کوچک و انتظام امور عادی زندگی تفسیر کرد؛ گرچه چون که صد آمد، نود هم پیش ماست، یعنی اگر نظام امامت حکمفرما شد و در سایه ی آن، احکام و آیین راستین آسمانی عملی شد، نظم در امور فردی و جمعی جامعه پدیدار می شود و پراستار. ۲۲۲-نهج البلاغه، نامه ی ۴۷ وصیت امام علی علیه السلام به حسنین علیه السلام. ۲۲۳-نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۳. ۲۲۴-نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۵. ۲۲۵-نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۸. ۲۲۶-نهج البلاغه، خطبه ی ۸۷. ۲۲۷-سوره ی فاطر، آیه ی ۳۲. ۲۲۸-سوره ی فاطر، آیه ی ۳۲. ۲۲۹-سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳. ۲۳۰-سوره ی آل عمران، آیات ۳۳ - ۳۴؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، کتاب الاحتجاجات، ص ۱۱۴، ح ۱۰. ۲۳۱-سوره ی اءنفال، آیه ی ۴۱. ۲۳۲-سوره ی نساء، آیه ی ۵۹. ۲۳۳-سوره ی مائده، آیه ی ۵۵. ۲۳۴-سوره ی توبه، آیه ی ۶۰؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، کتاب الاحتجاجات، ص ۱۲۰، ح ۱۰. ۲۳۵-سوره ی ص، آیه ی ۳۹؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۵۰، ح ۱۲۹. ۲۳۶-سوره ی فاطر، آیه ی ۳۲. ۲۳۷-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۶۶، ح ۱۶۴. ۲۳۸-بحار، ج ۴۳، باب ۱۷، ص ۳۵۹، ح ۲. ۲۳۹-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۰۷، ح ۵. ۲۴۰-بحار، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۳۹. ۲۴۱-سوره ی یونس، آیه ی ۳۲. ۲۴۲-سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۵. ۲۴۳-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التوحید، ص ۱۶، ح ۷. ۲۴۴-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، باب النوادر، ص ۲۸۴، ح ۱۰۴. ۲۴۵-سوره ی حج، آیه ی ۳. ۲۴۶-سوره ی حج، آیات ۸ - ۹. ۲۴۷-سوره ی احزاب، آیات ۶۶ - ۶۸. ۲۴۸-سوره ی اعراف، آیات ۳۸ - ۳۹. ۲۴۹-سوره ی بقره، آیات ۱۶۶ - ۱۶۷. ۲۵۰-غررالحکم و دررالکلم. ۲۵۱-سوره ی ق، آیه ی ۳۷. ۲۵۲-سوره ی بقره، آیه ی ۶۲. ۲۵۳-سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۱. ۲۵۴-سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۳. ۲۵۵-سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۰. ۲۵۶-سوره ی مائده، آیه ی ۱۸. ۲۵۷-سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۰. ۲۵۸-سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۵. ۲۵۹-سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۱. ۲۶۰-سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۱. ۲۶۱-سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۳. ۲۶۲-سوره ی مائده، آیه ی ۶۸. ۲۶۳-سوره ی بقره، آیات ۱۴۵ - ۱۴۶. ۲۶۴-سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۱ - ۱۰۳؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۲۳۲، ح ۴۱۸. ۲۶۵-سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۳. ۲۶۶-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۲۳۱، ح ۴۱۶. ۲۶۷-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۲۳۲، ح ۴۱۷. ۲۶۸-سوره ی هود، آیه ی ۴۵. ۲۶۹-سوره ی هود، آیه ی ۴۶. ۲۷۰-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۲۳۱، ح ۴۱۵. ۲۷۱-سوره ی زخرف، آیه ی ۲۶. ۲۷۲-سوره ی سباء، آیه ی ۴۹. ۲۷۳-سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳. ۲۷۴-بحار، ج ۴۶، ص ۱۷۷، ح ۳۳؛ ج ۹۳، ص ۲۲۴، ح ۲۱. ۲۷۵-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۹۸، ح ۳۵. ۲۷۶-سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۹. ۲۷۷-نهج البلاغه، خطبه ی ۸۳. ۲۷۸-سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۳. ۲۷۹-نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱. ۲۸۰-بحار، ج ۷۴، ص ۴۰۰، ح ۲۳. ۲۸۱-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، باب ما وقع بينه وبين الماء مون، ص ۶۷. ۲۸۲-سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵. ۲۸۳-سوره ی اسراء، آیه ی ۳۶. ۲۸۴-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶۹. ۲۸۵-سوره ی یونس، آیه ی ۳۹. بحار، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۳؛ و ص ۱۸۶، ح ۱۳. ۲۸۶-سوره ی بقره،

آیه ی ۱۷۰. ۲۸۷-سوره ی زخرف ، آیات ۲۰ - ۲۱. ۲۸۸-سوره ی عنکبوت ، آیه ی ۴۳. ۲۸۹-سوره ی فاطر، آیه ی ۲۸. ۲۹۰-سوره بقره ، آیه ی ۲۳۰. ۲۹۱-سوره ی زخرف ، آیه ی ۵۴. ۲۹۲-سوره ی مزمل ، آیه ی ۵. ۲۹۳-سوره ی قارعه ، آیات ۶ - ۹. ۲۹۴-سوره ی غافر، آیه ی ۲۶. ۲۹۵-سوره ی روم ، آیه ی ۶۰. ۲۹۶-سوره ی زمر، آیه ی ۲۸. ۲۹۷-سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲. ۲۹۸-سوره ی نساء، آیه ی ۸۲. ۲۹۹-سوره ی مؤ منون ، آیه ی ۱۱۵. ۳۰۰-بیان قیاس و تلازم در آیه ی یکم : اگر در آسمان ها و زمین دو خدا بود، آن دو تباه می شدند؛ ولی آسمان و زمین استوار و تباه نشده است . پس بیش از یک خدا در آن نیست . بیان تلازم در آیه ی دوم : اگر قرآن از سوی غیر خدا فرود آمده بود، در آن اختلاف بسیاری دیده می شد؛ لیکن هیچ اختلافی در آیات آن نیست . پس بی تردید قرآن از سوی خدا فرود آمده است .

۴۵۰ تا ۳۰۱

۳۰۱-سوره ی توبه ، آیه ی ۴۵. ۳۰۲-سوره ی انعام ، آیات ۱۴۸ - ۱۴۹. ۳۰۳-سوره ی یس ، آیه ی ۸۲. ۳۰۴-سوره ی نحل ، آیه ی ۳۵. ۳۰۵-سوره ی اعراف ، آیات ۱۹۱ - ۱۹۲. ۳۰۶-سوره ی لقمان ، آیه ی ۲۵؛ سوره ی زمر، آیه ی ۳۸. ۳۰۷-سوره ی زخرف ، آیه ی ۲۱. ۳۰۸-سوره ی روم ، آیه ی ۳۵. ۳۰۹-سوره ی اعراف ، آیه ی ۳۳. ۳۱۰-سوره ی نساء، آیه ی ۴۸. ۳۱۱-سوره ی یونس ، آیه ی ۵۹. ۳۱۲-سوره ی نساء، آیه ی ۴۸. ۳۱۳-سوره ی انعام ، آیه ی ۹۳. ۳۱۴-سوره ی یس ، آیه ی ۸۲. ۳۱۵-سوره ی فصلت ، آیه ی ۱۱. ۳۱۶-سوره ی انفال ، آیه ی ۴۲. ۳۱۷-سوره ی بلد، آیه ی ۱۰. ۳۱۸-سوره ی انسان ، آیه ی ۳. ۳۱۹-سوره ی نحل ، آیه ی ۹۰. ۳۲۰-سوره ی یبینه ، آیه ی ۵. ۳۲۱-سوره ی زمر، آیه ی ۱۱. ۳۲۲-سوره ی طلاق ، آیه ی ۸. ۳۲۳-سوره ی انعام ، آیه ی ۱۴۸. ۳۲۴-سوره ی یونس ، آیه ی ۹۹. ۳۲۵-سوره ی نساء، آیه ی ۷۹. ۳۲۶-سوره ی فرقان ، آیه ی ۱. ۳۲۷-سوره ی انعام ، آیه ی ۳۵. ۳۲۸-سوره ی نحل ، آیه ی ۹. ۳۲۹-سوره ی کهف ، آیه ی ۲۹. ۳۳۰-سوره ی انعام ، آیه ی ۱۰۷. ۳۳۱-سوره ی انعام ، آیه ی ۱۳۷. ۳۳۲-سوره ی انعام ، آیه ی ۱۴۹. ۳۳۳-سوره ی بقره ، آیه ی ۱۰. ۳۳۴-سوره ی احقاف ، آیه ی ۱۱. ۳۳۵-سوره ی توبه ، آیه ی ۱۰۹. ۳۳۶-سوره ی قصص ، آیات ۳۶ - ۳۷. ۳۳۷-سوره ی ص ، آیات ۴ و ۷ و ۸. ۳۳۸-سوره ی اسراء، آیات ۹۴ - ۹۵. ۳۳۹-سوره ی مؤ منون ، آیات ۲۴ - ۲۵. ۳۴۰-سوره ی هود، آیه ی ۲۷. ۳۴۱-سوره ی مؤ منون ، آیه ی ۳۴. ۳۴۲-سوره ی مؤ منون ، آیه ی ۴۷. ۳۴۳-سوره ی قمر، آیه ی ۲۴. ۳۴۴-سوره ی اعراف ، آیات ۱۰۹ - ۱۱۰. ۳۴۵-سوره ی حجر، آیه ی ۹۱. ۳۴۶-سوره ی اعراف ، آیات ۶۶ - ۶۷. ۳۴۷-سوره ی ذاریات ، آیات ۵۲ - ۵۳. ۳۴۸-سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۸۴. ۳۴۹-سوره ی ذاریات ، آیه ی ۳۹. ۳۵۰-سوره ی بقره ، آیه ی ۱۳۰. ۳۵۱-سوره ی بقره ، آیه ی ۱۳. ۳۵۲-سوره ی هود، آیه ی ۸۷ و ۹۱. ۳۵۳-کافی ، ج ۱، ص ۹۷، ح ۶. ۳۵۴-سوره ی بقره ، آیه ی ۳۱. ۳۵۵-سوره ی بقره ، آیه ۳۳. ۳۵۶-سوره ی بقره ، آیه ی ۳۰. ۳۵۷-سوره ی حجر، آیه ی ۳۰؛ سوره ی ص ، آیه ی ۷۳. ۳۵۸-سوره ی اسراء، آیه ی ۹۴. ۳۵۹-سوره ی مؤ منون ، آیه ی ۲۴. ۳۶۰-سوره ی انعام ، آیه ی ۸. ۳۶۱-سوره ی اسراء، آیه ی ۹۵. ۳۶۲-سوره ی مؤ منون ، آیه ی ۲۴. ۳۶۳-سوره ی انعام ، آیه ی ۹. ۳۶۴-سوره ی نحل ، آیه ی ۴۳. ۳۶۵-سوره ی احزاب ، آیه ی ۵۳. ۳۶۶-سوره ی یونس ، آیه ی ۵۷. ۳۶۷-سوره ی فاطر، آیه ی ۲. ۳۶۸-سوره ی بقره ، آیه ی ۱۰. ۳۶۹-سوره ی صف ، آیه ی ۵. ۳۷۰-سوره ی انعام ، آیه ی ۹. ۳۷۱-سوره ی بقره ، آیه ی ۲۶. ۳۷۲-سوره ی بقره ، آیه ی ۱۴۷. ۳۷۳-سوره ی سباء، آیه ی ۴۹. ۳۷۴-سوره ی انعام ، آیه ی ۹. ۳۷۵-سوره ی انعام ، آیه ی ۱۲۴. ۳۷۶-سوره ی مؤ منون ، آیه ی ۳۳. ۳۷۷-سوره ی مؤ منون ، آیه ی ۴۷. ۳۷۸-سوره ی فصلت ، آیات ۵ - ۶. ۳۷۹-سوره ی ابراهیم ، آیات ۱۰ - ۱۱. ۳۸۰-سوره فاطر، آیه ی ۱۵. ۳۸۱-سوره ی آل عمران ، آیه ی ۴۹. ۳۸۲-سوره ی ابراهیم ، آیه ی ۱۱. ۳۸۳-سوره ی رعد، آیه ی ۳۸. ۳۸۴-سوره ی انبیاء، آیات ۲۶ - ۲۸. ۳۸۵-سوره ی فرقان ، آیات ۲۱ - ۲۲. ۳۸۶-سوره ی انفال ، آیه ی ۵۰. ۳۸۷-صحیفه سجاده ، دعای ختم قرآن ۴۲. ۳۸۸-سوره ی زخرف ، آیه ی ۲۳. ۳۸۹-سوره ی مؤ منون ، آیه ی ۲۴؛ سوره ی

قصص ، آیه ی ۳۶ . ۳۹۰-سوره ی بقره ، آیات ۱۳۱ - ۱۳۳ . ۳۹۱-سوره ی یوسف ، آیات ۳۷ - ۳۸ . ۳۹۲-سوره ی یوسف ، آیه ی ۳۸ . ۳۹۳-سوره ی انعام ، آیه ی ۹۰ . ۳۹۴-سوره ی نساء ، آیه ی ۱۶۳ . ۳۹۵-سوره ی یوسف ، آیه ی ۳۸ . ۳۹۶-سوره ی زخرف ، آیه ی ۲۳ . ۳۹۷-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب الآداب ، ص ۳۰۵ ، ح ۶۰ . ۳۹۸-سوره ی عبس ، آیه ی ۲۴ . ۳۹۹-بحار ، ج ۲ ، ص ۹۶ ، ح ۳۸ . ۴۰۰-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب الآداب ، ص ۳۰۲ ، ح ۴۴ . ۴۰۱-همان ، کتاب العقل ، ص ۳ ، ح ۱ . ۴۰۲-همان ، کتاب الاداب و المواعظ ، ص ۳۰۲ ، ح ۴۴ . ۴۰۳-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، کتاب الاحتجاجات ، ص ۹۰ ، ح ۳ . ۴۰۴-همان ، ص ۸۶ . ۴۰۵-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، کتاب الاحتجاجات ، ص ۸۹ . ۴۰۶-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، کتاب الاحتجاجات ، ص ۹۱ . ۴۰۸-همان ، ص ۱۲۳ . ۴۰۹-همان ، ص ۱۲۳ . ح ۱۱ . ۴۱۰-سوره ی انعام ، آیه ی ۵۰ . ۴۱۱-سوره ی انعام ، آیه ی ۱۰۴ . ۴۱۲-سوره ی هود ، آیه ی ۲۴ . ۴۱۳-سوره ی رعد ، آیه ی ۱۹ . ۴۱۴-سوره ی حج ، آیه ی ۴۶ . ۴۱۵-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، کتاب الاحتجاجات ، ص ۹۰ ، ح ۳ . ۴۱۶-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، کتاب الاحتجاجات ، ص ۹۰ ، ح ۳ . ۴۱۷-غرر الحکم و دررالکلم . ۴۱۸-غررالحکم و دررالکلم . ۴۱۹-همان . ۴۲۰-همان . ۴۲۱-همان . ۴۲۲-الفوائد الطوسیة ، ص ۷۹ . ۴۲۳-مصاییح الاءنوار فی مشکلات الاءخبار ، ج ۱ ، ص ۲۰۴ . ۴۲۴-غررالحکم و دررالکلم ، ح ۲ . ۴۲۵-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب الاداب و المواعظ ، ص ۳۰۲ ، ح ۴۴ . ۴۲۶-سوره ی جائیه ، آیه ی ۲۳ . ۴۲۷-سوره ی نمل ، آیه ی ۱۴ . ۴۲۸-سوره ی طه ، آیه ی ۶۴ . ۴۲۹-سوره ی بقره ، آیه ی ۱۴۶ . ۴۳۰-سوره ی انعام ، آیه ی ۲۰ . ۴۳۱-سوره ی مؤمنون ، آیه ی ۶۹ . ۴۳۲-سوره ی انفال ، آیه ی ۴۲ . ۴۳۳-سوره ی اعراف ، آیات ۱۷۵ - ۱۷۶ . ۴۳۴-نور الثقلین ، ج ۲ ، ص ۱۰۲ ؛ مجمع البیان ، ج ۴ ، ص ۷۶۹ . ۴۳۵-عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۱۳۲ . ۴۳۶-سوره ی توبه ، آیه ی ۱۰۵ . ۴۳۷-سوره ی توبه ، آیه ی ۱۰۵ . ۴۳۸-بحار ، ج ۲۳ ، ص ۳۳۹ ، ح ۱۰ . ۴۳۹-سوره ی توبه ، آیه ی ۱۰۵ . ۴۴۰-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب التفسیر ، ص ۳۳۹ ، ح ۹۶ . ۴۴۱-همان ، ص ۹۷ . ۴۴۲-سوره ی مطففین ، آیات ۱۸ - ۲۱ . ۴۴۳-سوره ی مطففین ، آیه ی ۱۸ . ۴۴۴-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب الامامة ، ص ۲۴۶ ، ح ۴۶۵ . ۴۴۵-سوره ی نور ، آیه ی ۳۵ . ۴۴۶-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب التفسیر ، ص ۳۵۷ ، ح ۱۵۳ . ۴۴۷-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، کتاب الاحتجاجات ، ص ۱۳۳ ، ح ۱۵ . ۴۴۸-همان ، ص ۱۲۳ ، ح ۱۱ . ۴۴۹-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، کتاب الاحتجاجات ، ص ۱۳۳ ، ح ۱۵ . ۴۵۰-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب التوحید ، ص ۲۷ ، ح ۲۷ .

۴۵۱ تا ۶۰۰

۴۵۱-سوره ی مطففین ، آیات ۱۴ - ۱۶ . ۴۵۲-سوره ی اسراء ، آیه ی ۴۵ . ۴۵۳-سوره ی اسراء ، آیه ی ۴۶ . ۴۵۴-سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۹۸ . ۴۵۵-مفاتیح الجنان ، دعای الوحزمه ثمالی . ۴۵۶-همان ، دعای روز بیست و هفتم ماه رجب . ۴۵۷-سوره ی فصلت ، آیه ی ۴۴ . ۴۵۸-سوره ی غافر ، آیه ی ۳۵ . ۴۵۹-سوره ی انفال ، آیه ی ۲۹ . ۴۶۰-سوره ی تغابن ، آیه ی ۱۱ . ۴۶۱-سوره ی نور ، آیه ی ۵۴ . ۴۶۲-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب الایمان و الکفر ، ص ۲۶۰ ، ح ۱۵ . ۴۶۳-سوره ی احزاب ، آیه ی ۴۳ . ۴۶۴-سوره ی لیل ، آیه ی ۵ - ۷ . ۴۶۵-سوره ی مائده ، آیه ی ۱۶ . ۴۶۶-سوره ی عنکبوت ، آیه ی ۶۹ . ۴۶۷-سوره ی انعام ، آیه ی ۱۲۵ . ۴۶۸-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب الایمان و الکفر ، ص ۲۶۱ ، ح ۲۰ . ۴۶۹-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب الایمان و الکفر ، ص ۲۶۰ ، ح ۱۷ . ۴۷۰-همان ، ص ۲۹۰ ، ح ۱۴۳ . ۴۷۱-غررالحکم و درر الکلم ، فصل ۷۶ ، ح ۱ . ۴۷۲-سوره ی توبه ، آیه ی ۶۷ . ۴۷۳-مفاتیح الجنان ، زیارت آل یس ، حضرت صاحب الامر علیه السلام . ۴۷۴-سوره ی بقره ، آیه ی ۱۵۲ . ۴۷۵-سوره ی اعراف ، آیه ی ۲۷ . ۴۷۶-سوره ی اعراف ، آیه ی ۲۰۱ . ۴۷۷-سوره ی اعراف ، آیه ی ۲۰۰ . ۴۷۸-سوره ی کهف ،

آیه ی ۲۷-۴۷۹-سوره ی یونس ، آیه ی ۱۰۷-۴۸۰-سوره ی تکوین ، آیه ی ۵-۴۸۱-سوره ی حج ، آیه ی ۴۹-۴۸۲-سوره ی کهف ، آیات ۱۰۰-۴۸۳-سوره ی ق ، آیه ی ۲۲-۴۸۴-مفاتیح الجنان ، دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه . ۴۸۵-سوره ی طه ، آیه ی ۱۲۴-۴۸۶-سوره ی مطففین ، آیه ی ۱۵-۴۸۷-سوره جن ، آیه ی ۱۵-۴۸۸-سوره ی سجده ، آیه ی ۱۲-۴۸۹-سوره ی فرقان ، آیه ی ۱۲-۴۹۰-سوره ی ملک ، آیه ی ۷-۴۹۱-سوره ی اعراف ، آیه ی ۵۰-۴۹۲-سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۴۶-۴۹۳-سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۴۷-۴۹۴-سوره ی هود ، آیه ی ۹۱-۴۹۵-سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۷۹-۴۹۶-سوره ی محمد ، آیه ی ۱۶-۴۹۷-سوره ی انفال ، آیه ی ۳۱-۴۹۸-سوره ی لقمان ، آیه ی ۱۸-۴۹۹-سوره ی نساء ، آیه ی ۷۸-۵۰۰-سوره ی منافقین ، آیه ی ۷-۵۰۱-سوره ی بقره ، آیه ی ۱۳-۵۰۲-سوره ی اسراء ، آیه ی ۷۲-۵۰۳-سوره ی منافقون ، آیه ی ۷-۵۰۴-سوره ی مؤمنون ، آیه ی ۸۸ و سوره ی یس ، آیه ی ۸۳-۵۰۵-سوره ی آل عمران ، آیه ی ۱۵۶-۵۰۶-سوره ی بقره ، آیه ی ۲۵۸-۵۰۷-سوره ی انعام ، آیه ی ۹۵-۵۰۸-سوره ی زمر ، آیه ی ۶۲-۵۰۹-سوره ی اسراء ، آیه ی ۷۲-۵۱۰-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، کتاب الاحتجاجات ، ص ۹۰ ، ح ۳-۵۱۱-سوره ی نور ، آیه ی ۲۵-۵۱۲-سوره ی نجم ، آیات ۲۹-۵۱۳-سوره ی حشر ، آیه ی ۱۹-۵۱۴-سوره ی توبه ، آیه ی ۶۷-۵۱۵-سوره ی مریم ، آیه ی ۶۴-۵۱۶-سوره ی طه ، آیات ۱۲۴-۵۱۷-سوره ی سجد ، آیه ی ۱۴-۵۱۸-سوره ی جاثیه ، آیات ۳۴-۵۱۹-سوره ی مؤمنون ، آیات ۱۰۷-۵۲۰-سوره ی حجر ، آیه ی ۳۹-۵۲۱-سوره ی مجادله ، آیه ی ۱۹-۵۲۲-سوره ی بقره ، آیه ی ۲۵۷-۵۲۳-سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۹۶-۵۲۴-سوره ی نحل ، آیه ی ۶۳-۵۲۵-سوره ی اعراف ، آیه ی ۲۷-۵۲۶-سوره ی مریم ، آیه ی ۸۳-۵۲۷-سوره ی مائده ، آیه ی ۱۰۵-۵۲۸-المیزان ، ج ۶ ، ص ۱۷۴-۵۲۹-فصل سوم و چهارم . ۵۳۰-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، کتاب الآداب و المواعظ ، ص ۳۰۲ ، ح ۴۴-۵۳۱-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ، ح ۱۳۶۶-۵۳۲-همان ، فصل ۷۸ ، ح ۱۵۱۷-۵۳۳-همان ، فصل ۷۸ ، ح ۳۱۹-۵۳۴-همان ، فصل ۱ ، ح ۵۲۷-۵۳۵-همان ، فصل ۱ ، ح ۹۴۷-۵۳۶-همان ، ج ۴ ، ح ۵۱۴۶-۵۳۷-همان ، فصل ۲۱ ، ح ۲۰۹-۵۳۸-همان ، فصل ۷۸ ، ح ۷۸۰-۵۳۹-همان ، فصل ۸۳ ، ح ۲۹-۵۴۰-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ۱ ، ح ۵۲-۵۴۱-همان ، ح ۹۷۸-۵۴۲-همان ، ح ۱۸۱۷-۵۴۳-همان ، فصل ۱۸ ، ح ۱۴۴-۵۴۴-همان ، فصل ۴۴ ، ح ۶۳-۵۴۵-همان ، فصل ۷۸ ، ح ۱۱۳۰-۵۴۶-همان ، فصل ۸۶ ، ح ۳۳۸-۵۴۷-همان ، فصل ۱ ، ح ۶۳۲-۵۴۸-همان ، ح ۲۲۴۰-۵۴۹-همان ، فصل ۹ ، ح ۱۰۹-۵۵۰-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ۱۳ ، ح ۴۷-۵۵۱-همان ، ج ۴ ، ح ۵۸۰۵-۵۵۲-همان ، فصل ۴۳ ، ح ۱۴-۵۵۳-همان ، فصل ۶۳ ، ح ۱۷-۵۵۴-همان ، ح ۳۶ ، ح ۱۱-۵۵۵-همان ، فصل ۶۳ ، ح ۳-۵۵۶-همان ، ح ۱۲-۵۵۷-همان ، ح ۱۲-۵۵۸-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ۸۰ ، ح ۱۲۶-۵۵۹-همان ، فصل ۸۲ ، ح ۳۲-۵۶۰-همان ، فصل ۷۱ ، ح ۱۴۳ و ۲۲۴-۵۶۱-همان ، فصل ۸۶ ، ح ۴۶۴-۵۶۲-همان ، فصل ۱ ، ح ۸۹-۵۶۳-همان ، فصل ۳۸ ، ح ۲۹-۵۶۴-همان ، فصل ۶۵ ، ح ۳۵-۵۶۵-همان ، فصل ۷۹ ، ح ۱۰۴-۵۶۶-همان ، فصل ۱ ، ح ۸۹۴-۵۶۷-همان ، ح ۶۷۲-۵۶۸-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ۱ ، ح ۱۴۴۲-۵۶۹-همان ، فصل ۵۲ ، ح ۱۲-۵۷۰-همان ، فصل ۷۸ ، ح ۷۹۷-۵۷۱-همان ، فصل ۲۷ ، ح ۴-۵۷۲-همان ، فصل ۳۹ ، ح ۱۹-۵۷۳-همان ، فصل ۱ ، ح ۱۵۰۴-۵۷۴-همان ، ح ۶۵۷-۵۷۵-همان ، فصل ۲ ، ح ۲۰۲۱-۵۷۶-همان ، فصل ۳ ، ح ۵۹-۵۷۷-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ۳۲ ، ح ۷-۵۷۸-همان ، فصل ۴۹ ، ح ۲۳-۵۷۹-همان ، فصل ۷۸ ، ح ۱۲۲۳-۵۸۰-همان ، فصل ۸۶ ، ح ۴۹-۵۸۱-همان ، فصل ۸۶ ، ح ۲۰۲-۵۸۲-همان ، فصل ۱ ، ح ۹۶۴-۵۸۳-همان ، فصل ۵ ، ح ۳۹-۵۸۴-همان ، فصل ۹ ، ح ۱۵۱-۵۸۵-همان ، فصل ۹ ، ح ۲۸۶-۵۸۶-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ۹ ، ح ۳۱۴-۵۸۷-همان ، فصل ۱۳ ، ح ۳۲-۵۸۸-همان ، فصل ۱۶ ، ح ۱۲-۵۸۹-همان ، فصل ۲۸ ، ح ۱۲-۵۹۰-همان ، فصل ۴۷ ، ح ۷-۵۹۱-همان ، ج ۴ ، ح ۶۲۶۴-۵۹۲-همان ، فصل ۱۶۸ ، ح ۳۵-۵۹۳-همان ، فصل ۷۱ ، ح ۴۶-۵۹۴-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ۷۸ ، ح ۱۲۰۳-۵۹۵-همان ، فصل ۸۷ ، ح ۱۱-۵۹۶-همان ، فصل ۸۷ ، ح ۱۱-۵۹۷-همان ، فصل ۱ ، ح ۱۹۷۷-۵۹۸-همان ، ح ۵۹۶-۵۹۹-همان ، فصل ۷۶ ، ح ۱۶-۶۰۰-همان ، فصل ۷۸ ، ح ۶۶۰.

۶۰۱ تا ۷۳۵

۶۰۱-همان، فصل ۱۷، ح ۹۰. ۶۰۲-غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ح ۵۱۴۷. ۶۰۳-همان، فصل ۷۸، ح ۸۷۵. ۶۰۴-همان، فصل ۱، ح ۱۹۶۶. ۶۰۵-همان، فصل ۲۶، ح ۳۷. ۶۰۶-همان، فصل ۱، ح ۵۹۹. ۶۰۷-همان، فصل ۴۶، ح ۱. ۶۰۸-همان، فصل ۶۰، ح ۶۱. ۶۰۹-همان، فصل ۶۷، ح ۴۶. ۶۱۰-همان، فصل ۱، ح ۱۳۲۶. ۶۱۱-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۸، ح ۴۰۸. ۶۱۲-همان، فصل ۲۶، ح ۳۹. ۶۱۳-همان، فصل ۲۸، ح ۶۴. ۶۱۴-همان، فصل ۳۲، ح ۳۰. ۶۱۵-همان، فصل ۷۸، ح ۲۱۲. ۶۱۶-همان، فصل ۱، ح ۷۰۳. ۶۱۷-همان، فصل ۱۷، ح ۱۶۵. ۶۱۸-همان، فصل ۶۴، ح ۲۰. ۶۱۹-همان، فصل ۸۶، ح ۹۵. ۶۲۰-همان، ح ۱۳۴. ۶۲۱-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۹۵۳. ۶۲۲-همان، فصل ۲۲، ح ۹۹. ۶۲۳-همان، فصل ۸۱، ح ۶۳. ۶۲۴-همان، فصل ۸۱، ح ۴۳. ۶۲۵-همان، فصل ۵۵، ح ۲۹. ۶۲۶-همان، فصل ۷۸، ح ۱۵۵. ۶۲۷-همان، فصل ۸، ح ۴۲۹. ۶۲۸-همان، فصل ۷۱، ح ۷۶. ۶۲۹-همان، فصل ۱، ح ۸۵۳. ۶۳۰-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۲۰۸۷. ۶۳۱-همان، ح ۱۸۱۶. ۶۳۲-همان، ح ۲۰۳۷. ۶۳۳-همان، ح ۱۳۸. ۶۳۴-همان، ح ۱۳۹. ۶۳۵-همان، فصل ۱۵، ح ۳. ۶۳۶-همان، فصل ۷۸، ح ۱۳۷۳. ۶۳۷-همان، فصل ۲۳، ح ۶۸. ۶۳۸-همان، فصل ۱، ح ۱۱۲۹. ۶۳۹-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۱۸۹۲. ۶۴۰-همان، فصل ۸، ح ۲۵۷. ۶۴۱-همان، فصل ۲۲، ح ۲۶. ۶۴۲-همان، فصل ۴۴، ح ۸۰. ۶۴۳-همان، فصل ۶۱، ح ۶۵. ۶۴۴-همان، فصل ۸۶، ح ۴۳۷. ۶۴۵-همان، فصل ۳۶، ح ۵۸. ۶۴۶-همان، ح ۵۷. ۶۴۷-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۲، ح ۱۳۸۱. ۶۴۸-همان، فصل ۱۰، ح ۲۷. ۶۴۹-همان، فصل ۱۸، ح ۵۱. ۶۵۰-همان، فصل ۳۸، ح ۱۹. ۶۵۱-همان، فصل ۷۸، ح ۱۱۶۱. ۶۵۲-همان، فصل ۴۱، ح ۵۰. ۶۵۳-همان، فصل ۱، ح ۱۲۲۷. ۶۵۴-همان، ح ۲۰۰۷. ۶۵۵-همان، ح ۱۳۷۳. ۶۵۶-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱۸، ح ۱۴۰. ۶۵۷-همان، ح ۳۰. ۶۵۸-همان، ح ۹۷. ۶۵۹-همان، فصل ۲۸، ح ۳۹. ۶۶۰-همان، فصل ۲۹، ح ۱. ۶۶۱-همان، فصل ۸۶، ح ۴۴۶. ۶۶۲-همان، فصل ۷۸، ح ۱۲۶۵. ۶۶۳-همان، فصل ۱، ح ۷۱۵. ۶۶۴-همان، ح ۲۰۱۰. ۶۶۵-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۲۲۳. ۶۶۶-همان، فصل ۴۳، ح ۱۶. ۶۶۷-همان، فصل ۱، ح ۱۵۹۱. ۶۶۸-همان، فصل ۷۸، ح ۱۴۷۵. ۶۶۹-همان، فصل ۸۲، ح ۱۶. ۶۷۰-همان، فصل ۸۳، ح ۱۶. ۶۷۱-همان، فصل ۱، ح ۲۴۳. ۶۷۲-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۳۹، ح ۴۰. ۶۷۳-همان، فصل ۴۴، ح ۷۹. ۶۷۴-همان، فصل ۶۸، ح ۱۰. ۶۷۵-همان، فصل ۷۳، ح ۷۹. ۶۷۶-همان، فصل ۹، ح ۱۱۸. ۶۷۷-همان، ح ۱۹۸. ۶۷۸-همان، فصل ۲۹، ح ۵۲. ۶۷۹-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۸۷، ح ۲۶. ۶۸۰-همان، فصل ۱، ح ۵۹۳. ۶۸۱-همان، فصل ۳۹، ح ۳۹. ۶۸۲-همان، فصل ۱، ح ۱۳۹۹. ۶۸۳-همان، فصل ۲، ح ۲۱۹. ۶۸۴-همان، فصل ۲۸، ح ۳۸. ۶۸۵-همان، فصل ۳۰، ح ۴۱. ۶۸۶-همان، فصل ۸۰، ح ۹. ۶۸۷-همان، فصل ۸۵، ح ۱۳۶. ۶۸۸-سوره ی مائده، آیه ی ۳. ۶۸۹-رسالة الولاية، ص ۵۷. ۶۹۰-همان، ص ۴۱. ۶۹۱-نهج البلاغة، خطبه ی ۷. ۶۹۲-مسند الامام الرضا عليه السلام، ج ۱، کتاب الآداب و المواعظ، ص ۳۰۳، ح ۴۹. ۶۹۳-مسند الامام الرضا عليه السلام، ج ۱، کتاب الآداب و المواعظ، ص ۳۰۱، ح ۳۸. ۶۹۴-مسند الامام الرضا عليه السلام، ج ۲، کتاب الصلاة، ص ۱۸۰، ح ۱۲۰. ۶۹۵-مسند الامام الرضا عليه السلام، ج ۲، کتاب الصلاة، ص ۱۸۰، ح ۱۲۰. ۶۹۶-همان، ج ۱، کتاب النبوت، ص ۷۶، ح ۵۰. ۶۹۷-مسند الامام الرضا عليه السلام، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۶۶، ح ۸۶. ۶۹۸-همان، ج ۱، کتاب الامامة، ص ۱۵۸، ح ۲۳۴. ۶۹۹-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۶، ح ۵. ۷۰۰-سوره ی نجم، آیه ی ۵۷. ۷۰۱-سوره ی نحل، آیه ی ۱. ۷۰۲-مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۷. ۷۰۳-بحار، ج ۲۲، باب ۳۷، ح ۱۲۶. ۷۰۴-مسند الامام الرضا عليه السلام، ج ۲، کتاب الاحتجاجات، ص ۱۳۲، ح ۱۳. ۷۰۵-غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۳۳. ۷۰۶-همان، ح ۳۴. ۷۰۷-سوره ی ق، آیه ی ۲۲. ۷۰۸-سوره ی فرقان، آیه ی ۴۵. ۷۰۹-سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸. ۷۱۰-سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۳. ۷۱۱-سوره ی فیل، آیه ی ۱. ۷۱۲-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۳. ۷۱۳-توحيد صدوق رحمه الله، باب رواياتی که درباره ی رؤیت آمده، ص ۱۱۹. ۷۱۴-سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳.

۷۱۵-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۳۲، ح ۷۱۶-۷۱۷-سوره ی نجم، آیه ی ۱۱-۷۱۷-توحید، ص ۱۱۶، ح ۱۷-۷۱۸-توحید، ص ۱۱۷؛ این روایت با توجه به نایبنا بودن چشم ظاهری ابو بصیر بسیار شایان دفت است. ۷۱۹-سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶-۷۲۰-سوره ی اسراء، آیه ی ۷۲-۷۲۱-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۵۲، ح ۱۳۶-۷۲۲-سوره ی جمعه، آیه ی ۹-۷۲۳-سوره ی طه، آیات ۱۲-۱۴-۷۲۴-سوره ی اعلی، آیات ۱۴-۱۵-۷۲۵-سوره ی قیامت، آیات ۲۲-۲۳-۷۲۶-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۷۹، ح ۱۹۵-۷۲۷-سوره ی مطففین، آیه ی ۱۵-۷۲۸-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۸۱، ح ۲۰۰، ۲۰۱-۷۲۹-سوره ی فجر، آیه ی ۲۲-۷۳۰-مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۲۰۳-۷۳۱-سوره ی توبه، آیه ی ۷۹-۷۳۲-سوره ی بقره، آیه ی ۱۵-۷۳۳-سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۴-۷۳۴-سوره ی نساء، آیه ی ۱۴۲-۷۳۵-مسند الامام الرضا، ج ۱، کتاب التفسیر، ص ۳۱۸، ح ۳۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایند؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های

علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱۸۰-۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محتب غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹